

مطلبوم کمند در سمنه

جلد دوم

اهشمام
علی

پژوهش در باره

اختلافات امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا

باتجدید نظر و اضافات کلمه

مظلومی گم شده در سقیفه

جلد دوم
باجدید نظر و اضافات کلی

اختلافات امیر المؤمنین علیه السلام با خلفا

به اهتمام: علی لباف

لیاف، علی، ۱۳۵۲
مظلومی گمشده در سقیفه - جلد دوم / به اهتمام علی لیاف. تهران: مرکز
فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۲.
ISBN: 964 - 5601 - 99 - 1
۲۴۸ ص.
فهرست نویسی براساس اطلاعات قیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. اثبات خلافت.
۲. سقیفه بنی ساعده، الف، عنوان. ب. عنوان: مظلومی گمشده در سقیفه.
۲۹۷/۲۵۲ BP ۲۲۲/۵/ ۹ ر ۱
کتابخانه ملی ایران
۸۱-۲۵۰۰۵ م

به سفارش:

شورای عالی حوزه علمی قم
مرکز مدیریت حوزه های علمی خاوران



شابک ۱-۹۹-۵۶۰۱-۹۶۴ - ۱ - ۹۹ - ۵۶۰۱ - ۹۶۴ ISBN 964 - 5601 - 99 - 1

مظلومی گمشده در سقیفه - جلد دوم

مؤلف: علی لیاف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروفچینی و صفحه آرایی: شبیر

لیتوگرافی: کیان

نوبت چاپ: چهارم / ۱۳۸۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه ایسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ - تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۴)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک معارف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ • نمایشگاه کتاب اعراف: ۲۲۲۰۸۵۲۹

نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸ • پخش آینه: ۳۳۹۳۰۴۹۶

۳۴۰۰ تومان

قیمت دوره چهارجلدی ۹۹۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم بہ

حضرت زہرا سلام اللہ علیہا

کہ تا لحظہ شہادتش،

بیشترین رنج ہمارا از سقیفہ کشید.

کروہ طرح و تحقیق فاطمینہ

کتاب مناظره بین شیعه و سنی
شب های پیشاور
کتاب های تیجانی
امامت و سیاست و کتاب های تاریخی
در سایت زیرموجود است
www.funpic.persianguig.ir

فهرست

- گفتار یکم: نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره سکوت امیرالمؤمنین (ع) ۹
- دسته‌بندی شبهات سکوت امیرالمؤمنین (ع) ۹
- دسته یکم: شبهاتی که مدعی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» می‌باشند ۹
- دسته دوم: شبهاتی که مدعی «کناره‌گیری امیرالمؤمنین (ع) از خلافت» می‌باشند ۱۰
- دسته سوم: شبهاتی که مدعی «عدم طرح حق خلافت و امامت» می‌باشند ۱۱
- آیا امیرالمؤمنین (ع) خلافت را واگذار و از حق خویش صرف‌نظر نمودند؟ ۱۳
- تحلیل صحیح از واکنش امیرالمؤمنین (ع) در قبال غصب خلافت ۱۵
- تفسیر صحیح از سکوت امیرالمؤمنین (ع) ۲۴
- امیرالمؤمنین (ع) و خودداری شدید از انجام بیعت با ابوبکر ۲۹
- امیرالمؤمنین (ع) و اعلان عدم مشروعیت خلافت ۳۲
- قضایات نهایی درباره معنای سکوت امیرالمؤمنین (ع) ۳۴
- امیرالمؤمنین (ع) تا چه اندازه قائل به حفظ سکوت بودند؟ ۴۳
- آیا امیرالمؤمنین (ع) از طرح مباحث امامت امتناع فرمودند؟ ۴۴
- آیا شیعه باید از طرح مباحث خلافت خودداری نماید؟ ۵۸
- آیا شیعه باید از طرح مباحث امامت خودداری نماید؟ ۶۸
- نکته دیگر ۷۲

۶ * مظلومی گمشده در سقیفه ۲

- گفتار دوم: نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) ۷۷
- ۷۷ چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟
- ۷۸ آیا صرف مشاوره برای احراز حسن روابط کافی است؟
- ۸۰ تحلیل مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین (ع) بر اساس بررسی آماری
- ۹۵ بررسی‌های آماری چه چیز را نشان می‌دهد؟
- ۹۵ الف) موارد مشاوره ابوبکر با امیرالمؤمنین (ع)
- ۹۸ ب) موارد مشاوره عمر با امیرالمؤمنین (ع)
- آیا خلیفه همواره با امیرالمؤمنین (ع) مشورت می‌کرد و آیا همواره نظر ایشان را برمی‌گرفت؟
- ج) موارد مشاوره عثمان با امیرالمؤمنین (ع)
- ۱۰۴ از بررسی‌های آماری چه نتایجی گرفته می‌شود؟
- ۱۰۸ تحلیل نهایی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع)
- ۱۱۷ تذکر کلامی
- چه تفاوتی میان اهداف خلفا و امیرالمؤمنین (ع) در زمینه مشورت‌های صورت گرفته وجود دارد؟
- ۱۱۸

گفتار سوم: نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره همکاری امیرالمؤمنین (ع)

- با حکومت خلفا ۱۲۳
- ۱۲۳ چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟
- ۱۲۵ اسناد و مدارک تاریخی چه می‌گویند؟
- ۱۳۰ نتیجه گیری
- ۱۳۱ تحلیل مشارکت امیرالمؤمنین (ع) در حکومت خلفا
- ۱۳۴ هدف خلفا از ارائه مسئولیت‌های حکومتی به امیرالمؤمنین (ع) چه بود؟
- ۱۴۰ آیا در عصر خلفا به امیرالمؤمنین (ع) مسئولیت حکومتی واگذار شد؟
- ۱۴۰ بخش الف) تحلیل مسئولیت‌پذیری حضرت علی (ع) در چند مورد خاص
- ۱۴۲ بخش ب) تحلیل مسئولیت‌سپاری به حضرت علی (ع) در چند مورد خاص

فهرست * ۷

۱۴۷	آیا امیرالمؤمنین (ع) نسبت به فتوحات عصر خلفا نظر مساعد داشتند؟
۱۵۲	آیا یاران امیرالمؤمنین (ع) در حکومت خلفا حضور فعال داشتند؟
۱۵۷	نتیجه گیری
۱۵۸	شبهه مندرج در فصلنامه هفت آسمان و پاسخ بدان
۱۶۲	نقد و بررسی نگاه مثبت امیرالمؤمنین (ع) به فتوحات
۱۶۷	شرکت حسنین (ع) در فتوحات خلفا
۱۶۷	مقدمه
۱۶۹	نقد و بررسی
۱۷۲	بررسی شرکت یاران امیرالمؤمنین (ع) در فتوحات و حکومت خلفا
۱۷۵	آیا فتوحات خلفا قابل دفاع است؟
۱۸۴	مشارکت های اجباری امیرالمؤمنین (ع) در حکومت خلفا
۱۸۸	آیا امیرالمؤمنین (ع) همواره در نماز جماعت خلفا حاضر می شدند؟
۱۹۰	تحریف در نقل از منابع شیعه

گفتار چهارم: نقد و بررسی تحلیل های مطرح شده درباره روابط متقابل خلفا

۲۰۳	وامیرالمؤمنین (ع)
۲۰۳	چه شبهاتی در این باره مطرح می شود؟
۲۰۳	گروه یکم
۲۰۴	گروه دوم
۲۰۵	بخش الف) روابط متقابل خلیفه اول و خاندان وحی (ع)
۲۱۳	تذکر تاریخی
۲۱۴	نمونه هایی از تصریحات منابع اهل سنت به غضب حضرت زهرا (ع) بر ابوبکر
۲۱۷	هدف امیرالمؤمنین (ع) از سرپرستی محمد بن ابی بکر چه بود؟
۲۲۲	بخش ب) روابط متقابل خلیفه دوم و خاندان وحی (ع)
۲۲۳	نگاهی به اسناد تاریخی
۲۳۲	جمع بندی
۲۳۳	آیا خلیفه دوم خواستار خلافت امیرالمؤمنین (ع) پس از خود بود؟

- ۲۳۸ بررسی شبهه ازدواج امّ کلثوم با خلیفه دوم
- ۲۴۲ آیا صرف ازدواج با بنی‌هاشم دلیل دوستی با آنان است؟
- ۲۴۳ نقد و بررسی
- ۲۴۳ دیدگاه گروه یکم از دانشمندان شیعه
- ۲۴۷ علت رواج یافتن وقوع این ازدواج در افکار عمومی چیست؟
- ۲۵۰ دیدگاه گروه دوم از دانشمندان شیعه
- ۲۵۷ نظر استاد سید علی حسینی میلانی
- ۲۶۴ امیرالمؤمنین (ع) چند دختر به نام امّ کلثوم داشته‌اند؟
- ۲۶۶ دیدگاه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی (ع)
- ۲۶۷ تحلیل دیگری از ازدواج عمر با امّ کلثوم
- ۲۶۹ بخش ج) روابط متقابل خلیفه سوم با خاندان وحی (ع)
- ۲۶۹ نگاهی به اسناد تاریخی
- ۲۷۳ گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده درباره روابط امیرالمؤمنین (ع) با خلفا
- ۲۷۳ الف) انتقادات امیرالمؤمنین (ع) از خلفا
- ۲۷۹ ب) آیا روایات منسوب به امیرالمؤمنین (ع) در مدح خلفا صحّت دارد؟
- ۲۷۹ بخش الف: روایات مندرج در کتب اهل سنت
- ۲۸۳ بخش ب: روایات مندرج در نهج البلاغه و الغارات
- ۲۸۸ دیدگاه محقق شوشتری
- ۳۰۰ ج) آیا امیرالمؤمنین (ع) قائل به مشروعیت حکومت خلفا بوده‌اند؟
- ۳۰۵ متن نامه به معاویه به نقل از کتاب «وقعة صفین»
- ۳۰۸ جمع‌بندی
- ۳۱۲ د) چرا امیرالمؤمنین (ع) نام خلفا را بر فرزندان خود نهادند؟
- ۳۱۹ دیدگاهی دیگر درباره این نامگذاری‌ها
- ۳۴۴ نتیجه پایانی: شهادت حضرت زهرا (ع) افسانه نیست
- ۳۴۷ هشدار



گفتار یکم

نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره سکوت امیرالمؤمنین (ع)

دسته‌بندی شبهات سکوت امیرالمؤمنین (ع)

تحلیل‌های انحرافی از سکوت امیرالمؤمنین (ع) را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

دسته یکم: شبهاتی که مدعی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» می‌باشند یکی از مهم‌ترین تبعات انحرافی این شبهات، خروج حکومت ابوبکر از حصار غصب و القای مشروعیت خلافت او می‌باشد. این رویکرد، در میان منابع اهل سنت، از پشتوانه‌هایی دروغین مبنی بر «بیعت فوری» حضرت امیر (ع) با ابوبکر برخوردار می‌باشد. به همین دلیل، گاهی به جای ادعای واهی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» از «بیعت مختارانه امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر» - آن هم در روزهای آغازین خلافت او - سخن به میان می‌آید!؟

۱۰ * مظلومی گمشده در سقیفه ۲

روش نقد شبهات دسته یکم

ادّعای واهی «واگذاری رضایتمندانه خلافت» را می توان با استناد به دو دسته از اسناد معتبر تاریخی به نقد کشید:^۱
(الف)

اسناد حاکی از «تلاش های امیرالمؤمنین (علیه السلام) جهت سرنگون ساختن خلافت غاصبانه ابوبکر».
(ب)

اسناد حاکی از «مطالبه زورمندانه بیعت» و «امتناع شدید امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پذیرش آن».
(اسناد و مدارک هجوم به بیت فاطمه (علیه السلام))

دسته دوم: شبهاتی که مدّعی «کناره گیری امیرالمؤمنین (علیه السلام) از خلافت و صرف نظر از آن، پس از گذشت شش ماه از خلافت ابوبکر» می باشند یکی از مهم ترین تالی فاسدهای این شبهات، به فراموشی سپردن اسناد تاریخی هجوم به بیت فاطمه (علیه السلام) می باشد. زیرا در این رویکرد انحرافی، که از بیعت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ابوبکر -البته پس از طی «چندین ماه» - سخن به میان می آید؛ «الفاکنده شبهه» به آرامی و با زیرکی، از کنار رویدادهای تلخ روزهای آغازین خلافت ابوبکر می گذرد و در نتیجه، آن فجایع شوم تا حدّ «کدورتی جزئی» تقلیل می یابند!؟

۱- ر.ک: علی لباف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۴، فصل یکم، گفتارهای یکم و دوم.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۱۱

همچنین، از دیگر تبعات انحرافی این شبهه، شکل‌گیری بستر مناسبی برای القای شبهات «حُسن روابط امیرالمؤمنین (ع) با خلفا» می‌باشد که این سنخ از شبهات نیز به نوبه خود، سعی در به فراموشی سپردن جنایات شوم روزهای نخستین خلافت ابوبکر دارند!

روش نقد شبهات دسته دوم

ادّعای واهی «کناره‌گیری تدریجی امیرالمؤمنین (ع) از خلافت و صرف‌نظر از آن» البته پس از طی چندین ماه از خلافت ابوبکر، را می‌توان با دو روش زیر به نقد کشید:

(الف)

نقد و بررسی «نقل‌های دروغین بیعت مختارانه امیرالمؤمنین (ع)، پس از گذشت شش ماه از خلافت ابوبکر»^۱

(ب)

نقد و بررسی «شبهات حاکی از همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا»^۲

دسته سوم: شبهاتی که مدّعی «عدم طرح حق خلافت و امتناع از تبیین مکتب امامت» می‌باشند

این شبهات، گاهی به صورت غیر مستقیم و در ضمن «شبهاتِ دو دسته پیشین» و گاه نیز در قالب شبهه «امتناع از تبیین ولایت و امامت علوی» القا می‌گردند.

۱- ر.ک: علی لئاف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۴، فصل یکم، گفتار چهارم.

۲- در گفتارهای بعدی از همین نوشتار، به نقد و بررسی این سنخ از شبهات خواهیم پرداخت.

هدف از القای این قبیل شبهات، «دعوت شیعیان به خاموشی گزیدن از طرح مباحث مربوط به خلافت و وصایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می باشد.

روش نقد شبهات دسته سوم

ادعای واهی «امتناع امیرالمؤمنین (علیه السلام) از طرح حق خلافت و خاموشی گزیدن ایشان از تبیین مکتب امامت» را با استناد به «احتجاج‌های امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به ویژه با استناد به «سخنان آن حضرت (علیه السلام) در جریان تلاش‌های سرسختانه ایشان جهت اعاده حق به تاراج رفته‌شان می توان به نقد کشید.^۱

۱ - علاوه بر نقد ضمنی شبهه «عدم طرح حق خلافت» در کنار نقدهای مربوط به «شبهات دسته یکم و دوم»، شبهه «امتناع امیرالمؤمنین (علیه السلام) از تبیین مقام ولایت و امامتشان» را به صورت مستقل نیز پاسخ خواهیم داد.

آیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلافت را واگذار و از حق خویش صرفنظر نمودند؟

از جمله تحلیل‌های وحدت طلبانه دربارهٔ مواضع سیاسی و اجتماعی حضرت امیر (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ارائهٔ تفسیرهای غیر واقعی از برخی عملکردهای ایشان می‌باشد که از آن‌ها به «سکوت» تعبیر می‌شود.

نخستین هدف القاکنندگان شبههٔ سکوت این است که مواضع آن حضرت (علیه السلام) را به واگذاری حق خویش و دست شستن از اقامهٔ آن تفسیر کنند؟! به گونه‌ای که مخاطب تصور کند که آن حضرت (علیه السلام) نه تنها در قبال غصب خلافت، هیچ گونه ابراز مخالفت و یا عکس‌العملی نشان ندادند؛ بلکه، گمان نماید که آن حضرت (علیه السلام)، حتی از اقدامات دیگران در این زمینه نیز به شدت جلوگیری نمودند؟! دامنهٔ این شبهات تا آن جا گسترش یافته است که با سوء استفاده از

معنای لغوی واژه سکوت، با شبهه «خاموشی گزیدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) از طرح حق خلافتشان» مواجه می گردیم.
چنانچه ابراز شده:

«اولین قضیه، قضیه خلافت بود که امام علی (ع) در قبال این مسأله سکوت اختیار کرد. ایشان به هیچ کس اجازه نداد تا با ارائه مکتب خلافت، به تفرقه میان مردم دامن بزنند و نقشه های خودشان را پیاده کنند.»^۱

جهت بررسی و تحلیل این شبهه، ابتدا لازم است تا بدانیم که القاکننده آن، با سوء برداشت از کدام حادثه تاریخی قائل به این تحلیل انحرافی شده است که:

«امام (علیه السلام) به هیچ کس اجازه ارائه مکتب خلافت را نمی دهند.»
بررسی حوادث تاریخی پیش آمده پس از سقیفه بنی ساعده نشان می دهد:

«وقتی ابوسفیان از جریان سقیفه و بیعت ابوبکر مطلع شد، با انگیزه های قومی و نژادی فریاد زد ... و سپس به علی (علیه السلام) گفت: دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم و به خدا سوگند اگر بخواهی مدینه را برایت پر از مردان جنگی و اسب خواهم کرد ... علی بن ابیطالب (علیه السلام) با ردّ این پیشنهاد نشان داد که در مکتب سیاسی او صحیح نیست که جهت رسیدن به هدف، از هر وسیله ای استفاده نماید. علی (علیه السلام) در این تردید نداشت که حق از آن اوست ولی رسیدن به آن را از هر جا جایز نمی دانست و لذا با پی بردن به نیت ابوسفیان صریحاً به وی جواب رد داد، چرا

۱ - محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۴.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۱۵

که قصد ابوسفیان ایجاد اختلاف و فساد و فتنه انگیزی در میان مسلمانان بود و لذا علی (ع) این عمل ابوسفیان را به عنوان فتنه انگیزی یاد می‌نماید.^۱

با توجه به این که این واقعه، مشهورترین موردی است که امیرالمؤمنین (ع) حمایت از خلافتشان را رد نموده‌اند؛ چنین به نظر می‌رسد که القاکننده شبهه به همین واقعه نظر داشته و واکنش امام (ع) را دلیلی بر صحت ادعای خود گرفته است. در حالی که واکنش امیرالمؤمنین (ع) تنها در مقابل حمایت نظامی ابوسفیان و خنثی سازی اهداف او (یعنی: ربودن قدرت - آن هم به طور کامل - و یا اخذ سهمی از آن برای حزب بنی امیه) بوده است.^۲

بنابراین: تحلیل صحیح از واکنش امیرالمؤمنین (ع) در قبال غصب خلافت را نمی‌توان از این قبیل ماجراها به دست آورد.

تحلیل صحیح از واکنش امیرالمؤمنین (ع) در قبال غصب خلافت

اما اگر دلیل پاسخ منفی امیرالمؤمنین (ع) به ابوسفیان، خاموشی گزیدن در قبال غصب خلافتشان بود، چرا در مقابل حمایت‌های یاران، هیچ عکس العمل منفی (شبهه آن‌چه در این شبهه ادعا شده است) نشان ندادند و بلکه فراتر از آن، اگر امام (ع) قصد سکوت و عدم موضع‌گیری در قبال غصب خلافت را داشتند، اقدامات خود آن حضرت (ع) جهت

۱ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی (ع) در قبال مخالفین، ص ۴۲.

۲ - جهت آشنایی دقیق‌تر با انگیزه ابوسفیان و اهداف او در این زمینه، به کتاب «تحلیل نیم قرن سیاستهای تبلیغی امویان در شام»، ص ۴۸ - ۵۰، تألیف: فهیمه فرهمندپور؛ و یا به بخش پایانی مقاله «واقع‌بینی در سیره امیرالمؤمنین (ع) و موضع‌گیری دشمنان»، تألیف: عبدالرضا خلیلی، مندرج در روزنامه جام جم، مورخ ۴ آذر ۱۳۸۱، مراجعه فرمایید.

اعاده حق غصب شده‌شان - که با طرح حق خلافت نیز همراه بود - چه معنایی می‌دهد؟

«علی علیه السلام بیعت ابوسفیان را نپذیرفت ... از جانب دیگر به شدت از بیعت با حاکمیت جدید (ابوبکر) هم پرهیز کرد و به این وسیله مخالفت خود را نشان داد.»^۱

«فراهم کردن نیرو و متحد کردن یارانش، از اقدامات دیگر او بود. علی علیه السلام هنگامی که با ابی‌بکر بیعت شد به تلاش در جمع آوری یاران و انسجام آنان پرداخت، و در این راه شخصیت معنوی و روحی همسرش فاطمه علیها السلام - دختر رسول الله صلی الله علیه و آله - نیز با او همراه بود.»^۲

«از این مرحله به بعد است که مبارزه حضرت به صورت جدی‌تر در مقابل حاکمیت جدید پدیدار می‌گردد و حالتی ویژه به خود می‌گیرد و طبعاً خانه فاطمه دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان کانون این مخالفت در می‌آید و فاطمه علیها السلام در این کشمکش نقش پشتوانه پر قدرت علی علیه السلام را ایفا می‌کند و حتی در بعضی موارد پیش‌تاز ابراز مخالفت می‌شود تا جایی که از درگیر شدن با دشمن نیز نهراسید.»^۳

«علی بن ابیطالب علیه السلام جهت اعاده حق خویش حتی مردم را به بیعت خود فرا می‌خواند.

از جمله این حرکت‌ها رفتن حضرت علی علیه السلام و حضرت

۱ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۳.

۲ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۸۳.

۳ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۴.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام * ۱۷

فاطمه علیها السلام به مجالس انصار است که از آنها طلب یاری می‌کردند.^۱

«امام علی علیه السلام برای آنکه بر مسلمین اتمام حجت شود تا بعدها کسی سکوت امام را دلیل بر انصراف ایشان از رهبری اسلامی تلقی ننماید و نیز برای اعتراض به دستگاه حاکم به در خانه‌های مسلمانان مدینه آمد و آنها را به یاد سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینه خلافت بعد از خود انداخت و از آنها برای ارجاع رهبری به مسیر اصلی‌اش کمک خواست.»^۲

«آن حضرت ... در همان روزهای نخست، دست زن و فرزندان خود را گرفت و به خانه‌های انصار رفت تا حق از دست رفته خود را بازیابد. این اصرار در حدی بود که او را متهم کردند که حریص بر خلافت است.»^۳

«بنابراین مسلم است که امیرمؤمنان علیه السلام، به مقابله با جنبش ارتجاعی و بازگشت جاهلی برخاست.»^۴

«اگر فعالیت‌های امام علیه السلام در این باره نبود، چه بسا آیندگان دربارهٔ خلیفهٔ بلافضل بودن امیرمؤمنان علیه السلام شک می‌کردند، و این احتمال قوت می‌گرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار خود بر خلافت امیرمؤمنان علیه السلام را نسخ کرده است.»^۵

۱ - همان متبع، ص ۴۵.

۲ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۷۹ - ۸۰.

۳ - رسول جعفریان: تاریخ و سیرهٔ سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۸.

۴ - مصطفی دلشاد تهرانی: میراث ربه، ص ۸۹.

۵ - سید حسن فاطمی: مقالهٔ «سقیفه» مندرج در دانشنامهٔ امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۴۶.

«او به نیکی دریافته بود که سکوت مطلق ممکن است با توجه به حجم گسترده تبلیغات دستگاه کودتا در افکار عمومی به عنوان تأیید حادثه سقیفه قلمداد شود و برای مردم آن روزگار و همیشه تاریخ دلیلی بر حَقانیت حاکمان کودتا شمرده شود. پس می‌بایست سکوت را شکست.»^۱

«در این مسئله یاران نزدیک حضرت او را همراهی می‌کردند و بعضی از صحابه نزدیک پیامبر چون ابوذر، سلمان، خالد ابن سعید، ابویوب انصاری، عثمان بن حنیف، براء بن عازب در مسجد مدینه رسماً حمایت گسترده‌ای از حقّ علی‌ابن ابیطالب (علیه السلام) کردند.»^۲

«سخنان آنان به گونه‌ای صریح و گویا بود که ابوبکر سه روز از خانه بیرون نیامد، تا سرانجام در روز سوم، شماری بسیار از هواخواهانش با شمشیر کشیده او را از خانه بیرون آوردند و به منبر نشانند و دیگران را با شمشیر تهدید کردند که دیگر حق ندارند مانند آن سخنان را به زبان آورند.

پس از آن بود که احدی جرئت نکرد سخن بگوید.»^۳

تمام شواهد تاریخی حاکی از آن است که آن حضرت (علیه السلام) جهت اعاده حقّ غصب شده خویش، از انجام هرگونه اقدامی که برای ایشان امکان‌پذیر بود و شرایط زمانی اجازه آن را می‌داد، کوتاهی نفرمودند؛

۱ - حشمت‌الله قنبری همدانی: اسرار و آثار سقیفه بنی ساعده، ص ۸۵.

۲ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی (علیه السلام) در قبال مخالفین، ص ۲۳ - ۴۴.

۳ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی (علیه السلام)، ج ۸، ص ۴۵۸؛ به نقل از: احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۶ - ۱۹۹.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۱۹

چه رسد به این که بخواهند هیچ سخنی از حق خلافتشان به میان نیاید؟! شواهد تاریخی حاکی از احتجاج‌های کوبنده ایشان می‌باشد:

«ابوبکر در همان روزهای نخست خلافت، برای امام (ع) پیام فرستاد که خواسته خلیفه رسول خدا (ص) را برای بیعت اجابت کند. امام (ع) به قاصد فرمود: چه زود به رسول خدا (ص) دروغ بستید؛ او و اطرافیانش خوب می‌دانند که خدا و رسولش جز مرا خلیفه نکرد.^۱

چون امام (ع) را به مسجد بردند، در ابتدای برخورد با ابوبکر به وی فرمود: ... آیا دیروز به امر رسول خدا (ص) با من بیعت نکردی؟^۲

امام (ع) خطاب به مسلمانان حاضر در مسجد، همه آن‌چه را پیامبر (ص) در روز غدیر خم فرموده بود، یادآور شد و آنان را به خدا سوگند داد که آیا آن سخنان را شنیده‌اند یا نه.

حاضران جواب مثبت دادند و حتی ابوبکر نیز تأیید کرد.^۳ برابر گفته زید بن ارقم، دوازده بدری به صحت سخن امام (ع) گواهی دادند و بحث در مسجد بالا گرفت و سرو صدا بلند شد. عمر از ترس این که مردم به امام (ع) متمایل شوند، مجلس را برهم زد و مردم از مسجد رفتند.^۴ ۵

۱- به نقل از: کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۳.

۲- به نقل از: همان منبع، ج ۲، ص ۸۶۵.

۳- به نقل از: همان منبع، ج ۲، ص ۵۸۹.

۴- به نقل از: احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۵- سید حسن فاطمی: مقالة «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی (ع)، ج ۸، ص ۴۵۶.

این سندهای تاریخی نشان می‌دهند که آن حضرت علیه السلام در سخت‌ترین شرایط، یعنی در زمانی که می‌خواستند ایشان را با تهدید به قتل، وادار به انجام بیعت با ابوبکر نمایند، به نصوص خلافت خویش استناد جسته و با طرح مباحث امامت و ارائه مکتب خلافت حقّ علوی، سعی در بازگرداندن حقّ غصب شده خویش داشته‌اند.

«علی علیه السلام پیوسته در دوران خلافت خلفا از بیان این مطلب که خلافت، حقّ طلق اوست خودداری نمی‌کرد.»^۱

«علی علیه السلام از اظهار و مطالبه حقّ خود و شکایت از ربایندگان آن خودداری نکرد، با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد اسلامی را مانع آن قرار نداد.»^۲

«این که علی بن ابی طالب علیه السلام از حقانیت خود هیچ نگفته باشد نظری بر خلاف واقعیت تاریخی است.»^۳

دقت و توجه در نقل‌های مطرح شده به وضوح ثابت می‌کند که آن حضرت علیه السلام هرگز از حقّ خود نمی‌گذرند و هیچ‌گاه از آن صرف‌نظر نمی‌کنند و به هیچ روی آن را به خلفا واگذار نمی‌نمایند؛ چه رسد به آن که خاموشی گزینند؟! هر چند که متأسفانه، حتی شاهد تحریف در احتجاج‌های عمومی آن حضرت علیه السلام در بین مسلمین هستیم؛ چنانچه ابراز شده:

«البته در دوران خلفا چند نوبت! در شوراها و در میان صحابه خاص به عنوان احتجاج آن را مطرح فرمود و نه در بین عامه مسلمین! که خوف

۱ - استاد مرتضی مطهری: سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۲۲.

۲ - همان منبع، ص ۲۰.

۳ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۱.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۲۱

فتنه و تحریک علیه دستگاه خلافت می‌رفت و به همین خاطر به تشخیص من و به اعتراف برخی از محققین در داستان غدیر خم، حق الهی ولایت اهل بیت در بین عاقله مردم به سکوت برگزار شد.^۱ براساس این شبهه، اولاً:

اقدامات علنی و احتجاج‌های عمومی و همگانی آن حضرت (ع)، خصوصی و محدود تلقی می‌شوند؛ گویا آن حضرت (ع) بنایی بر بیدارسازی عمومی نداشته‌اند! ثانیاً:

علت عدم افشاگری‌های آشکار و فراگیر امام (ع)، پرهیز از تحریک‌آفرینی علیه دستگاه خلافت و تلاشی در جهت ایجاد آرامش خیال برای خلفا محسوب می‌شود!

آری، این شبهه در نهایت این تصویر را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند که امام (ع) نسبت به اعلام عمومی حق الهی ولایت خود سکوت نموده‌اند؟!

حال آن که اگر شاهد بیدارسازی‌های پیاپی و مکرر از سوی امام (ع) نمی‌باشیم، دلایل آن را در جای دیگری (غیر از سکوت در برابر غصب خلافت) باید جست.

به راستی باید پرسید:

«آیا مردمان آن روزگار، همه آن‌چه رسول خدا (ص) در منزلت پسر عمویش علی (ع) بیان فرموده بود، یکسره فراموش کرده بودند تا انتظار رود علی (ع) یکایک آنان را به رعایت حق

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰،

خویش بیدار سازد؟

کناره گیری آنها از علی بن ابی طالب علیه السلام از بی اطلاعی کامل ایشان به مرتبه معنوی آن جناب نبود تا با سخنرانی و اظهار مظلومیت، هوشیار شوند و به طرفداری از او قیام نمایند. رسالت او مانند وظیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اوایل بعثت نبود که ناچار باشد به منظور زمینه سازی برای بعثت و نشر اسلام در جستجوی یاور باشد.

در روزگار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آن که می خواست علی ابن ابی طالب علیه السلام را پیشوای خود قرار دهد، به قدر لازم او را می شناخت و آن که پیرو دیگری بود چنان نبود که با اندرز علی علیه السلام یکباره به حمایت از وی برخیزد و از انگیزه های مخالفش کاسته گردد.^۱

جمع بندی

تفسیر سکوت حضرت علی علیه السلام به رویکردهایی از قبیل «صرف نظر کردن از خلافت، واگذاری آن توأم با رضایت و نیز عدم طرح حق خلافت»، برخلاف اسناد و واقعیتهای تاریخی است و استناد به حفظ وحدت اسلامی نیز نمی تواند سرپوشی جهت اعمال این قبیل تحریفات در تحلیل حوادث تاریخی باشد؛ هر چند که ادعا شود: «امام به تعبیر خویش دست خود نگاه می دارد و از حق خود کریمانه درمی گذرد! چرا که مصلحت و منفعت دین در گرو سکوت دردآلود او و واگذاری! حقی است که شایستگی آن را چه در نظر خود و چه در نظر

۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۴.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) * ۲۳

دیگران داراست.»^۱

«آنگاه که جمعی حق مسلم علی بن ابی طالب (ع) را غصب کردند، با آنکه می توانست قیام به شمشیر کند، تنها به خاطر مصالح کلی اسلام و حفظ وحدت و یکپارچگی مسلمین و اینکه تازه مسلمانها از دینشان برنگردند و دشمنان اسلام از فرصت استفاده نکرده از هر سو بر آن نتازند و اسلام نوظهور را در نطفه خفه نکنند، از حق مسلم خود صرفنظر! کرد.»^۲

«علی (ع) برای حفظ وحدت مسلمین، از حق خود و همسرش گذشت! ناکامی ها و ناروایی ها را تحمل کرد و اتحاد و اتفاق مسلمین را بر خود و همسر و فرزندان و تمام شوون خویش مقدم می داشت.»^۳

«و بدین ترتیب از نص جانشینی خود که یاران و نزدیکانش به آن تمسک می جستند، گذشت.»^۴

«آنان ضمن پافشاری بر حق خود، به هنگام، از آن صرفنظر! می کردند.»^۵

۱ - مرکز پژوهش های صدا و سیما: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۲، آذر ۸۰، ص ۳۵.

۲ - زین العابدین قربانی: علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، ص ۸۷-۸۸.

۳ - سیدجواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۱؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۴۱.

۴ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی (علیه السلام) در آیینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۳۵.

۵ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، موزخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

تفسیر صحیح از سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جهت انجام وظایفی که در جایگاه تصدی مقام امامت و در مسیر حفظ دین، از جانب خدای متعال بر دوش داشتند^۱، نوع و شیوه خاصی از برخورد با غصب خلافت و غاصبان آن را - به ویژه پس از هجوم به بیت فاطمه علیها السلام -^۲ در پیش گرفتند که اصطلاحاً بدان «سکوت» گفته می شود.

سکوت امام علیه السلام نه به معنای واگذاری حق خویش به خلفا و گذشتن از آن؛ و نه به معنای عدم طرح خلافت و صرفنظر نمودن از آن، بلکه

۱ - «عزالدین ابو حامد معتزلی [ابن ابی الحدید] می نویسد: روزی پیامبر خدا بر شانه علی زد و گریست و فرمود: برای کینه هایی می گریم که در دل قومی است و برای تو آشکار نمی کنند مگر پس از آن که مرا از دست بدهند. و نیز ابن عساکر می نویسد: پس از بیان این جمله، علی پرسید: ای رسول خدا، وظیفه من در آن هنگام چیست؟ پیامبر فرمود: صبر کن. علی گفت: اگر نتوانستم صبر کنم چه می شود؟ حضرت فرمود: به زحمت خواهی افتاد.» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۶۰؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۳۲۵)

۲ - این حادثه در سومین هفته خلافت ابوبکر رخ داده است.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۲۵

تنها و تنها به معنای انصراف از «قیام به سیف» در مقابل غاصبین خلافت - آن هم (حدوداً) پس از بیست روز مقاومت سرسختانه در مقابل غصب خلافت و تلاش گسترده برای براندازی حکومت نامشروع ابوبکر - می باشد.

«به هر سان، امام علی (ع) برای بازگردانیدن خلافت به جایگاه راستینش بسیار کوشید، اما کوتاهی مسلمانان سبب شد که حضرت نتواند به موفقیت دست یابد.

اگر حضرت به مخالفت خود ادامه می داد، نه تنها کنار زدن ابوبکر امکان نداشت، بلکه جان خود را به خطر می انداخت.»^۱
«نکته سومی نیز وجود داشت و آن جو وحشی بود که دستگاه حاکم بر جامعه اسلامی مسلط ساخته بود.»^۲

برای مثال:

«در پی بیعت سقیفه نشینان با ابوبکر، برخی به مخالفت برخاستند. با اشاره عمر، گروهی حباب بن منذر را به زیر لگد گرفتند و در دهانش خاک ریختند و بینی او را شکستند.
سعد [بن عباد] را تا آستانه مرگ کتک زدند.
هر کس فریادی برمی آورد، دهانش را پُر از خاک می کردند.
در مسیر بازگشت مهاجران به سوی مسجد، یاران عمر هر که را می یافتند پیش می کشیدند و دستش را به نشانه بیعت به دست ابوبکر می مالیدند و روانه اش می کردند.

۱ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی (ع)، ج ۸، ص ۴۴۹.

۲ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی (ع) در قبال مخالفین، ص ۴۹ - ۵۰.

در آن معرکه، بادیه نشینان قبیلهٔ أسلم وارد مدینه شدند و چون سرکردهٔ مهاجران از قبل به ایشان وعده داده بود که اگر ما را یاری کنید به شما آذوقه فراوان می‌دهیم، با چماق بر سر و روی مردم می‌زدند تا به اجبار با خلیفه جدید بیعت کنند. عمر بارها می‌گفت: زمانی به پیروزی اطمینان یافتیم که أسلمیان وارد مدینه شدند.

آنها با مهاجران پیوند داشتند و جمعیت ایشان چنان انبوه بود که راه کوچه‌ها برای عبور تنگ آمد.^۱ «حقیقت آن است که کوشش‌های آمیخته با خشونت برخی صحابیان سالخورده و سرشناس برای عهده داری جانشینی پیامبر ﷺ، گویای تصمیمی عمیق بر کنارگذاری خاندان پیامبر از حکومت بود و داماد پیامبر، علی بن ابی طالب علیه السلام، از این حقیقت به خوبی آگاه بود و شاید همین امر وی را از دفاع جدی از حق خود بازداشت... زیرا ریاست خواهی مخالفان خود را در اوج می‌دید و کمترین دفاع، آنان را به رفتارهایی به مراتب پرخشونت‌تر و مخاطره‌انگیزتر وامی‌داشت.»^۲

بنابراین:

«حضرت با در نظر گرفتن واقعیت‌های سیاسی موجود در جامعه مسلمین، صبر پیشه کردن را جایز دانسته چرا که برای هر اقدامی نیاز به نیروهای کارآمد و معتقدی داشت که او در

۱ - یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر ﷺ، ص ۳۴-۳۵.

۲ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۱-۱۹۲.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۲۷

آن هنگام از آن بی بهره بود.^۱

«حضرت محمد (ص) وقوع چنین ایامی را به علی بن ابی طالب (ع) خبر داده بود و به وی گفته بود که: ...امت پس از من به تو خیانت می کند. اگر یارانی یافتی قیام کن و گرنه سکوت اختیار کن.»^۲

«مقصود ما از سکوت امام (ع)، ترک مبارزه مسلحانه است و گرنه حضرت هرگز از ادعای خود که حکومت اسلامی حق قطعی وی بوده، دست برنداشته و در تمام دوران حکومت خلفا و پس از آن نیز دائماً به آن اشاره می کند.»^۳

«شک نیست که اگر فرزند ابوطالب بیش از آنچه کرد، مردم را به دفاع از خویش فرامی خواند، مخالفان وی، در پایمال کردن حق او و خاندان نبوی بیشتر می کوشیدند.»^۴

در شرایطی که ترسیم گردید، هرگونه جهاد مسلحانه، جز کشته شدن امیرالمؤمنین (ع) و پایمال شدن خون آن حضرت (ع)، حاصلی در پی نداشت.

بدیهی است که وقوع چنین حادثه ای، بهترین فرصت برای تحقق آمال صحابیان سالخورده! و پیشکسوتی! بود که سالیان متمادی، «ریاکارانه و منافقانه» گرد رسول خدا (ص) حلقه زده بودند.

در پی شهادت فرزند ابوطالب (ع) - که به شهادت رسیدن معدود

۱ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی (ع) در قبال مخالفین، ص ۴۹.

۲ - یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر (ص)، ص ۶۵.

۳ - علی محمد میرجلیلی: امام علی (ع) و زمامداران، ص ۱۶۰.

۴ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.

یاران با وفای ایشان را نیز به همراه داشت، مهاجرین منافق که با نقابی از تقدّس، چهره واقعی خود را پنهان می‌داشتند، نه تنها قادر بودند تا با «عوام فریبی»، خون امام (علیه السلام) را پایمال کنند؛ بلکه از آن پس، به راحتی می‌توانستند دین مبین اسلام را از محتوای واقعی آن تهی ساخته و مرحله تحریف دین را با سرعتی هرچه تمام تر طی نمایند؛ به گونه‌ای که پس از اندک زمانی، هیچ اثری از تعالیم حقیقی اسلام باقی نمی‌ماند.

از سوی دیگر، حزب بنی‌امیه به رهبری ابوسفیان، با مشاهده جای خالی حامی اصلی دین اسلام (علی بن ابی طالب (علیه السلام)) و شیعیان باوفایش، برای تصاحب دوباره قدرت، آغازگر جنگی خانمان‌سوز می‌گردید و در نهایت، پس از تصاحب حکومت، جامعه مسلمانان را به راحتی به سرمنزل ارتداد و بت پرستی فرود می‌آورد.

به عبارت دیگر، با گذشت اندک زمانی از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، دین اسلام به طور کامل «محو و نابود» می‌گردید.

لذا، با یک نگاه واقع‌بینانه به شرایط حسّاس آن مقطع از تاریخ، در خواهیم یافت که «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» منوط به «حفظ جان امیرالمؤمنین (علیه السلام)» گردیده بود.

دلیل پرهیز امام (علیه السلام) از جهاد شهادت طلبانه، سرّ حمایت‌ها و دفاع خون‌بار حضرت زهرا (علیه السلام) از جان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نیز پیشتازی حضرت زهرا (علیه السلام) در عرصه مبارزه با طاغوت حاکم را در همین نکته می‌توان جستجو نمود.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۲۹

امیرالمؤمنین (ع) و خودداری شدید از انجام بیعت با ابوبکر

عدم سکوت امیرالمؤمنین (ع) در مقابل غصب خلافت و میزان صحت ادعای «واگذاری کریمانه حق خود به خلفا» را می توان در ماجرای هجوم به بیت فاطمه (ع) و شدت استنکاف آن حضرت (ع) نسبت به قبول انجام بیعت با ابوبکر مشاهده نمود.^۱

«ابوبکر و عمر با آگاهی کامل از حق علی (ع) و احترام خاصی که وی در گروهی از اصحاب پیامبر (ص) داشت و ترس اینکه عکس العمل جدی از طرف او و یارانش صورت گیرد، آنان را برای بیعت به مسجد فرا می خواندند، ولی حضرت صریحاً از آمدن سرباز زدند و در جواب فرمودند:

من به خلافت حق بیشتری دارم؛ با شما بیعت نمی کنم و شما به بیعت کردن با من اولی تر اید...

ولی عمر بن خطاب به علی (ع) گفت که تا بیعت نکنی تو را رها نخواهیم کرد. در این میان بیشترین تلاش را عمر صورت می داد تا جایی که علی (ع) به او فرمود: شیری را بدوش که بخشی از آن متعلق به توست و امروز در تقویت ابوبکر تلاش کن که فردا خلافت بتو برسد. سپس هرگونه بیعت با حاکمیت مسلط را رد می کند...»^۲

هرچند ادعا شود:

«علی با علو طبع و فداکاری همیشگی خود نسبت به این دین و با

۱- ر.ک: علی لباف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۴، فصل یکم.

۲- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی (ع) در قبال مخالفین، ص ۴۴-۴۵.

نگرانی بسیار از این که کوچکترین اختلافی در میان اصحاب آموزگار بروز نکند، بی‌درنگ! با ابوبکر بیعت کرد!... علی در پاسخ گفت... اگر ابوبکر را شایسته این کار نمی‌دانستیم! هرگز خلافت را به او واگذار! نمی‌کردیم... حضرت علی در اولین یا دومین روز رحلت پیامبر بیعت کرد! و صحیح هم همین است...»^۱

«در پی مخالفت‌های علی علیه السلام و یاران وی و اجتماع در خانه فاطمه علیها السلام، عمر که پیرو سیاست شمشیر برنده و زور بود به ابوبکر توصیه کرد که وی سریعاً و قبل از اینکه اوضاع برگردد وارد عمل شود و لذا با گروه مسلحی به طرف خانه علی علیه السلام رفت و خانه حضرت را محاصره کرده و تهدید کرد که اگر وی و هوادارانش از خانه خارج نشوند و با خلیفه بیعت نکنند آن را به آتش خواهند کشید و این مطلب مؤید این حقیقت است که مخالفت علی علیه السلام برای حاکمیت جدید چقدر بحران‌زا بوده است. عمر در راستای تهدید خویش مقدمات کار را نیز فراهم کرد و دستور داد هیزم جهت این کار جمع کنند و وقتی که تصمیم گرفت درب خانه را به آتش بکشد به عمر گفته شد که فاطمه علیها السلام در خانه است، وی گفت: اگر چه...»

ولی هیچ‌کدام از اینها باعث نشد که علی علیه السلام جهت بیعت بیرون آید و نشان داد که در مقابل غصب حاکمیت مقاومت خواهد کرد. ... عمر مُصرّانه تلاش می‌کرد که به ابوبکر توصیه کند به هر ترتیب شده باید بیعت علی علیه السلام را به دست آورد، لذا ابوبکر

۱ - عبدالقادر دهقان سرلوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۳۱

مجدداً علی (ع) را به بیعت فراخواند ولی علی (ع) در پاسخ اینکه خلیفه رسول خدا شما را فرامی خواند، فرمودند چه سریع بر رسول خدا (ص) دروغ بستید.

ولی عمر دست بردار نبود و مجدداً به ابوبکر تأکید کرد که نباید به علی (ع) مهلت داد و ابوبکر نیز مجدداً درخواست بیعت کرد ولی علی (ع) قاطعانه آن را رد کرد و فرمود: چیزی را ادعا می کند که از آن او نیست. تحمل این وضع برای عمر قابل قبول نبود و لذا با تکیه بر سیاست زور و شمشیر برنده به خانه علی (ع) هجوم می برد و از وی می خواهد که بیعت کند وگرنه گردنش را خواهد زد و نهایتاً او را با تهدید و زور و اهانت به مسجد کشاندند....

این جریان به خوبی بیان کننده عمق مقاومت علی (ع) در مقابل مخالفان خود و غضب خلافت می باشد.^۱

با وجود این، باید پرسید: آیا اگر چنانچه ادعا شده:

«او خلافت را به خاطر وحدت مسلمین به ابوبکر و عمر واگذار نمود.»^۲

«در برابر مصلحت مسلمانان و قاعده دنیوی تسکین فتنه و جلب قلوب

عموم مسلمانان، خلافت را به ابوبکر واگذار نمودند.»^۳

«علی با اراده خود - و نه تسلیم در برابر زور - در کنار خلافت ابوبکر قرار

گرفت، و تأیید کامل! خود را برای فایق آمدن بر چالشهای آن مرحله

دشوار در اختیار خلیفه قرار داد.»^۴

۱ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی (ع) در قبال مخالفین، ص ۴۶ - ۴۷.

۲ - فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۲.

۳ - همو: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۲.

۴ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی (ع) در آیینه

تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۳۷.

پس دیگر مقاومت شدید ایشان در خودداری از انجام بیعت با ابوبکر برای چیست؟ و هجوم نظامی، اعمال زور، آتش افروزی و تهدید به قتل برای اخذ بیعت از ایشان - که به شهادت حضرت زهرا علیها السلام و حضرت محسن علیه السلام انجامید - چه معنایی دارد؟

آیا چنین ادعاهایی که هیچ ریشه معتبر تاریخی ندارند، تلاشی جهت بیرون کشیدن حکومت خلفا از حصار غصب و به فراموشی سپردن جنایات آنان نسبت به خاندان وحی علیه السلام نمی باشد؟ ظاهراً چنین است؛ زیرا علیرغم شواهدی که تاریخ آنها را ثبت نموده، ادعا شده است که:

«علی با سکوت چندین ساله خود، مهر تأیید بر خلافت سه خلیفه دیگر نهاد.»^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام و اعلان عدم مشروعیت خلافت

جهت احراز میزان اعتبار شبهه اخیر کافی است از یاد نبریم که پاسخ امام علیه السلام در مقابل پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف در «شورای شش نفره تعیین خلیفه پس از عمر» چه بود.

«با همه احتیاطی که امام علیه السلام داشت، در زمان شورای خلافت، حاضر به پذیرفتن شرط عبدالرحمان بن عوف برای قبول خلافت نشد... این رد آشکاری از امام علیه السلام نسبت به روش و سیره شیخین (ابوبکر و عمر) بود.»^۲

«این مطلب بیانگر آن است که علی علیه السلام هیچ مشروعیت دینی و

۱ - فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۰.

۲ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۸.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۳۳

عقیدتی برای دو خلیفه قبل از خود قایل نبوده و به عبارتی، مخالفت خویش را با سیاستها و روشهای حکومتی آن دو اعلام می‌کرد.^۱

همچنین پس از واقعه قتل عثمان و بیعت عمومی با حضرت علی (ع)، شاهد آن هستیم که:

«یک نفر نیز اصرار داشت تا علاوه بر کتاب خدا و سنت رسول (ص)، سیره شیخین را جزو شروط بیعت آورد؛ اما امام نپذیرفت و فرمود:

حتی اگر ابوبکر و عمر به چیزی جز کتاب خدا و سنت رسول (ص) عمل نکنند، بر حق نیستند.»^۲

بنابراین حتی پس از گذشت چندین سال، نه تنها امیرالمؤمنین (ع) بر حکومت آنها مهر تأیید نمی‌گذارد، بلکه با صراحت کامل بر غاصبانه بودن حکومت خلفا انگشت می‌نهد و آن را از اساس باطل اعلام می‌فرماید؛ هر چند که ادعا شود:

«بسیاری از کارهای عمر را با روش خود منطبق می‌دید.»^۳
 «روشهای آن دو^۴ به اندازه‌ای به هم نزدیک و همسو شده بود که در جهت دادن به سیاست کلی دولت، مکمل یکدیگر بودند.»^۵

۱ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب (ع)، ص ۱۲۷.

۲ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)، ص ۲۹؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۷۶.

۳ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی (ع) در آیینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۳۴.

۴ - [منظور امیرالمؤمنین (ع) و عمر است].

۵ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی (ع) در آیینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۱.

قضاوت نهایی درباره معنای سکوت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شاید در یک نگاه ابتدایی، چنین تصوّر شود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قبال غصب خلافت، هیچ واکنش و عکس العملی از خود نشان ندادند و به هیچ اقدامی علیه حکومت غاصبانه ابوبکر دست نیازیدند. در حالی که شواهد تاریخی گویای آن است که آن حضرت (علیه السلام) موضع گیری های خود علیه ارتجاع حاکم را از احتجاج های کوبنده و رسواگر - آن هم در مسجد النبی - آغاز نمودند. این سخنرانی های کوبنده در روزهای دوشنبه و سه شنبه (روز رحلت رسول خدا ﷺ و فردای آن، یعنی نخستین روز حکومت غاصبانه ابوبکر) و با هدف اعاده حق به یغما رفته خلافت، ایراد گردید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ضمن این احتجاج های کوبنده، به صراحت از حق خلافت خویش سخن به میان آورده و بر غاصبانه بودن خلافت ابوبکر و نامشروع بودن آن، تأکید ورزیدند.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) * ۳۵

به دنبال تلاش نظام حاکم جهت اخذ بیعت اجباری از ساکنین شهر مدینه که با حمایت چماق به دستان قبیلهٔ أسلم و در نخستین روز حکومت ابوبکر (سه‌شنبه) صورت گرفت؛ منزل مسکونی امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (علیها السلام) (بیت فاطمه (علیها السلام)) به کانون تحصن و اجتماع برخی از مخالفین خلافت ابوبکر تبدیل گردید. مخالفینی که به تصریح برخی اسناد تاریخی، سلاح به همراه داشتند.

رفت و آمد «مخالفین خلافت ابوبکر» به بیت فاطمه (علیها السلام) و تحصن آنان در این مکان شریف، از چشم خلیفه و هواداران او پنهان نبود. حتی برخی اسناد تاریخی حاکی از نفوذ عناصر هوادار خلیفه در جمع متحصنین می‌باشد و از حضور خطرآفرین افرادی چون طلحه و سعد بن ابی وقاص یاد می‌کند.

سرانجام، این تحصن با هجوم نظامی هواداران خلیفه و تهدید عمر مبنی بر به آتش کشیدن بیت فاطمه (علیها السلام)، به شکست انجامید.

با توجه به برخی قرائن می‌توان گفت: این تحصن، حداکثر سه روز به طول انجامید که در نهایت، با هجوم مسلحانهٔ هواداران خلیفه و ضرب و شتم شدید متحصنین، در روز جمعه (چهارمین روز پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)) پایان یافت و تنها امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود که با توجه به حمایت خاص حضرت زهرا (علیها السلام) از ایشان، از گزند این هجوم مصون ماند.

هرچند شکست این تحصن - که با تهدیدهای عمر بن خطاب مبنی بر احراق بیت فاطمه (علیها السلام) همراه بود -، اجتماع «اندک مخالفین بیعت با ابوبکر» را پراکنده ساخت؛ اما این حادثه ناگوار هیچ خللی در عزم

راسخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) جهت سرنگون ساختن طاغوت حاکم وارد نیاورد.

شهر مدینه در پنجمین روز پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شاهد اقدامات جدیدی از سوی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (علیها السلام) گردید. نخستین حادثه مهم در این ایام (روزهای پنجم تا هفتم پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)) استنصارهای شبانه می باشد.

مطابق برخی اسناد معتبر تاریخی، امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اتکا به همراهی و مساعدت حضرت زهرا (علیها السلام)، در سه شب متوالی به در خانه های مهاجرین و انصار مراجعه فرمودند و از آنان برای سرنگون ساختن خلافت ابوبکر طلب یاری نمودند.

به موازات این استنصارهای شبانه - که در حقیقت دعوت به جهاد بود - حضرت زهرا (علیها السلام) از طریق مطالبه حقوق مالی غصب شده شان، به رسواسازی نظام حاکم و آشکار ساختن چهره واقعی خلیفه اقدام فرمودند.

این مطالبات مالی - که با حمایت و پشتیبانی حضرت علی (علیه السلام) و در چندین روز متوالی صورت یافت -، نخست شامل مطالبه میراث و سهم ذی القربا بود. دادخواست های مالی حضرت زهرا (علیها السلام) - که همچون پتکی بر سر نظام خلافت فرود می آمد - سرانجام در دهمین روز پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، با ایراد خطبه آتشین حضرت زهرا (علیها السلام) در مسجد النبی (خطبه فدک) به نقطه اوج خود رسید.

همچنین مطابق برخی شواهد تاریخی، حضرت امیر (علیه السلام) نیز در نهمین روز پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ایراد سخنرانی پرداخته و

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) * ۳۷

در شامگاه همان روز، برای چهارمین بار از مهاجرین و انصار طلب یاری نمودند تا با مساعدت آنان، ابوبکر را از مسند خلافت ساقط گردانند.

البته این استنصار نیز همچون دفعات قبل، بی پاسخ باقی ماند و از کوتاهی صحابه در یاری رساندن به وصی بر حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حکایت داشت.

این سستی و رخوت در یاری رساندن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن چنان تلخ و رنج آور بود که حضرت زهرا (علیها السلام) بخشی از خطابه خود در مسجدالنبی را به سرزنش انصار اختصاص دادند و با قرائت آیه شریفه ﴿فَقَاتِلُوا أَمَّةَ الْكُفْرِ﴾^۱ بار دیگر آنان را به جهاد علیه ارتجاع حاکم فرا خواندند.

به جرئت می توان روزهای دهم (پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)) به بعد را روزهای اوج غربت، تنهایی و مظلومیت خاندان وحی (علیهم السلام) نامگذاری کرد.

از جمله حوادث ناگوار در این ایام، ماجرای غم انگیز مصادره و غصب باغ فدک می باشد که به احتمال زیاد، در پانزدهمین روز پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به وقوع پیوسته است.

از آن جایی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) (با توجه به برخی سخنان عمر بن خطاب) از تصمیم خلیفه مبنی بر غصب فدک بی اطلاع نبودند؛ لذا، حضرت زهرا (علیها السلام) بلافاصله پس از رسواسازی ابوبکر در ماجرای میراث، اقدام به طرح و اثبات مالکیت خود بر باغ

فدک نموده و سرانجام طی چندین نوبت متوالی، استرداد فدک را خواستار گردیدند.

پشتیبانی و حمایت‌های گسترده حضرت علی (ع) از مطالبات مالی حضرت زهرا (س) از یک سو، و نیز ترس و وحشت نظام حاکم از بیداری افکار عمومی و خارج شدن ابوبکر از گردونه قدرت - به ویژه پس از سخنرانی دوازده تن از یاران امیرالمؤمنین (ع) در مسجد النبی - موجب گردید تا خلیفه و اطرافیانش در اندیشه شوم «هجوم اصلی» به بیت فاطمه (س) و اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین (ع) فرو روند.

لذا، دار و دسته خلیفه در روزهای پایانی دومین هفته خلافت ابوبکر و به قصد سرکوب امیرالمؤمنین (ع)، حمله نظامی دژمنشانه‌ای را تدارک دیدند که با نظارت و دستور مستقیم خلیفه آغاز گردید و با دفاع خون‌بار حضرت زهرا (س) از جان امیرالمؤمنین (ع) پایان یافت. آن چه در این ماجرا قابل تأمل فراوان است، شدت استنکاف امیرالمؤمنین (ع) از پذیرش انجام بیعت با ابوبکر - علیرغم رفتارهای خشونت‌آمیز هواداران خلافت - می‌باشد.

امتناع شدید حضرت علی (ع) از قبول پیشنهاد مهاجمین و پایداری در مقابل درخواست آنان - که با دفاع خون‌بار حضرت زهرا (س) از مقاومت و ایستادگی ایشان همراه بود -؛ از اوج مخالفت اهل بیت (ع) با دستگاه حاکم حکایت دارد.

نکته ظریفی که در روند حوادث مذکور حائز اهمیت می‌باشد، ناامیدی امیرالمؤمنین (ع) از امکان سرنگون ساختن خلافت غاصبانه ابوبکر، به ویژه در روزهای دهم به بعد (پس از رحلت رسول خدا (ص))

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۳۹

می باشد. چرا که در طول این ده روز، استنصارهای مکرر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) بی پاسخ مانده بود و همین امر، امکان ثمربخشی «قیام به سیف» را منتفی می ساخت.

بار دیگر خاطر نشان می گردد:

جهاد مسلحانه جهت سرنگون ساختن خلافت ابوبکر، در صورتی حکیمانه بود که آن حضرت (ع) از نیروهای کافی برای درافتادن با نظام حاکم برخوردار بودند.

زیرا هدف از «قیام به سیف» صرفاً مبارزه با ارتجاع حاکم نبود؛ بلکه این مبارزه باید به سقوط طاغوت حاکم و به ویژه، تسلط امیرالمؤمنین (ع) بر اوضاع و احوال آشفته ای که بر اثر این مبارزه پدید می آمد، می انجامید.

لذا، هرگونه اقدام نظامی که به «سرنگونی ابوبکر و تسلط حضرت علی (ع) بر امور» منجر نمی گردید - اعم از این که حضرت علی (ع) و یارانش در این قیام به شهادت می رسیدند و یا قوت و انسجام آنان به قدری به ضعف می گرایید که قادر به اداره امور نبودند -، هیچ حاصلی جز «تحریف و نابودی اسلام» در پی نداشت.

همان طور که گفتیم، اگر در این قیام، حضرت علی (ع) به علت تعداد اندک یارانشان به شهادت می رسیدند؛ صحابیان سالخورده پیامبر - که چهره های مقدسی را از خود به نمایش گذاشته بودند -، به راحتی در مسیر تثبیت پایه های قدرت خود، اسلام را از حقایق آن تهی می ساختند و برای همیشه تاریخ جای حق و باطل را عوض می کردند؛ به گونه ای که با گذشت مدت زمان اندکی از حکومت آنان، هیچ اثر و

نشانه‌ای از اسلام راستین و دین مورد رضایت خدای متعال (= تشیع) باقی نمی‌ماند.

البته این احتمال هم می‌رفت که پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام و یاران اندکش، حزب بنی‌امیه به رهبری ابوسفیان، به طمع به جنگ آوردن قدرت از دست رفته‌شان، نبردی خونین را آغاز نمایند و در نتیجه، به دنبال دست‌یابی به قدرت، اسلام را به‌طور کامل محو و نابود ساخته و مردم را به دوران بت‌پرستی و جاهلیت باز گردانند.

همچنین یادآور می‌شویم که اگر در این قیام، از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به قدری کشته می‌شدند که علیرغم سرنگونی ابوبکر و پراکنده شدن هواداران او، آن حضرت علیه السلام توان سامان‌دهی امور جامعه را نداشته و نمی‌توانستند (به سرعت) بر اوضاع و احوال آشفته‌ای که پدید آمده بود مسلط گردند، باز هم خطر جنگ‌افروزی ابوسفیان و کشته شدن حضرت علی علیه السلام توسط حزب بنی‌امیه و تبعات شوم به قدرت رسیدن آنان، به قوت خود باقی بود.

به عبارت دیگر، کوتاهی صحابه در حمایت و یاری رساندن به امیرالمؤمنین علیه السلام از یک سو، و تشدید تمایل نظام خلافت به سرکوب امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی دیگر، اوضاع را به گونه‌ای دگرگون ساخت که در آن شرایط بحرانی و حساس، به‌ویژه پس از آغاز دومین هفته حکومت ابوبکر، پیوند میان «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» و «حفظ جان امیرالمؤمنین علیه السلام» روز به روز ظهور بیشتری می‌یافت.

به همین دلیل، از هفته دوم به بعد است که از تلاش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام برای سرنگون ساختن خلافت ابوبکر کاسته شده و

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۴۱

اقدامات آن حضرت (ع) به پشتیبانی و حمایت قاطع از افشاگری‌های حضرت زهرا (ع) معطوف می‌گردد. (به عبارت دیگر، پس از گذشت یک هفته از خلافت ابوبکر، حضرت زهرا (ع) پیش‌تاز عرصه مبارزه با نظام حاکم می‌گردند.)

بنابراین، پس از تثبیت و استمرار کوتاهی صحابه در یاری رساندن به امیرالمؤمنین (ع) و تقارن آن با تشدید تمایل هواداران خلافت به سرکوب آن حضرت (ع)، شکل و شیوه مواجهه حضرت علی (ع) با نظام خلافت، تغییر محسوسی یافته و در نهایت، مطابق بخش دوم از وصیت رسول خدا (ص)، گونه دیگری به خود می‌گیرد که از آن به «صبر» تعبیر می‌نماییم.

بدیهی است که التزام رفتاری - و نه اعتقادی - به «صبر» به هیچ روی با «قیام به سیف» آن هم بدون همراهی یاران کافی، قابل جمع نیست؛ اما این امر (صبر) به هیچ روی مستلزم «واگذاری خلافت» یا «امتناع از طرح حق خلافت و اجتناب از تبیین مکتب امامت» نبوده و هیچ مجالی را برای طرح این قبیل تحلیل‌های انحرافی فراهم نمی‌آورد.

در مجموع می‌توان گفت:

پیوند میان «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» با «محفوظ ماندن جان امیرالمؤمنین (ع)»، از آغاز خلافت ابوبکر شکل گرفته بود.

با این تفاوت که در روزهای نخست، امیرالمؤمنین (ع) «پیش‌تاز» مخالفت با ابوبکر بوده و حضرت زهرا (ع) در مقام «حامی و حافظ جان ایشان» عمل می‌فرمود؛ ولی با گذشت یک هفته و تثبیت و استمرار کوتاهی صحابه از یک سو، و نیز بروز تمایل شدید هواداران ابوبکر به

۴۲ * مظلومی گمشده در سقیفه ۲

سرکوب ایشان (= بروز نشانه‌های آغاز دوران صبر و سکوت)، حضرت زهرا علیها السلام، علاوه بر عهده‌داری «مسئولیت خطیر حفاظت از جان امیرالمؤمنین علیه السلام»، در مقام «پیشتاز» مخالفت با ارتجاع حاکم نیز قرار گرفته و از آن پس، حضرت علی علیه السلام، عمدتاً در مقام «پشتیبان»، از اقدامات ایشان علیها السلام، «حمایت و جانبداری» می‌نمود و این نوع از مقاومت و ایستادگی امیرالمؤمنین علیه السلام حتی برای لحظه‌ای به سردی نگرایید.



- تحلیل‌های فوق با استفاده از اسناد مندرج در مآخذ ذیل ارائه گردیده است:
- ۱ - علامه محمد باقر مجلسی: بحارالأنوار (جلد ۲۸ و ۲۹).
 - ۲ - شیخ عبدالزهره مهدی: دراسة و تحليل حول الهجوم على بيت فاطمة علیها السلام.
 - ۳ - شیخ عباس قمی: بیت الأحزان فی مصائب سيدة النسوان علیها السلام.
 - ۴ - سید محمد باقر موسوی: الکوثر فی أحوال فاطمة بنت النبی الأطهر علیها السلام (جلد ۵ و ۶).
 - ۵ - سید جعفر مرتضی عاملی: مأساة الزهراء علیها السلام (جلد ۲).
 - ۶ - سید مهدی هاشمی: فاطمة زهراء علیها السلام در کلام اهل سنت (جلد ۲).
 - ۷ - عدنان درخشان: عبور از تاریکی.
 - ۸ - مسعود پور سیدآقایی: حور در آتش.
 - ۹ - محمد دشتی: تحلیل حوادث ناگوار زندگانی حضرت زهرا علیها السلام.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا چه اندازه قائل به حفظ سکوت بودند؟

البته باید توجه داشت که سکوت امام (علیه السلام) (به همان معنای صحیحی که ارائه شد) نیز سقف معینی داشت که خلفا نیز از آن به خوبی مطلع بوده و می دانستند که اگر فراتر از آن میزان حرکت کنند، آن حضرت (علیه السلام) دست به شمشیر خواهند بُرد.

اسناد تاریخی نشان می دهد که:

«روزی عمر بن خطاب در میان جمع چنین گفت: اگر شما را به سوی آن چه آن را انکار می کنید (دوره جاهلیت و بت پرستی) بازگشت دهیم، چه خواهید کرد؟

راوی می گوید: همگان ساکت بودند و خلیفه این جمله را تا سه بار تکرار کرد. در این شرایط امیرالمؤمنین (علیه السلام) به پا خاست و فرمود: ای عمر! در این صورت تو را توبه می دهیم و اگر توبه کردی، از تو قبول می کنیم. خلیفه گفت: و چنانچه توبه نکردم؟!»

امام (علیه السلام) فرمودند: در این صورت گردنت را خواهم زد.^۱

۱ - نجم الدین عسکری: علی و الخلفاء، ص ۱۲۰؛ به نقل از: مناقب خوارزمی، ص ۵۹.

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام از طرح مباحث امامت امتناع فرمودند؟

یکی دیگر از شبهاتی که در راستای تحلیل سیره عملی و مواضع آن حضرت علیه السلام در رابطه با حکومت خلفا مطرح گردیده و می توان آن را بیان جدیدی از شبهه سکوت بر شمرد، ادعای خاموشی گزیدن آن حضرت علیه السلام در قبال طرح مباحث امامت و ولایت ایشان می باشد. چنانچه ابراز شده:

«علی (ع) از اظهار نظر و بزرگ کردن اختلاف مردم درباره امامت او پرهیز دارد و این همان چیزی است که در موضع گیری آن حضرت در برابر خلفا چه در هنگام خلافت آنان و چه پس از آنان در هنگام خلافت خودش... کاملاً نمایان است.»^۱

واقعاً جای بسی شگفتی است که مطابق ادعای فوق، آن حضرت علیه السلام

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰. [این مقاله، با اضافاتی بسیار جزئی، در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام» (چاپ اول ۱۳۸۱)، ج ۲ نیز به چاپ رسیده است؟!]

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۴۵

دیگران را از انجام کاری منع می نمایند که خود بدان اقدام می فرمودند. تاریخ گویای آن است که امیرالمؤمنین (ع) عملکردی مغایر با آنچه در این شبهه به ایشان نسبت داده شده، داشته اند.

«به طوری که منابع نشان می دهند، علی بن ابی طالب (ع) به محض از دست رفتن حق خود، سکوت و انزوا اتخاذ نکرد. او براساس آنچه که معتقد بود جانشینی رسول الله (ص) به مثابه حق طبیعی و الهی، براساس نص خدا و رسول (ص) از آن اوست، هر فرصتی که می یافت، با مخالفان به احتجاج و استدلال پرداخته، حقانیت خویش را به مردم گوشزد می کرد و بر یاران و دوستانش اتمام حجت می کرد؛ تا آیندگان چنین به قضاوت ننشینند که اگر او را حق در حکومت بود، چرا به دنبال آن، برنخاست، و چون هیچ تلاشی در این خصوص انجام نداد، پس خود به وصایت خویش اعتقادی نداشت.»^۱

«شماری از یاران امیرمؤمنان (ع) نیز به نصوص استناد کرده اند. چند تن از مهاجران و انصار، در همان آغاز خلافت ابوبکر به مسجد رفتند و هرکدام جداگانه ایستادند و او را برای غصب خلافت، سرزنش و نصیحت کردند و دلایل خود را بر حقانیت امیرمؤمنان (ع) بیان کردند... که به وجود نص صراحت دارند.»^۲

۱ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب (ع)، ص ۸۲.

۲ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی (ع)، ج ۸، ص ۴۵۷.

قصد ما در این بخش روشن ساختن گوشه‌ای از تلاش‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) در احقاق حق غصب شده و احیای ولایت و امامت فراموش شده خویش، از میان سخنان خود آن حضرت (علیه السلام) است؛ تا در نهایت به نقد پندارهای عده‌ای بپردازیم که معتقداند: امام (علیه السلام) به محض از دست رفتن حق خود، انزوا برگزید و دیگران را نیز از دفاع از حریم امامت و ولایت الهیه خود منع فرمود!!

«امام علی (علیه السلام) در موارد زیادی^۱ واقعه غدیر خم را یادآور می‌شود؛^۲ روزی که در آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایشان را به عنوان رهبر بعد از خود نصب کردند.

امام (علیه السلام) در میان جمعی از اصحاب پیامبر که خلفا نیز در بین آنها بودند، جریان غدیر را یادآور شده و فرمودند:

لِذَلِكَ أَقَامَنِي لَهُمْ إِمَامًا وَ أَخْبَرَهُمْ بِغَدِيرِ خُمٍّ

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم مرا رهبر و امام مردم معین نمود.

وای! وای بر آن کس که در قیامت خدا را در حالی که دامنش آلوده به ظلم به من باشد، ملاقات کند.

هنگامی که خواستند به زور از امام (علیه السلام) برای ابی‌بکر بیعت بگیرند، جریان غدیر را یادآور شد و در این باره از مردم اعتراف گرفت، همانگونه که در جریان شورائی که از طرف عمر برای

۱ - [ر.ک: محمّد باقر انصاری: چهارده قرن با غدیر (اتمام حجّتها، بحثهای علمی، مناظرات...)]

ص ۳۹ - ۶۱]

۲ - [در کتاب «چهارده قرن با غدیر» ۳۱ مورد اتمام حجّت حضرت امیر (علیه السلام) با استناد به حدیث

غدیر جمع‌آوری گردیده است.]

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام * ۴۷

جانشینی بعد از وی تشکیل شد و نیز در زمان عثمان به حدیث غدیر استدلال فرمود.

ایشان در نهج البلاغه می‌فرماید: وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ.

وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان (اهل بیت پیامبر) می‌باشد. مراد از وصیت در این خطبه چیست؟

آیا مراد این است که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خویش را وصی قرار داده یا اینکه در مورد رعایت حال اهل بیت به مردم توصیه کرده و یا اینکه مراد، سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به رهبری امام علی علیه السلام بعد از خود می‌باشد؟ با دقت در همین خطبه می‌توان به مطلب بالا پی برد. در جملات قبلی، امام علیه السلام اهل بیت را بر تمام امت برتری داده و رهبری را حق ایشان دانسته و تنها آنها را شایسته رهبری امت اسلام می‌داند.

در جمله بعدی می‌فرماید: الان حق به اهلش برگشته و به جایگاه اصلی‌اش که از آن خارج شده بود، بازگردید.

این خطبه در زمان حکومت امام علیه السلام، پس از دوران خلفا بیان گردیده است. امام علیه السلام در این خطبه و نیز در موارد دیگر حکومت اسلامی را حق مسلم و بالفعل خود می‌داند و تأکید می‌کند که خلفای قبلی حق قطعی وی را ربوده‌اند.

زمانی حکومت اسلامی حق امام علیه السلام است که از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله نصی در زمینه رهبری ایشان وجود داشته باشد.^۱

۱ - [با توجه به این که حق امام علیه السلام در خلافت، حق ذاتی و ناشی از نص الهی بوده است و نه حق اولویت و برخاسته از شایستگی‌های اکتسابی، لذا احقاق این حق، در واقع احیای آن نصوص می‌باشد؛ زیرا طرح آن در جامعه مبتنی بر درک پیشین مردم از مسئله وصایت آن حضرت صلی الله علیه و آله است.]

در اینجا به برخی از سخنان حضرت علی علیه السلام که رهبری پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را حق بالفعل خود دانسته و غصب آن را ظلم به خویش می داند اشاره می کنیم:

... از زمان رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله همواره حق مسلم من، از من سلب شده است.^۱

شخصی در حضور جمعی به امام علیه السلام گفت: ای پسر ابوطالب! تو بر امر خلافت حریصی! حضرت در جواب فرمود: بلکه شما از من به خلافت حریص ترید در حالی که از نظر شرایط و موقعیت بسیار از آن دورترید و من برای خلافت سزاوارتر و نزدیک ترم. من حق خود را می طلبم که شما میان من و آن مانع هستید و می خواهید مرا از آن منصرف سازید.^۲

... در ذیل همین خطبه، امام علیه السلام از قریش به درگاه ایزد متعال شکوه برده و می فرماید:... با هم اتفاق نمودند تا علیه امری که حق خاص من است، قیام کنند.

همچنین در روز شوری امام علیه السلام به حاضرین گوشزد نمود: حکومت اسلامی حق من است که اگر به من واگذار شود خواهم گرفت...

پس امام علیه السلام خلافت را حق مسلم خود دانسته و حکومت خلفای ثلاثه را غصب حق قطعی خود می داند...

امام علیه السلام خلافت را حق بالفعل خود دانسته، بطوری که ردّ

۱ - سید رضی: نهج البلاغه، خطبه ۶.

۲ - همان منبع، خطبه ۱۷۲.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۴۹

رهبری خود را ظلم قریش به ایشان برشمرده و غصب حق خویش قلمداد می‌نماید...

سخن امام (ع) این نیست که چرا مرا با تمام شایستگی کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند؛ بلکه سخن این است که حق قطعی و مسلم مرا ربوده‌اند. این مطلب کاملاً از سخنان امام (ع) که علیه خلفا به حدیث غدیر تمسک می‌نمود، مشهود و معلوم است. امام (ع) خود و اهل بیت پیامبر (ص) را پرچمدار حق می‌داند، حقی که پیامبر (ص) در میان آنان باقی گذاشته و هرگونه سبقت بر اهل بیت یا جدائی از آنان را سبب خروج از دین و انحراف از آن قلمداد می‌کند^۱...»^۲

با نگاهی به این روایات، نکته‌ای مهم را می‌توان دریافت: امیرالمؤمنین (ع) تنها خود را برای خلافت سزاوار می‌داند و حکومت را از آن خود و حق خود قلمداد می‌کند و تکیه زدن دیگران بر آن مسند را چیزی جز غصب نمی‌شمارد، چرا که خلافت حقی است که از جانب خداوند متعال در اختیار و بر عهده ایشان قرار گرفته است. چنین حکومتی نه تنها برای امیرالمؤمنین (ع) ارزشمند است بلکه فراتر از آن، تمام تلاش ایشان را برای در اختیار گرفتن این نوع حکومت - که منشأ الهی دارد - به خود اختصاص می‌دهد.

امیرالمؤمنین (ع) در برخی دیگر از سخنانشان خود را برای خلافت «احق» و «اولی» معرفی فرموده‌اند، چنانچه در نهج البلاغه آمده است:

۱- همان منبع، خطبة ۱۰۰.

۲- علی محمد میرجلیلی: امام علی (ع) و زمانداران، ص ۸۳-۸۷.

«أَنَا أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي»^۱ و یا فرموده اند: «أَنْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَةِ لِي»^۲
 نکته مهم در فهم این عبارات آن است که دو واژه «أَحَقُّ و أَوْلَى» در
 کتب لغت دارای دو معنا می باشند. در کتاب «مصباح المنیر» به این دو
 معنا چنین اشاره شده است: «قَوْلُهُمْ هُوَ أَحَقُّ بِكَذَا» در دو معنا به کار
 می رود. یکی اختصاص چیزی به کسی بدون مشارکت دیگری در آن؛
 مانند عبارت «زَيْدٌ أَحَقُّ بِمَالِهِ» یعنی جز زید کسی در مال او حق ندارد، و
 دوم به معنای «أَفْعَلُ تَفْضِيلٍ» یعنی به معنای وجود مشارکت با غیر است
 و بر ترجیح نسبت به غیر دلالت دارد.^۳

بنابراین واژه «أَحَقُّ» و «أَوْلَى» مشترک لفظی اند و برای تعیین هریک
 از دو معنا باید به قرینه ها نگریست. وقتی به قرینه های متصل و منفصل
 در کلمات حضرت امیر علیه السلام می نگریم، در می یابیم که منظور آن
 حضرت علیه السلام از این دو کلمه «حَقٌّ» در مقابل باطل است.
 تعدّد و فراوانی این قبیل سخنان حضرت علیه السلام در مسیر احیای ولایت
 و امامت حقّه الهیه و اقدامات آن حضرت علیه السلام جهت یادآوری خاطره
 غدیر و نصوص وصایت و خلافت، تا آن جا پیش رفت که می توان
 گفت:

«اقدامات خود امام علی علیه السلام برای ترویج نظریه «امامت الهی»،
 از دلایل عمده رواج تشیع در دوران خلافت آن حضرت به بعد
 است.»^۴

۱ - سید رضی: نهج البلاغه، خطبه ۷۴.

۲ - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ص ۲۰۶.

۳ - دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۵، ص ۱۶۲؛ به نقل از: مقرئ فیومی: المصباح المنیر، ص ۱۹۸.

۴ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۳۴.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۵۱

«در خور توجه است که امیرمؤمنان (ع) در اوایل، به شایستگی خویش بیش از نصوص استناد می‌کرده است که این کار به ادله زیر بوده است:

- گذشت که وقتی پیروان امام (ع) به نصوص احتجاج کردند، ابوبکر نتوانست از عهده پاسخ برآید و اطرافیانش با شمشیر دیگران را تهدید کردند که دیگر از این سخنان بر زبان نیاورند و این تهدید مؤثر افتاد. از سوی دیگر، امیرمؤمنان نیز بارها تهدید به قتل شد...

- فاصله میان دو حادثه غدیر و سقیفه حدود دو ماه است و زمانی پافشاری بر نص درست است که مخاطبان - اعم از حاکمان و مردم - نصوص را نشنیده یا به دلیل فاصله زیاد فراموش کرده باشند، اما آن مردمان، خود، شاهد سخنان پیامبر (ص) در غدیر خم بودند.

از این رو، امام (ع) به نصوص کمتر استناد می‌کرد و بیشتر شایستگی‌های خود را بر می‌شمرد؛ اما پس از گذشت چندین سال و با درگذشت بسیاری از شاهدان، می‌بینیم که حضرت بر نصوص بیشتر تأکید می‌کند.

- بهترین روش استدلال، بهره‌گیری از شیوه الزام است؛ یعنی چیزی مبنای احتجاج قرار گیرد که طرف مقابل آن را پذیرفته است. مدعیان خلافت در برابر انصار به خویشاوندی با رسول خدا (ص) و بیان فضایل خود استناد می‌کردند، امام (ع) نیز به همان شیوه با آنان احتجاج می‌فرمود.

- گاه بیان شایستگی‌های فردی بایسته می‌نمود... این بدان دلیل بوده که کسی از امام علیه السلام پرسیده است: چگونه شما را با این که شایسته‌تر بودید، به کنار نهادند؟^۱

جالب است که در شرایطی سیره ثابت امام علیه السلام خاموشی گزیدن و به فراموشی کشاندن مباحث اعتقادی در باب امامت و ولایت قلمداد شده است که شاهد هستیم:

توجه امام علیه السلام به ترویج امامت شیعی تا بدان حد زیاد بوده است که؛ «امام علیه السلام در نامه مفصلی که به معاویه نوشته‌اند به تفصیل درباره این مسأله توضیح داده‌اند. نامه مزبور نکات جالبی را درباره سهم امام علیه السلام در نشر اندیشه ولایت شیعی نشان می‌دهد...»^۲

به هر حال شدت تأکیدهای انجام شده از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حق خلافت و امامت خود تا اندازه‌ای است که حتی القاکنندگان این قبیل شبهات را هم به یک قدم عقب نشینی واداشته و آن‌ها را مجبور ساخته تا ضمن اعتراف ضمنی به این گونه اقدامات امام علیه السلام، سعی در انحراف افکار عمومی در فهم و تفسیر دقیق و صحیح این بیانات داشته باشند و معنای سخنان آن حضرت علیه السلام را از اقامه یک حق معین شخصی و مبتنی بر نص الهی (که به ناحق و توسط افراد معینی غصب شده است) تغییر دهند و به یک مفهوم مبهم کلی که در آن نه سخنی از مصداق صاحب این حق و نه سخنی از غاصبان آن می‌رود،

۱ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۵۹ - ۴۶۰.

۲ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۲۵؛ به نقل از:

الغارات، ج ۱، ص ۱۹۵ - ۲۰۴.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام * ۵۳

تبدیل سازند.

به گونه‌ای که در این تأویل وحدت طلبانه، امام علیه السلام درباره این که اسلام حکومت و خلافتی دارد (که تابع شرایط و ضوابط خاصی است) سخن می‌گویند، ولی هرگز درباره این که مصداق عهده دارنده این امر خود ایشان‌اند و خلافت حق متعلق به آن حضرت علیه السلام می‌باشد، سخنی به میان نمی‌آورند؛ چه رسد به آن که درباره غصب خلافت و غاصبین آن سخنی بگویند؛ چنانچه ابراز شده:

«أيا علي (ع) در حالی که از مطالبه حق شخصی خود به خاطر وحدت مسلمین و حفظ اسلام صرفنظر کرد، انتظار دارید از بیان رکن عظیم اسلام که ضامن کیان اسلام است سکوت می‌کرد؟!»^۱

«این سخنان را نباید بر دفاع از حق شخصی و نقل یک اتفاق تاریخی حمل کرد، خیر باید آنها را حامل یک پیام الهی و افشای یک حق ضایع شده دانست تا در تاریخ باقی بماند.»^۲

«علی (ع) بنا به وظیفه الهی، می‌خواست رکنی از ارکان اسلام را که برای اسلام و مسلمین سرنوشت ساز است و حقی از حقوق الهی را که ضایع و فراموش شده برملا کند... بدون ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین.»^۳

این شبهات به قدری ظریف، پیچیده و در کنار هم ترسیم گردیده که در مرحله نخست، خواننده را در این سرگردانی نگه می‌دارد که آیا نویسنده از ادعاهای نخستین خود دست برداشته است؟!

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰،

ص ۲۰-۲۱.

۲ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۱.

۳ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۳.

ولی باید گفت: این قبیل اظهارات، هم راستا با همان شبهه قبلی بوده و تنها به عنوان سرپوشی بر شواهد فراوان تاریخی (که همگی بر ارائه مباحث ولایت و امامت و طرح حق غصب شده امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی خود آن حضرت علیه السلام دلالت دارند) مطرح گردیده است.

چنین طرحی خواننده را چنان در حیرانی نگه می دارد که در نمی یابد امیرالمؤمنین علیه السلام دقیقاً به دنبال احیای چه موضوعی بوده اند؟! یک خلافت کلی و مبهم که در چنگ نمی آید...

و یا حقّی شخصی و معین که هم مصداق دارنده آن معرفّی شده و هم غاصبان آن رسوا شده اند...

البته بایستی به خاطر داشت که علت ارائه چنین تحلیل های ناروایی از سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام از اعتقادی پیشینی مبتنی بر تفکیک «اصل وجود حکومت در اسلام» از «حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه بر حق و بلافصل رسول الله صلی الله علیه و آله» برخوردار می باشد.

چنانچه ابراز شده:

«به نظر من کسانی که امروزه می گویند در اسلام سیاست و حکومت نیست، انحرافشان از اسلام بیشتر از کسانی است که می گویند مثلاً علی خلیفه بلافصل نبوده است، برای این که این مسئله نسبت به آن مسئله، فرعی است و آنها دارند اساساً دین را از سیاست جدا می کنند، که کاری است بسیار خطرناک و انحرافش هم بیشتر است؛ یعنی می شود گفت که اینان یک امر ضروری را انکار کرده اند، ولی در مورد منکران خلافت بلافصل علی (ع) نمی شود گفت که آنان انکار ضروری اسلام کرده اند...»^۱

۱- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۵.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۵۵

جالب است که در راستای القای تفکیک میان مقام خلافت و امامت و نیز سرپوش نهادن بر همین مباحث مطرح شده از سوی امیرالمؤمنین (ع) ادعا شده است:

«امام بجای تأکید بر خلافت اهل بیت، بر علم و دانش و محوریت علمی و معنوی آنان تأکید دارد.»^۱

این در حالی است که اظهار کننده این جملات، خود در یک تناقض گویی آشکار مدعی است:

«امام مردم را از تندروی درباره خود و اینکه برخلاف نظر عمومی، مقام و منزلتی برای او قایل شوند، جز آنچه مردم می‌پندارند، به شدت منع فرموده است.»^۲

و این نه تنها تعارضی آشکار میان بیانات گوینده است، بلکه برخلاف ادعای مطرح شده درباره عملکرد آن حضرت (ع) نیز می‌باشد؛ چرا که اولاً:

سخنان آن حضرت (ع) درباره مقامات معنوی اهل بیت (ع) برخلاف نظر عمومی درباره مقام و منزلت ایشان است! زیرا خود گوینده معترف است که پس از پیامبر (ص)،

«اکثریت راه انتخاب را برگزیدند و امام و هواخواهانش بر نص تأکید داشتند.»^۳

بنابراین اعتراف، عموم مردم قائل به جایگاه ویژه‌ای برای امام (ع) نبودند و در واقع باید گفت منکر و غفلت زده از منزلت شناخته شده

۱ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۲.

۲ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۱۳.

۳ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۱۰.

ایشان به سر می بردند؛ بر مبنای تصریح نویسنده مقاله، تأکید بر علم و دانش و محوریّت علمی و معنوی امام (علیه السلام) در چنین شرایطی، قائل شدن به مقام و منزلتی بر خلاف نظر عمومی برای ایشان و تندروی درباره آن حضرت (علیه السلام) می باشد!

ثانیاً باید توجه داشت که:

اقدامات امیرالمؤمنین (علیه السلام) جهت احیای مرجعیّت علمی فراموش شده اهل بیت (علیهم السلام)^۱ در راستای تأکید بر حقّ خلافت انحصاری ایشان صورت می پذیرفت، نه به قصد انصراف افکار عمومی از خلافت علوی. این اقدامات، خود دلیلی بر انحصار شایستگی خلافت در آن حضرت (علیه السلام) می باشد؛

تا نزد همگان به خوبی روشن گردد:

«علوم و معارف ایشان از یک منبع الهی سرچشمه می گیرد و سایر انسانها قابل مقایسه با آنان نیستند، لذا دیگران باید از اهل بیت تبعیت کنند.

حضرت علی (علیه السلام) اهل بیت را چنین معرفی می کند:

اهل بیت جایگاه راز خدا، پناهگاه دین او، صندوق علم او، مرجع حکم او، گنجینه کتابهای او و کوههای دین اویند. خداوند به وسیله اهل بیت پشت دین را راست کرده و تزلزلش را رفع نمود.

هیچ یک از امت اسلامی با آل محمد (علیهم السلام) قابل قیاس نیست.

۱ - «زمانی که مردم در شناخت سنت نبوی یا ویژگی های رسول الله (صلی الله علیه و آله) دچار تردید می شدند به جای پرسش از علی (علیه السلام) به سوی عایشه می شتافتند و او آن چه می گفت - درست یا نادرست - می پذیرفتند.» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۱)

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۵۷

کسانی که از نعمت اهل بیت برخوردارند با خود آنها نتوان
برابر دانست.

آنها ستون دین و پایه یقین هستند. تندروها باید به سوی آنها
برگشته و دست از تندروی بردارند و کندروها باید خود را به
آنها برسانند.

شرایط رهبری مسلمین در آنها جمع است.

امام (ع) هنگامی که به خلافت رسید می‌فرماید: الان حکومت
به اهلش بازگشته است.^۱

۱ - علی محمد میرجلیلی: امام علی (ع) و زمامداران، ص ۸۷-۸۸؛ به نقل از: نهج البلاغه،
خطبة ۲.

آیا شیعه باید از طرح مباحث خلافت خودداری نماید؟

یکی از شبهاتی که به طور غیر مستقیم با شبهه سکوت مرتبط است، دعوت به خاموشی گزیدن مطلق شیعیان از طرح مباحث امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و پرهیز از اظهار غاصبانه بودن خلافت خلفا و عدم افشای جنایات آنان به بهانه نهی از افشای اسرار آل محمد علیهم السلام می باشد.

همان طور که در جلد یکم کتاب اشاره نمودیم، این شبهات در واقع بیانی نو از دعوت به سکوت (و فراموش کاری همیشگی در طرح اختلافات علمی میان دو مکتب) می باشد؛ که پاسخ هایی هم در این زمینه ارائه گردید و خلاصه آن «توجه به وجود تفاوت میان اسرار علمی و اسرار سیاسی اهل بیت علیهم السلام» می باشد.

آن چه در این نوشتار به تبیین آن می پردازیم بیان یک نکته جدید در پاسخ به این شبهه است.

«سِرّ و اسرار» به حقیقتی پوشیده و پنهان از افراد اطلاق می گردد؛

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) * ۵۹

اعمّ از این که دقت و ظرافت‌هایی که برای فهم و کشف آن موضوع لازم است، موجب پنهانی آن گردیده و یا به دلیل عوامل بیرونی و دست‌های خارجی از نظرها مستور مانده و یا به مصلحتی دیگر پنهان نگاه داشته شده است.

در هر حال، آن چه مسلم است این که: حقیقتی که می‌تواند آشکارا و علنی در معرض کشف افراد قرار گیرد، وقتی به هر دلیلی پنهان و پوشیده می‌گردد، به یک راز و سِر تبدیل می‌شود.

در عین حال هیچ لزومی ندارد که اگر موضوعی به هر دلیلی (ذاتی، خارجی یا مصلحتی) از نظرها پنهان و پوشیده ماند، حفظ این موقعیت در رابطه با آن موضوع، همواره واجب و لازم باشد، به گونه‌ای که هرگز نباید از آن راز گشایی کرد.

به عبارت دیگر، تکلیف به حفظ موقعیت سِرّی یک موضوع، چیزی است که از صرف اطلاق سِرّ به آن اثبات نمی‌گردد، زیرا یک حقیقت به معانی و دلایل مختلفی به سِرّ تبدیل می‌شود و تکلیف به افشاگری یا استمرار پوشیده نگاه داشتن آن را باید با توجه به دلایل پوشیده ماندن آن دریافت.

در واقع، بین پوشیده بودن و استمرار پوشیده ماندن یک مطلب، هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد، مگر آن که دلیلی بر ضرورت این ملازمه اقامه گردد.

بنابراین، پوشیده بودن لزوماً به معنای محرمانه بودن نیست، لذا پنهان نگاه داشتن هر سِرّی واجب نمی‌باشد.

بسیاری از حقایق‌اند که لازم است همگان از آن مطلع و باخبر

باشند، اما دست زورگویی عوامل مسلط بر جامعه با ارباب و سرکوب و تحریف، از رسیدن آن حقایق به نسل های بعدی جلوگیری می کند؛ به گونه ای که پس از مدتی همان حقایق آشکار و عیان به دلیل محدود شدن دایره مطلعان از آن، به یک راز تبدیل می شود و سر نام می گیرد. بدیهی است که نه تنها پنهان داشتن این حقیقت واجب نیست، بلکه پوشیده نگه داشتن آن، همکاری با عواملی است که سعی در محدود نگهداشتن این اطلاعات داشته اند؛ به ویژه اگر این حقایق و اطلاع از آن، با سعادت اخروی و تفکیک راه ضلالت از هدایت در ارتباط مستقیم باشد.

حال برمی گردیم به مطالبی که از آن به «اسرار آل محمد (علیهم السلام)» تعبیر می گردد. این واژه که در واقع به احادیث کتاب سلیم بن قیس هلالی اطلاق شده مربوط به وقایع و حوادثی است که در صدر اسلام و جهت غصب خلافت و تصاحب حکومت پس از آن حضرت (علیه السلام) رخ داده است.

اما سؤال اساسی این است که چرا و به چه معنا به این حقایق اسرار می گویند؟

آیا این وقایع به خودی خود پنهان بودند یا این که آن ها را پنهان کرده اند؟ و آیا مصلحتی برای عدم افشای آن وجود دارد؟ در پاسخ می گوئیم:

آن حوادثی که در سطح جامعه و در منظر افراد آن عصر رخ داده است، با دخالت زمامداران غاصب و به جهت حفظ حکومت غاصبانان به سر تبدیل شده است. زیرا پس از هر کودتایی، به قدرت

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام * ۶۱

رسیدگان سعی و تلاش خود را جهت سرپوش نهادن و پنهان داشتن اعمال و رفتار زشت خود به کار خواهند بست و نقل و ثبت آن حوادث تلخ را برای نسل های آینده جرم خواهند شمرد.

لذا اطلاق اسرار به این گونه اطلاعات، تنها دلالت دارد که این مطالب در شرایطی بیان گردیده که (به دلیل فشارهای شدید زورمندان حاکم بر جامعه) برای همگان قابل دسترس نبوده است و راه نقل این اخبار در طول نسل ها مسدود؛ و امکان تبادل آن از نسلی به نسل دیگر از میان رفته است؛ به گونه ای که دیگر پس از گذشت ده ها سال همگان از آن حوادث آشکار مطلع نمی باشند.

پس، از آن رو به مطالب مندرج در کتاب سلیم «اسرار» گفته اند که در این کتاب از حقایقی ناب و ویژه^۱ سخن می رود که عوامل خارجی و حاکم بر جامعه آن را به صورت محرمانه در آورده اند و لذا خواننده کتاب سلیم از حقایقی ریشه ای و اساسی درباره تاریخ خلفا مطلع می گردد که در شرایط عادی و برای سایر افراد جامعه قابل دسترس نمی باشند.

این نوع محرمانه شدن، نمی تواند معنای درستی در تفسیر کلمه «اسرار» باشد؛ چرا که دیگر امروز فشار حکومت های جور از میان رفته است.

البته باید گفت برخی مباحث کتاب سلیم را در شرایط مکانی و زمانی خاصی نباید به صورت صریح بازگو کرد، ولی این حکم تنها به

۱ - با مراجعه به کتب لغت همچون تاج العروس و قاموس مشخص می گردد که «سِر» در لغت تنها به معنای «ما یُکتم» نمی باشد؛ بلکه معنای «خالص کُل شیء - الأصل - جَوْف کُل شیء و لَبَّه» را نیز می دهد.

مطالب این کتاب اختصاص ندارد و اگر بر این کتاب اطلاق «اسرار» نیز نمی‌گردید، باز بایستی در شرایطی این دقت به کار می‌رفت. لذا کلمه اسرار را نمی‌توان به محرمانه بودن همیشگی همه مطالب کتاب سلیم تفسیر نمود.

به راستی، اگر اطلاعات مهمی تنها به دلیل جو خفقان حاکم بر قرن‌های قبل، محدود به افراد خاصی گردیده، این محدودیت اجباری، چگونه بر وجوب پنهان نگاهداشتن آن از نسل امروز دلالت می‌نماید؟!

این سؤالی است که از القا کنندگان این شبهه باید پرسید که ادعا می‌کنند:

«این نگارنده، براساس آنچه از سیره اهل بیت (ع) دریافته است نقل بسیاری از روایات موجب بروز فتنه و بلوا و سوء استفاده دشمن و راه انداختن جنگ سنی و شیعه و ریختن خون مسلمانان از شیعه و سنی و مشمول تقیّه و نهی اثمّه اطهار (ع) از افشای اسرار آل محمد (ص) دانست و بر آن دلیل و شاهد واضح و روشن اقامه کرد.»^۱

چنانچه گفته شد تنها با اطلاق واژه اسرار به برخی از روایات تاریخی، نمی‌توان نهی اثمّه علیه السلام از افشای آن را استنباط کرد؛ بلکه تکلیف شیعه در بازگویی یا عدم آن حوادث را باید با ادله مستقل از دلالت کلمه «اسرار» و از مباحث فقهی به دست آورد.

هر چند که به برخی مصادیق صحیح آن در همین شبهه اشاره گردیده است؛ اما باید دقت داشت که چون افشای این اسرار لزوماً به عواقب ناگوار فوق نمی‌انجامد، دلیلی ندارد که همه این حقایق جزء

۱- محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه جام جم، موزخ ۱۰ بهمن ۱۳۷۹.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۶۳

اسرارِ مصلحتی باشند.

در فقه نیز حکم افشای اسرار کاملاً به شرایط زمانی و مکانی و نحوه بازگویی آن بستگی دارد و مستقل از اطلاق سرّ به آن حوادث، بررسی می‌گردد. زیرا هر مطلبِ سرّی (یعنی پنهان مانده از کشف ناظران) به معنای محرمانه بودن آن (یعنی لزوم عدم حضور ثالث) نمی‌باشد و چه بسا اساساً دلایل دیگری در میان باشد که برخی ثابت و برخی تابع شرایط زمان و مکان و در نتیجه متغیر اند.

ابراز کننده این شبهه، هر سرّی را محرمانه دانسته و علت محرمانه بودن آن را نیز تنها عواقب ناگوار افشای آن بر شمرده است تا بتواند در صورت اطلاق واژه اسرار به هر موضوعی، نهی از افشاگری آن حادثه را استنباط کند؛ و بدین ترتیب از بازگویی بسیاری حقایق تاریخی (که اولاً طرح آن در شرایط فعلی ضروری است و ثانیاً با رعایت شیوه‌های علمی در طرح آن‌ها هیچ عوارض ناگواری هم ایجاد نخواهد شد) پرهیز دهد.

به هر روی حتی اگر بپذیریم که برخی از اخبار و اطلاعات مربوط به حوادث صدر اسلام و اختلاف امت در امر خلافت، چون اسرار نامیده شده، محرمانه هم می‌باشند؛ هنوز این سؤال باقی می‌ماند که اگر جزئیات همین حوادث و یا کلیات آن، در کتب اهل سنت یافت گردد و با استناد به آن‌ها قابل کشف، اثبات و دفاع باشد، آیا باز هم باید آن‌ها را پنهان داشت؟!

در شرایطی که کتابخانه‌های عمومی جهان مجموعه آثار حدیثی و تاریخی تألیف شده توسط دانشمندان اهل سنت را گردآوری کرده‌اند و

به راحتی می‌توان رد پای بسیاری از وقایع تلخ دوران صدر اسلام را در این کتب یافت، جایی برای استناد به کلمه «اسرار» وجود ندارد.

همچنین در عصر حاضر که تاریخ و تحلیل‌های تاریخی به صورت یک دانش در آمده و محققان و پژوهشگران بی‌شماری در دانشگاه‌های سراسر جهان به گذشته اقوام و ملت‌ها می‌پردازند، چگونه می‌توان مسلمانان را از تحلیل حوادث صدر اسلام محروم داشت.

اگر ادعا می‌شود که هتک حرمت خانه وحی و احراق آن، سقط حضرت محسن علیه السلام، تهدید امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل جهت اخذ بیعت از ایشان، هم دستی عده‌ای از مهاجرین منافق و تبانی آنان با برخی از انصار جهت نرسیدن حکومت به امام علیه السلام، همگی جزو اسرار محرمانه شیعه است و به حکم سر بودن هرگز نباید فاش گردد؟!

در پاسخ می‌گوییم: در شرایط فعلی هیچ‌کدام از این موضوعات جزو اسرار محرمانه به حساب نمی‌آیند، زیرا که عین وقایع مورد نظر و یا کلیاتی از آن حوادث را به وضوح می‌توان در کتب اهل سنت مشاهده نمود و وقوع آن‌ها را با استناد به مندرجات این کتاب‌ها اثبات کرد.

علاقمندان را به مطالعه کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه علیه السلام» تألیف دانشمند محقق عبدالزهره مهدی دعوت می‌نماییم. وی در این کتاب مدارک و مآخذ صحیحی که در کتب معتبر عامه وجود دارد را جمع‌آوری نموده و اسناد تاریخی وقایع و رخدادهای پس از سقیفه را در معرض افکار حق‌جویان قرار داده است.

همچنین مستشرقانی چون ویلفرد مادلونگ با اجتهاد دلاورانه در تاریخ توانسته‌اند سری‌ترین موضوع مربوط به حوادث آن دوران یعنی

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۶۵

هم‌پیمانی برخی مهاجرین و انصار (اصحاب صحیفه ملعونه) را با دقت در حوادث و بازایی شواهد تاریخی به اثبات برسانند.

«ویلفرد مادلونگ، مستشرق آلمانی الاصل، در کتاب خود،^۱ ابتدا نظریه لامنس^۲ (Lammens) را دربارهٔ مثلث قدرت (ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح) مطرح می‌کند و از قول کایتانی^۳ (caetani) تصریح می‌کند که در این مثلث، الهام بخش اصلی عمر بوده است... مادلونگ معتقد است که ابوبکر طالب خلافت بود و بی‌تردید پیش از رحلت پیامبر (ص) تصمیم گرفته بود که آن خلیفه خود او باشد،... لذا تصمیم گرفت برای رسیدن به این آرزو مخالفان قدرتمند خود را که از اهل بیت پیامبر (ص) بودند از میان بردارد و به انتظار فرصت نشست...

بدین ترتیب مادلونگ نیز بر وجود نقشه و طرحی قبلی برای رسیدن به خلافت از جانب ابوبکر تأکید دارد؛ منتها بروز و ظهور این تصمیم را در سقیفه امری اتفاقی می‌داند و همیاری چند تن دیگر از مردان قریش را در این کار، در گردن نهادن اکثریت قریش و انصار به خلافت ابوبکر مؤثر می‌شمارد...»^۴

به هر روی اعترافات شخص خلیفه دوم، پرده از محرمانه‌ترین سر مندرج در کتاب سلیم بن قیس هلالی برداشته و آن را به حقیقتی آشکار تبدیل ساخته است، آن جاکه:

۱- [جانشینی حضرت محمد (ص)]:

۲- [مستشرق بلژیکی].

۳- [مستشرق ایتالیایی].

۴- علامه عسکری: سقیفه، ص ۱۱-۱۳، پیشگفتار به قلم دکتر مهدی دشتی.

«در جریان سفر عمر به شام وقتی به منطقه سَرع رسید به او خبر دادند در شام بیماری وبا شیوع دارد و روزانه گروهی را از بین می‌برد. عمر می‌گوید: اگر من بمیرم و ابو عبیده زنده باشد او را جانشین خواهم ساخت و اگر ابو عبیده فوت کرده باشد، معاذ بن جبل^۱ را خلیفه خواهم ساخت.

این سخن هنگامی که با جریان سقیفه کنار هم گذاشته شود بوی تبانی می‌دهد؛ زیرا مهم‌ترین افرادی که در جریان سقیفه و پس از آن، از نامزدی ابابکر برای خلافت حمایت می‌کردند، عبارت‌اند از عمر، ابو عبیده جراح، سالم و معاذ بن جبل.^۲ «وی نه تنها معاذ، بلکه سالم را نیز برای رهبری شایسته دانست و گفت: اگر سالم^۳ زنده بود وی را انتخاب می‌کردم.»^۴

بنابراین جز در مواردی که فقه جعفری معین می‌نماید، هر موضوعی که از نظر وحدت طلبان افراطی پوشیده نگه داشتن آن لازم است، اگر اصل آن واقعه در منابع اهل سنت ذکر گردیده و یا نشانه‌ها و شواهد وقوع آن در کتب اهل سنت قابل بازیافت باشد، افشای آن را با مصلحت اندیشی‌های وحدت طلبانه نمی‌توان ممنوع اعلام کرد.

۱ - [او از انصار بود.]

۲ - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۵۸؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷.

۳ - [او از فارس بود.]

۴ - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۵۹؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷.

[نکته قابل توجه این است که خلیفه در شرایطی از جانشینی معاذ و سالم سخن می‌راند که پیش از آن، در سقیفه بنی ساعده به بهانه «خلافت از آن قریش است» گوی قدرت از انصار ربوده شد.]

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۶۷

آنچه در کتب شیعه به طور دقیق و جزئی درباره خلفا، هویت و اقدامات آنها آمده است، حداقل زمانی سرّ (ولو به معنای محرمانه) تلقی می‌گردد که ردّ پایی در کتب سنی‌ها نداشته و با استناد به این کتاب‌ها قابل اثبات نباشد.

حال باید دانست موضوعی به نام «تقیّه مداراتی» در این زمان چه معنایی می‌دهد؟

به طور قطع، معنای آن سکوت از طرح مباحث علمی اختلاف برانگیز که بر مبنای پژوهش و تحقیق استوار است، نمی‌باشد و هرگز شامل طرح این نوع از اختلاف نمی‌گردد؛ هرچند ابراز شود:

«امام صادق (ع) توصیه به وحدت می‌کنند و در جنب مسأله تقیه اضطرابی که در برابر ستمگران است، تقیه مداراتی را مطرح می‌کنند که این مخصوص برادران اهل تشیع و اهل تسنن است که می‌فرمایند مسلمانان باید تقوا داشته باشند و تقیه و پرهیز کنند از ایجاد هر نوع! اختلاف.»^۱

به هر حال بررسی منطقی حوادث تاریخی مربوط به صدر اسلام، یکی از نیازهای فعلی جامعه اسلامی و نسل جوان ما است و خود یکی از پایه‌های تقریب به معنای صحیح آن می‌باشد.

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: پیام تقریب، ص ۸۰.

آیا شیعه باید از طرح مباحث امامت خودداری نماید؟

همان طور که تاکنون ملاحظه فرمودید، آن چه وحدت طلبان افراطی سعی در به فراموشی سپردن آن می نمودند، به هویت و عملکرد خلفای غاصب باز می گشت؛ در حالی که اخیراً دایره دعوت به سکوت، آن هم به بهانه حفظ اسرار افزوده شده و شامل مباحث مربوط به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز گردیده است. نظریه ای که از شبهات قبلی فراتر رفته و متأسفانه سعی در خاموش کردن حقایق تشیع و تحریف معارف امامیه در مبحث ولایت علوی دارد؛ چنانچه ابراز شده:

«من انکار نمی کنم که در دل رازدار علی (ع) اسراری بوده که مصلحت نمی دیده آنها را اظهار کند، حال اگر گاهی به طور خصوصی آن اسرار را فاش می کرده، ما نیز باید به پیروی مولی، راز دار آن حضرت باشیم و اسرار او را فاش نکنیم و آن چه را او از نزدیک ترین خویشان و یارانش پنهان می داشتند، آن را سر هر کوچه و بازار و نزد خودی و بیگانه فاش نکنیم.»^۱

۱ - محمّد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰،

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۶۹

در تجزیه و تحلیل این شبهه، ابتدا باید دید که از نظر مطرح کننده آن، اسراری که حضرت امیر (ع) اظهار آن را مصلحت نمی‌دیده‌اند، چه بوده است؟

نگاهی به مقاله (امام علی (ع) و وحدت)^۱ نشان می‌دهد که منظور از اسراری که (مطابق این ادعا) بایستی از افشای آن پرهیز نمود، «مقامات معنوی امامان یعنی شأن ولایت، امامت و هدایت ایشان» می‌باشد؛ چنانچه ابراز شده:

«پذیرش مقامات معنوی امامان، نیاز به طول زمان و طرح مراحل از معرفت و شناخت دارد، علی (ع) قبل و بعد از خلافت در آغاز، مسئله خلافت را مطرح می‌کرد، ولی هنوز در مردم آن آمادگی و رشد لازم را برای افشای سر ولایت نمی‌دید، تدریجاً که در کوفه مستقر گردید و عده‌ای از اصحاب خاص و صاحبان سر دور او جمع شدند و به افشا و کشف این سر مکتوم برای آنان پرداخت. این قبیل سخنان غالباً در کوفه و برای خود شیعیان ایراد گردیده است و در گذشته جز همان افراد انگشت شمار از قبیل سلمان و ابوذر و عمار و مقداد، دیگران از این سر آگاه نبودند... عده صاحبان سر، قبل از خلافت انگشت شمار و مأمور به کتمان آن بودند.»^۲

این ادعا در حالی مطرح می‌شود که با تحقیق در کتب اهل سنت می‌توان شواهد فراوانی جهت اثبات مقام معنوی و فضایل خدادادی امیرالمؤمنین (ع) به دست آورد؛ همان مقاماتی که در این شبهه از آن، به «سر مکتوم ولایت» تعبیر شده است.

۱- همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲-۳۱.

۲- همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۲-۲۳.

همچنین می توان نصوص امامت و ولایت آن حضرت علیه السلام را نیز از آن منابع استخراج نمود؛ زیرا که تاریخ رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله از تاریخ تبلیغ این تعالیم جدایی ناپذیر است.

تلاش های علمی علامه مجاهد شیخ عبدالحسین امینی رحمته الله در کتاب گرانقدر «الغدير في الكتاب و السنة و الادب»، اثر ارزشمند علامه میرحامد حسین هندی رحمته الله به نام «عبيقات الانوار»، تألیف گرانقدر قاضی نورالله شوشتری به نام «احقاق الحق» و مکاتبات عالمانه علامه سید عبدالحسین شرف الدین رحمته الله در «المراجعات»، به روشنی اثبات می کند که آن چه شیعه به عنوان «مکتب امامت و خلافت علوی و مقامات معنوی امامان علیهم السلام» بدان معتقد است و از آن در این دوران دفاع می کند، همگی با استفاده از کتب مخالفان این مکتب قابل دفاع و اثبات می باشد، و این خود مؤید آن است که این مباحث هرگز جنبه محرمانه نداشته اند. اگر حضرت امیر علیه السلام به افشاگری در این باره نمی پرداختند، تنها به آن سبب بود که با توجه به اقدامات بیست و سه ساله پیامبر صلی الله علیه و آله از یوم الانذار تا غدیر خم، برای آن حضرت صلی الله علیه و آله وظیفه ویژه ای همچون پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ، دفاع و ترویج این مقامات وجود نداشت؛ زیرا جامعه مسلمان آن زمان به اندازه کافی در این باره مطلع و آگاه بود.

لذا آن حضرت صلی الله علیه و آله جز اتمام حجت با منکران و تنبیه غافلان، کار دیگری انجام ندادند؛ چرا که دیگر در این مرحله، امت اسلامی است که وظیفه دارد به امام و حجت الهی رجوع نماید.

از این رو افشاگری محدود و خصوصی امام علیه السلام در آن دوران، دلیلی بر محرمانه بودن این معارف و نیز دلیلی بر عدم رشد و آمادگی

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۷۱

مخاطبان آن نمی‌باشد؛ بلکه خود نشانگر جو خفقان عمومی و سلطه استبدادی خلفا بر جامعه است که بیش از این به امیرالمؤمنین (ع) اجازه تبلیغ علنی داده نمی‌شد.

به راستی باید پرسید: آن حضرت (ع) از کدام مقام معنوی می‌خواست سخن بگوید که پیامبر (ص) به حکم وظیفه ابلاغ هدایت، جامعه اسلامی را از آن آگاه نکرده بودند؟

آیا مقامات معنوی امیرالمؤمنین (ع) را «سر مکتوم» تلقی کردن، معنایی جز فراموش نمودن و زیر سؤال بردن تبلیغات پیامبر (ص) در دوران نبوت دارد؟!

به راستی کدام مقام معنوی است که جامعه اسلامی برای پیمودن راه هدایت نیازمند به آگاهی یافتن از آن باشد و شیعه نتواند اصول آن را از کتاب‌های اهل سنت اثبات کند؟

نکته دیگر

با توجه به تضاد آشکار شبهه مذکور با ادعای دیگر ابراز کننده آن مبنی بر این که:

«امام بجای تأکید بر خلافت اهل بیت، بر علم و دانش و محوریت علمی و معنوی آنان تأکید دارد.»^۱

و تأکید این نظریه پرداز وحدت اسلامی به تداوم این شیوه در این زمان، چنانچه مطرح کرده:

«فرق بین مسأله خلافت و امامت یکی از پایه های محکم تقریب است.»^۲

این سؤال مطرح می شود:

هدف از این تناقض گویی ها در این قبیل اظهارات چیست؟
پاسخی که می توان دریافت این است:

به زعم این افراد، مقامات معنوی اهل بیت علیهم السلام تا آن جایی قابلیت طرح عمومی را دارند که شنونده را به این نتیجه نرساند که حق شخصی امیرالمؤمنین علیه السلام غصب گردیده و آن حضرت علیه السلام از این حق شخصی خدادادی محروم گشته و خلفای ثلاث میراث آن حضرت علیه السلام را به تاراج برده اند.

به زعم این افراد، هر کجا که طرح مقامات معنوی اهل بیت علیهم السلام به مطرح شدن غصب حق شخصی حضرت امیر علیه السلام از سوی خلفا بیانجامد، دیگر این مطالب از اسرار مکتوم محسوب خواهد شد؟!
لذا هرگاه تأکید بر خلافت و یا تأکید بر مقامات معنوی و مرجعیت

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰،

ص ۲۲.

۲ - همو: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۲۵۶.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (ع) * ۷۳

علمی اهل بیت (ع) بخواهد به طرح مباحث فوق منجر گردد و یا سؤالاتی را در این زمینه پدید آورد، به دلیل آن که از محدوده اثبات وجود حکومت در اسلام فراتر رفته و در پی شناخت خلیفه حق و معرّفی خلیفه غاصب می باشد؛ بایستی به بهانه اسرار بودن آن ها، به فراموشی سپرده شود و یا فراتر از آن، به دلیل مطرح کردن غصب حق شخصی امیرالمؤمنین (ع) توسط خلفا، از اعتبار ساقط گردد؛ چنانچه با تأکید بر این که:

«این سخنان را نباید بر دفاع از حق شخصی... حمل کرد.»^۱

ابراز شده:

«در باره مسائل مربوط به خلافت از قول علی (ع) در تواریخ و احادیث، مطالب زیادی دیده می شود که هیچگاه با یک میزان و معیار علمی، همساز و همخوان با شیوه آن حضرت و با هدف او از طرح این مسئله ارزیابی نگردیده است و اگر چنین ارزیابی شوند، بسیاری از آن مطالب با منش و روش و رفتار علی (ع) با خلفا سازگار نیست...»

اگر همین را معیار برای تشخیص صحت و سقم منقولات از آن حضرت در مورد خلافت قرار دهیم، خواهیم دید بخش مهمی از آنها از جمله فقراتی از کتاب معروف «سلیم بن قیس» با این معیار همخوانی ندارد.^۲

حال باید پرسید: روش امیرالمؤمنین (ع) در رفتار با خلفا چگونه و از کجا تشخیص داده می شود؟

آیا کشف این سیره جز از طریق مراجعه به آنچه در تواریخ و احادیث (از اقوال و افعال امام (ع)) به ثبت رسیده است، امکان پذیر می باشد؟

۱ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۱.

۲ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۳.

دَقْتُ فرمایید: معیار و ملاک برای دستیابی به سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رابطه با خلافت و خلفا، رجوع به اخبار و اطلاعات مندرج در کتب تاریخ و حدیث است.^۱

لذا هرگز منطقی نمی‌نماید که قبل از مراجعه به منابع فوق و تنها براساس ساخته‌های ذهنی خود، معیاری برای عملکردهای حضرت امیر (علیه السلام) بسازیم و سپس آن را پایه و معیاری برای تشخیص صحت و سقم اسناد تاریخی و احادیث مربوط به عملکردهای آن حضرت (علیه السلام) با خلفا قرار دهیم.

به عبارت دیگر، کشف سیره حضرت امیر (علیه السلام) در رابطه با خلافت و خلفا، از بررسی مطالب مندرج در تواریخ و احادیث به دست می‌آید و در واقع فرع بر مراجعه به این روایات و منقولات و نتیجه حاصل شده از مطالعه آنها است، حال چگونه می‌توان همین ثمره و مکشوف را به‌طور کاذب از جایی دیگر به دست آورد و آن را در جهت تشخیص صحت و سقم منبع واقعی و اصیل کشف این نتیجه‌گیری‌ها به کار بُرد و حاکم قرار داد؟!

این معیار باطلی است که به کار بردن آن جز بر تلاش همه جانبه ابراز کننده آن برای فراموشی غصب حق شخصی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مطاعن خلفا، دلیل دیگری ندارد؛ زیرا که بر هر پژوهش‌گری مبرهن است که فهم رفتار علوی از مراجعه به تاریخ و احادیث مربوط به سیره ایشان به دست می‌آید و تا بدین منابع رجوع نگردد، سخن گفتن از

۱- البته تشخیص صحت این روایات شیوه‌های خاص خود را دارد که در کتاب‌های مربوط به این موضوع مندرج است؛ ولی تنها همین ضوابط‌اند که بر تعیین صحت این احادیث حاکم می‌باشند.

گفتار یکم: نقد و بررسی سکوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) * ۷۵

سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) در هر موردی بی معنی خواهد بود.
ادعای پرهیز امام (علیه السلام) از تأکید بر حق شخصی غصب شده خود
توسط خلفا از کجا به دست آمده است که بخواهد به عنوان معیاری
معتبر و علمی جهت زیر سؤال بردن مندرجات کتب تاریخ و احادیث
شیعه عنوان گردد؟!

این چنین منش در مثنوی علمی، معنایی جز تأویل متون و برگرفتن
مؤید، و رد کردن آن چه بر خلاف نظر شخصی و از پیش طراح شده
محقق است، ندارد.

در واقع در چنین روشی، فرد به دنبال کشف واقعیت نمی باشد؛
بلکه سعی دارد تا آن چه را خود از پیش به عنوان واقعیت مسلم پذیرفته
و پسندیده است، با توسل به شواهدی چند و رد سایر مدارک، به کُرسی
بنشانند!!



گفتار دوم

نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

یکی از تحلیل‌های ناسره تاریخی که از سوی برخی وحدت طلبان افراطی و جهت انکار هرگونه اختلافات اساسی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا ابراز گردیده، مربوط به مشاوره خلفا با آن حضرت علیه السلام و مراجعه آنان به ایشان می‌باشد.

چنانچه ادعا شده:

«او^۱ پاسخ مشکلات خویش را نزد علی می‌جست و مسائلی را که برایش روشن نبود از علی سؤال می‌نمود و فتاوی قضایی علی را اجرا می‌کرد و علی نیز چون معشوق مهربان! عاشق خویش! را هدایت و راهنمایی می‌کرد و از هیچ گونه خیرخواهی و کوششی دریغ نمی‌ورزید

که به سیره عملی آن حضرت در عهد خلافت عمر نیز می‌پردازیم تا
حُسن روابط! این دو شخصیت بزرگ تاریخ اسلام روشن گردد.^۱

آیا صرف مشاوره برای احراز حُسن روابط کافی است؟

در بخش‌های بعدی به طور مشروح به نقد و بررسی نظریه «حُسن روابط» می‌پردازیم و شواهد تاریخی مختلفی را جهت نقض این دیدگاه می‌آوریم؛ اما آن چه هم اکنون در صدد ارزیابی آن هستیم پاسخ به این سؤال است که آیا صرف ارائه مشورت و رایزنی در مسائل مختلفی که گریبان‌گیر خلفای غاصب گردیده و آثار سوء عجز یا انحراف آن‌ها در حل و فصل این مسائل، پایه‌های دین اسلام را هدف قرار داده است، می‌تواند دلیلی برای روابط «عاشق و معشوقی»! میان طرفین این مشاوره قلمداد شود؟
یا این‌که:

«باید اذعان داشت که اگر امام علیه السلام در این موارد به کمک خلفا نمی‌شتافت، مسلمانان دچار سرگشتگی بزرگی می‌شدند و ممکن بود بسیاری از آنها دست از اسلام بردارند، به ویژه با توجه به این که گاهی سؤال کننده هنگام دریافت نکردن پاسخ، اصل اسلام را زیر سؤال برده و آن را دین باطل اعلام می‌کرد.»^۲

پاسخ به این سؤال نیازمند به پژوهشی گسترده در موارد مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام و ارائه تحلیل و تفسیر صحیح از آن‌ها می‌باشد. اما نخست، تنها به عنوان یک پاسخ نقض، به بیان این نکته می‌پردازیم که

۱ - محمّد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۹۵.

۲ - علی محمّد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۷۵.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۷۹

با مطالعه تاریخ می توان به مواردی نظیر نظرخواهی معاویه از حضرت امیر (ع) نیز دست یافت.

جدول زیر نمایشگر موارد مراجعه معاویه به حضرت علی (ع) می باشد که از کتاب ارزشمند «علی (ع) و الخلفاء» تألیف محقق معاصر شیخ نجم الدین عسکری اقتباس شده است.

(القسم الخامس) بعض مراجعات معاوية بن أبي سفيان إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام		٣٤٩
موضوع	ردیف	مراجعات معاوية بن أبي سفيان إلى أمير المؤمنين عليه السلام التي أوردها علماء السنة
احكام شرعى	١	مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم نباش للقبور
احكام شرعى	٢	مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من وجد رجلاً... فقتله
احكام شرعى	٣	مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجلين تنازعا في ثوب
احكام شرعى	٤	مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل تزوج بنت فزف إليها غيرها
پرسش علمى - مذهبى	٥	مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب مسائل ابن الأصغر
پرسش علمى - مذهبى	٦	مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب مسائل ملك الروم
پرسش علمى - مذهبى	٧	مراجعة أخرى له في جواب مسائل ملك الروم

بر هیچ پژوهشگر آگاهی پوشیده نیست که روابط معاویه و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هرگز دوستانه نبوده و این مراجعات و کسب مشورت‌ها، هیچ‌گاه بر حسن روابط طرفین این رایزنی‌ها دلالت ندارد. مگر این که بخواهیم در تیره بودن روابط امام (علیه السلام) با معاویه نیز احتیاط به خرج داده و جهت حفظ وحدت اسلامی تنها به این مقدار اکتفا کنیم که: «اما اینکه معاویه را مورد مؤاخذه قرار داد بدین جهت بود که... کار او از مرز اختلاف در رأی گذشت...»^۱

تحلیل مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر اساس بررسی آماری

بنابراین صرف انجام مشورت، بیانگر انگیزه طرفین آن نمی‌باشد و برای دست‌یابی به تحلیل صحیحی از مراجعات خلفا به حضرت امیر (علیه السلام) لازم است تا تک تک موارد این مراجعات را به طور دقیق مورد بررسی قرار داده، در هر یک، موضوع و نحوه مراجعه را معین نموده و آن‌گاه براساس اطلاعات آماری و دقت نظرهای علمی به نتیجه‌گیری بپردازیم.

لذا با مراجعه به کتاب «من نور علی، الجزء الثانی، علی و الخلفاء»^۲ تألیف شیخ نجم الدین عسکری، جدولی تنظیم شده است که علاوه بر ارائه فهرست مراجعات درج شده در این کتاب، موضوع و نحوه هر مراجعه نیز در آن مشخص می‌باشد.

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۳۰.

۲ - دار الزهراء، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۴.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۸۱

نوع و مراجعه	موضوع	ردیف	(التقسیم الثانی) بعض مراجعات اسی بکره الی امیرالمؤمنین (ع)
ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام (ع)	پرشی علمی - مذهبی	۱	۷۵ مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی جواب الیهود
ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام (ع)	پرشی علمی - مذهبی	۲	۷۶ مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی جواب الجاثلیق
ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام (ع) نظرشان را فرموده اند	احکام شرعی	۳	۷۷ مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم رجل کان ینکح کما...
ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام (ع) نظر خواهی شده است	امور نظامی	۴	۷۸ مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی غزو الروم
رجوع مستقیم به امام (ع)	احکام شرعی	۵	۷۸ مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم شارب الخمر ادعی أنه شربه مع الجهل بالحرمة
نحوه مراجعه ذکر نشده، ظاهراً امام (ع) حاضر بوده و پاسخ فرموده اند	احکام شرعی	۶	۸۱ مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی رجل تزوج... فولات فی یومها
ابتدا از صحابه سؤال شده و امام (ع) نظرشان را فرموده اند	پرشی علمی - مذهبی	۷	۸۲ مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی بناء مسجد علی ساحل البحر لم یتمکروا من بناءه
ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام (ع)	پرشی علمی - مذهبی	۸	۸۳ مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی جواب سؤال النصرانین

مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب رسول ملك الروم	٨٥	٩	پرسش علمی - مذهبی	به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند
مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب رأس الجالوت	٨٦	١٠	پرسش علمی - مذهبی	خود سؤال کننده به امام عليه السلام مراجعه کرده است
سئل أبو بكر عن معنى قوله تعالى: (وفاكهة وأب) فلم يعرف معنى أب	٨٨	١١	پرسش علمی - مذهبی	به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده‌اند
سؤال أبي بكر عن معنى الكلاله و عدم معرفته معناه	٩٢	١٢	پرسش علمی - مذهبی	به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده‌اند
سؤال أبي بكر عن مكان الله و جوابه بجمواب لم يسبقه الحير اليهودي	٩٤	١٣	پرسش علمی - مذهبی	سؤال کننده با امام عليه السلام مواجه می‌شود
مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من قال لرجل... لرجل	٩٧	١٤	احکام شرعی	نحوه مراجعه ذکر نشده، ظاهراً امام عليه السلام حاضر بوده و پاسخ فرموده‌اند
(التسم الثالث) بعض مراجعات عمر بن الخطاب إلى أمير المؤمنين عليه السلام	٩٩	ردیف	موضوع	نحوه مراجعه
مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في معرفة رجل سميت كان عليه أركان منسوجة بالذهب	١٠١	١	پرسش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام عليه السلام

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۸۳

۱۰۲	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم زواج ام الغلام	۲	احکام شرعی	ابتدا امام (ع) مطلب را بیان فرموده و آن گاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است
۱۰۳	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم زوجه عید عقیقه	۳	احکام شرعی	ابتدا امام (ع) مطلب را بیان فرموده و آن گاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است
۱۰۴	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم ما فضل من بیت مال المسلمين	۴	امور مالی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام (ع) نظرخواهی شده است
۱۰۵	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی تعیین مقدار ما يجوز أخذه من بیت المال له و لعیاله	۵	امور مالی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام (ع) نظرخواهی شده است
۱۰۶	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی ترک بیع حلی الکیمیة أو تقسیمه	۶	امور مالی	رجوع مستقیم به امام (ع)
۱۰۷	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی تعیین حد الشارب للخمر	۷	احکام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام (ع) نظرشان را فرموده اند
۱۰۸	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم من شرب الخمر مدعیاً جواز شربه له	۸	احکام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام (ع) نظرشان را فرموده اند
۱۰۹	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم جماعة شربوا الخمر فی التمام	۹	احکام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام (ع) نظرخواهی شده است

مراجعه به امام مؤمنین علیه السلام فی حکم قدامه لسا شرب الخمر	۱۰	احکام شرعی	به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده اند
مراجعه به امام مؤمنین علیه السلام فی حکم امام رأی رجلا و امرأة علی...	۱۱	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و امام علیه السلام نظرشان را فرموده اند
مراجعه به امام مؤمنین علیه السلام فی أنه لیس لأحد أن یصرف الناس إلى الجاهلیه	۱۲	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و امام علیه السلام نظرشان را فرموده اند
مراجعه به امام مؤمنین علیه السلام فی حکم رجلین أودعا عند امرأة و دعیه	۱۳	احکام شرعی	به درخواست طرفین به امام علیه السلام ارجاع شده است
مراجعه به امام مؤمنین علیه السلام فی أن المملوک له أن یتزوج	۱۴	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام نظرخواهی شده است
مراجعه به امام مؤمنین علیه السلام فی مقدار طلاق الأیمه	۱۵	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام علیه السلام
مراجعه به امام مؤمنین علیه السلام فی رجلین اخصما معه	۱۶	احکام شرعی	ارجاع مستقیم طرفین به امام علیه السلام
مراجعه به امام مؤمنین علیه السلام فی امرأسی اشتری بایله	۱۷	احکام شرعی	ارجاع مستقیم طرفین به امام علیه السلام

مفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۸۵

۱۸	احکام شرعی	امام (ع) در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند
۱۲۹	جمل غیره	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم من بقرته قتل
۱۹	احکام شرعی	امام (ع) در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند
۱۳۰	عقد...	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی لزوم الفصل
۲۰	پرسش علمی - مذهبی	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی أن الحصر الأسود یضر و ینفع
۲۱	احکام شرعی	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی محرمین أکلا یض نیامه
۲۲	احکام شرعی	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی مقتول عثر علیه فی الکعبه لم یعرف قاتله
۲۳	پرسش علمی - مذهبی	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی تعیین زمان القته
۲۴	پرسش علمی - مذهبی	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی رجل من الصحابه قال أصب القته
۲۵	امور نظامی	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی ففتح بیت المقدس

۱۵۹	مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام فی قضیه سمن ابن زائده	۲۶	احکام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام علیه السلام نظرخواهی شده است
۱۶۱	مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام فی الرجل الذی أسره امیرالمؤمنین علیه السلام أن یسک عن امرأته	۲۷	احکام شرعی	ابتدا امام علیه السلام مطلب را بیان فرموده و آن گاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است
۱۶۱	مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام لإجابه غلام یهودی	۲۸	پرسش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام
۱۶۸	مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام فی جواب قیصر ملک الروم	۲۹	پرسش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام علیه السلام
۱۷۵	مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام فی جواب مسائل ملک الروم	۳۰	پرسش علمی - مذهبی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام سؤال شده است
۱۷۹	مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام فی جواب أخبار اليهود	۳۱	پرسش علمی - مذهبی	به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده اند
۱۸۹	مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام فی جواب کعب الأحبار	۳۲	پرسش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام
۱۹۷	مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام فی جواب أسقف نجران	۳۳	پرسش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام علیه السلام

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۸۷

۲۰۱	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی جواب اليهودین صدیقی النبی (ع)	۳۴	پرسش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام (ع)
۲۰۲	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی جواب قوم من اليهود	۳۵	پرسش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام (ع)
۲۰۵	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی جواب کعبه ابن الاشرف و مالک بن صفی	۳۶	پرسش علمی - مذهبی	حضور اتفاق امام (ع) و پاسخ آن حضرت به مسأله
۲۰۶	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی جواب النسوة الاریعین	۳۷	پرسش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام (ع)
۲۱۱	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم المرأة التي...	۳۸	احکام شرعی	به امام (ع) خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده اند
۲۱۴	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم امرأة ولدت لستة أشهر	۳۹	احکام شرعی	با توجه به نقل ها، مراجعه مستقیم صورت نگرفته است
۲۲۱	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم امرأة... و هي مضطرة	۴۰	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و امام (ع) نظرشان را فرموده اند
۲۲۴	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم المرأة... المجنونة	۴۱	احکام شرعی	برخورد اتفاق با امام (ع) و مداخله آن حضرت در مسأله

۴۲	مراجعه به امام مؤمنین (ع) فی حکم المرأة الحامل التي اعتبرفت...	۴۲	احکام شرعی	برخورد اتفاقی با امام (ع) و مداخله آن حضرت در مسأله
۴۳	مراجعه به امام مؤمنین (ع) فی ترک الحد عن ابي بكره	۴۳	احکام شرعی	امام (ع) در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند
۴۴	مراجعه به امام مؤمنین (ع) فی امر امرأة ولدت ولدا له بدنان	۴۴	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سوال شده و سپس از امام (ع) سوال شده است
۴۵	مراجعه به امام مؤمنین (ع) فی حررة وام ولد تنازعا فی ولد و بنت	۴۵	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سوال شده و سپس از امام (ع) سوال شده است
۴۶	مراجعه به امام مؤمنین (ع) فی دية الجنين الذي اسقطته امه خوفا من عمر	۴۶	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سوال شده و سپس از امام (ع) سوال شده است
۴۷	مراجعه به امام مؤمنین (ع) فی حکم من... وهو صائم	۴۷	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سوال شده و سپس از امام (ع) سوال شده است
۴۸	مراجعه به امام مؤمنین (ع) فی حکم من طلق امرأته بغير لفظ الطلاق	۴۸	احکام شرعی	ارجاع مستقیم طرفین به امام (ع)
۴۹	مراجعه به امام مؤمنین (ع) فی كيفية بيع بنات الملوك	۴۹	احکام شرعی	امام (ع) در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۸۹

۲۶۲	به اخذ الجزیه	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی اخذ الجزیه	۵۰	احکام شرعی	امام (ع) در خصوص مدخله فرموده اند
۲۶۳	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی تعیین سقیات المعتمر	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی تعیین سقیات المعتمر	۵۱	احکام شرعی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام (ع)
۲۶۴	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی معصه الحمله	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی معصه الحمله	۵۲	مذهب - برش علمی	رجوع مستقیم به امام (ع)
۲۶۵	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی قضیه القطف (فرش کسری)	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی قضیه القطف (فرش کسری)	۵۳	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام (ع) سؤال شده است
۲۶۶	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی تقسیم سواد الکوفه (أراضیها)	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی تقسیم سواد الکوفه (أراضیها)	۵۴	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام (ع) سؤال شده است
۲۶۷	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی تعیین ابتداء التاريخ (الهجری)	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی تعیین ابتداء التاريخ (الهجری)	۵۵	برش علمی - مذهب	ابتدا از صحابه سؤال شده و امام (ع) نظرشان را فرموده اند
۲۶۸	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی محاربه الفرس	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی محاربه الفرس	۵۶	امور نظامی	ابتدا با صحابه مشورت شده و امام (ع) نظرشان را فرموده اند
۲۶۹	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی إرث الجند	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی إرث الجند	۵۷	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام (ع) سؤال شده است
۲۷۰	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی امرأة أنکرت ولدها	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی امرأة أنکرت ولدها	۵۸	احکام شرعی	برخورد اتفاق با امام (ع) و مدخله آن حضرت در مسأله

مراجعه به امام علی (ع)	۵۹	مذهبی - مذهب	۵۹	مراجعه به امام علی (ع)
مراجعه به امام علی (ع)	۶۰	پیش علم - مذهب	۶۰	مراجعه به امام علی (ع)
مراجعه به امام علی (ع)	۶۱	احکام شرعی	۶۱	مراجعه به امام علی (ع)
مراجعه به امام علی (ع)	۶۲	احکام شرعی	۶۲	مراجعه به امام علی (ع)
مراجعه به امام علی (ع)	۶۳	احکام شرعی	۶۳	مراجعه به امام علی (ع)
مراجعه به امام علی (ع)	۶۴	احکام شرعی	۶۴	مراجعه به امام علی (ع)
مراجعه به امام علی (ع)	۶۵	احکام شرعی	۶۵	مراجعه به امام علی (ع)
مراجعه به امام علی (ع)	۶۶	احکام شرعی	۶۶	مراجعه به امام علی (ع)

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۹۱

۶۷	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سوال شده و سپس از امام (ع) سوال شده است	۶۷	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) در جلیلی تنافعا فی ثمانية دراهم	۲۹۵
۶۸	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام (ع)	۶۸	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی رجل مقتول وجدوه فی الحراب و علیه لباس النساء	۲۹۹
۶۹	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام (ع)	۶۹	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی امرأتین تنازعا فی ولد	۳۰۷
۷۰	احکام شرعی	امام (ع) در صحنه حاضر شده و مداخله فرموده است	۷۰	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی الشهاب المقدس المحبوب	۳۰۷
۷۱	احکام شرعی	امام (ع) در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده است	۷۱	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم رجل قال لزوجته...	۳۱۲
۷۲	احکام شرعی	امام (ع) در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده است	۷۲	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی خمسة أخذوا فی الزنا	۳۱۳
۷۳	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سوال شده و سپس از امام (ع) سوال شده است	۷۳	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی مولود له رأسان و...	۳۱۴
۷۴	احکام شرعی	امام (ع) در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده است	۷۴	مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی مقدار دية رجل ضربه آخر فقطع قطعة من لسانه	۳۲۰

۳۲۰	مراجعه به امیر المؤمنین علیه السلام فی رجل أراد قتل قاتل أخيه مرة ثانية	۷۵	احکام شرعی	در دو نقل مراجعتیم بود است
۳۲۳	مراجعه به امیر المؤمنین علیه السلام فی حکم عید قتل سیده و مولاه	۷۶	احکام شرعی	امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند
۳۲۴	مراجعه به امیر المؤمنین علیه السلام فی حکم رجل طلق امراته مرة فی حال الکفر و مرتین فی الاسلام	۷۷	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام علیه السلام
۳۲۴	مراجعه به امیر المؤمنین علیه السلام فی حکم رجل...	۷۸	احکام شرعی	امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند
۳۲۵	مراجعه به امیر المؤمنین علیه السلام فی جواب النسوة اللاتی سألن عن...	۷۹	پرسش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام
۳۲۶	مراجعه به امیر المؤمنین علیه السلام فی توريث ولد مال أیه بعد حرمانه منه	۸۰	احکام شرعی	برخورد اتفاقی با امام علیه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله
۳۲۷	مراجعه به امیر المؤمنین علیه السلام فی حکم امراء...	۸۱	احکام شرعی	امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند
۳۲۸	مراجعه به امیر المؤمنین علیه السلام فی حکم المرأة المفقود عنها زوجها	۸۲	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام علیه السلام
۳۲۸	مراجعه به امیر المؤمنین علیه السلام فی حکم المحجوس أهم أهل کتاب أم کفار	۸۳	احکام شرعی	امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۹۳

۸۴	پرسش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام (ع)	رجوع مستقیم به امام (ع)
۸۵	پرسش علمی - مذهبی	امام (ع) در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند	امام (ع) در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند
ردیف	موضوع	نحوه مراجعه	نحوه مراجعه
۳۲۵	((القسم الرابع) بعض مراجعات عثمان بن عفان إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع) في القضايا المشكّلة	به امام (ع) خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند	به امام (ع) خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند
۳۲۷	مراجعه إلى أمير المؤمنين (ع) في حكم امرأة ولدت لستة أشهر	امام (ع) در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند	امام (ع) در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند
۳۲۸	مراجعه إلى أمير المؤمنين (ع) في شيخ تزوج ...	ارجاع مستقیم طرفین به امام (ع)	ارجاع مستقیم طرفین به امام (ع)
۳۲۹	مراجعه إلى أمير المؤمنين (ع) في رجل كانت له ...	نحوه رجوع در نقل ها متفاوت است	نحوه رجوع در نقل ها متفاوت است
۳۳۰	مراجعه إلى أمير المؤمنين (ع) في حكم امرأة انصارية مات زوجها	به امام (ع) خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند	به امام (ع) خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند
۳۳۲	مراجعه إلى أمير المؤمنين (ع) في حكم صيد صاده المحل هل يجوز للمحرم أكله	به امام (ع) خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند	به امام (ع) خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند

۳۴۴	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل...	۶	احکام شرعی	امام عليه السلام در صحیحہ حاضر بود و مداخلہ فرموده اند
۳۴۴	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مكاتبه...	۷	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام عليه السلام
۳۴۵	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم مولى لطم عين رجل من قيس فنزل فيها الماء فلم يصبر	۸	احکام شرعی	ارجاع طریقین به امام عليه السلام

بررسی‌های آماری چه چیز را نشان می‌دهد؟

الف) موارد مشاورهٔ ابوبکر با امیرالمؤمنین علیه السلام

نتایجی که از بررسی این جدول در رابطه با مراجعات خلیفهٔ اول به امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل می‌شود، بدین قرار است:

در مجموع، ۱۴ مورد مراجعه جمع‌آوری گردیده که به ترتیب شامل: پرسش‌های علمی - مذهبی، ۹ مورد؛ احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، احکام جزایی و قضاوت‌ها)، ۴ مورد و امور نظامی، تنها ۱ مورد می‌باشد و در امور مالی نیز هیچ مراجعه‌ای در این کتاب ثبت نگردیده است.

نکتهٔ قابل توجه در این موارد، نحوهٔ مراجعهٔ خلیفهٔ اول به امیرالمؤمنین علیه السلام است که تنها در ۴ مورد به امام علیه السلام مراجعهٔ مستقیم و ابتدایی صورت گرفته است که ۳ مورد آن مربوط به پرسش‌های علمی - مذهبی و ۱ مورد آن مربوط به احکام شرعی می‌باشد.

در سایر موارد، تنها در ۱ مورد دیگر (نظامی) پس از مشاوره با صحابه از ایشان نیز نظرخواهی شده است. به عبارت دیگر در ۹ مورد باقی مانده، امکان مراجعه به امام علیه السلام و یا حضور ایشان در صحنه نادیده انگاشته شده و در واقع هیچ مراجعه‌ای از سوی خلیفه به امیرالمؤمنین علیه السلام صورت نگرفته است؛ بلکه این خود امام علیه السلام بوده‌اند که علیرغم این بی‌توجهی‌ها در ۲ مورد پس از مشاوره خلیفه با صحابه نظرشان را مطرح کرده؛ در ۲ مورد به علت حضور در صحنه، خودشان اقدام به مداخله نموده‌اند؛ در ۳ مورد نیز چون به امام علیه السلام خبر رسیده، اقدام فرموده‌اند؛ و در نهایت، در ۲ مورد هم خود سؤال کننده به ایشان مراجعه داشته است.

با این اوصاف، قضاوت درباره این قبیل اظهار نظرها را به عهده خواننده فرهیخته می‌نهیم؛ اظهاراتی که با استناد به ردیف ۳ مندرج در جدول مدعی است:

«و اینچنین ابوبکر خلیفه اول، مسائل مشکل و قضایای دشوار را از امام علی (ع) استفتاء می‌کرد.»^۱

و یا گفته‌اند:

«ابوبکر در مدت خلافت خود در کارهای مهم با علی (ع) مشورت می‌کرد.»^۲

در ناروا بودن ادعای اخیر کافی است بدانید که ابوبکر در پایان حیات خود، عمر را به جانشینی‌اش منصوب کرد.

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۶، ص ۱۴.

۲ - همو: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۸.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام * ۹۷

«ابوبکر با در نظر گرفتن مخالفت‌هایی که بعداً خواهد شد ابتدا عبدالرحمان بن عوف را فراخواند و تصمیم خود را با وی در میان گذاشت و پس از امتناع وی، اجازه وی را به چنگ آورد. شخص دومی را که ابوبکر از تصمیمش باخبر ساخت عثمان ابن عفان بود.

مطلب قابل ذکر در اینجا این است که وقتی ابوبکر با هر دوی آنها صحبت کرد، به آنها گفت که جریان گفتگوها را با کسی در میان نگذارند...

به هر حال مضاف بر اینکه نفس جریان سؤال برانگیز است، این مسئله نیز وجود دارد که چرا ابوبکر، فقط با این دو مشورت کرد و دیگران از جمله صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را دخیل نکرد؟ جالب توجه است که عبدالرحمان بن عوف از قبیله بنی زهره و عثمان بن عفان از قبیله بنی امیه هر دو از دوستان قدیمی ابوبکر بودند و توسط او نیز مسلمان شده بودند و جزء گروه ابوبکر و عمر بوده و بعدها نیز دیده می‌شود که جزء شورای شش نفره عمر درمی‌آیند.

به هر حال در صورتی هم که ابوبکر واقعاً نظر مشورتی داشته است، متأسفانه با علی علیه السلام که به قول دکتر نوری جعفر - نویسنده مصری -^۱ «اولی به رعایت و حساب از دیگران بود، مشورت نکرد و این مشخص‌ترین حق‌کشی مجدد، در این جریان بود.»^۲

۱ - [ر.ک: علی و مناووه، مطبوعات النجاح، قاهره ۱۳۹۶ هـ - ۱۹۷۶ م.]

۲ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۳.

ب) موارد مشاوره عمر با امیرالمؤمنین (ع)

نتایجی که از بررسی جدول در رابطه با مراجعات خلیفه دوم به امیرالمؤمنین (ع) حاصل می شود، بدین قرار است:

در مجموع، ۸۵ مورد مراجعه گردآوری گردیده که به ترتیب شامل: احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، احکام جزایی و قضاوت ها)، ۵۹ مورد؛ پرسش های علمی - مذهبی، ۲۱ مورد؛ امور مالی، ۳ مورد و امور نظامی، ۲ مورد می باشد.

جالب است که در مجموع این ۸۵ مورد، تنها در ۲۷ مورد به امام (ع) مراجعه ابتدایی و مستقیم صورت گرفته که ۱۳ مورد آن در احکام شرعی، ۱۳ مورد دیگر در پرسش های علمی - مذهبی و ۱ مورد هم در امور مالی است؛ در حالی که عوام فریبانه ادعا شده: «حضرت عمر پیوسته! در مشکلات و گرفتاریها به حضرت علی (ع) مراجعه می کرد.»^۱

دقت در این موارد به وضوح ثابت می کند که خلیفه تنها در مواردی که گمان می کرده سایر صحابه از گره گشایی در کار او ناتوان اند، به امیرالمؤمنین (ع) رجوع کرده است؛ چرا که در ۱۳ مورد دیگر - که باز هم مربوط به احکام شرعی و قضایی است - ابتدا از صحابه سؤال گردیده و ابتدا آنان طرف مشورت خلیفه بوده اند و سپس نظر امام (ع) پرسیده شده است.

همچنین خلیفه در ۲ مورد باقی مانده از امور مالی و نیز ۱ مورد مواجهه با پرسش های علمی - مذهبی، باز هم ابتدا به صحابه مراجعه کرده و سپس نظر آن حضرت (ع) را جویا شده است.

۱ - محمّد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ لؤل ۱۳۸۰)، ص ۱۰۴.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۹۹

بنابراین، آمار علمی نشان می‌دهد در ۴۲ مورد دیگر، هیچ گونه مراجعه‌ای از جانب خلیفه دوم به امام (ع) صورت نپذیرفته و امکان دسترسی به ایشان و بالاتر از آن، حضور امیرالمؤمنین (ع) در صحنه نادیده انگاشته شده و خلیفه به واسطه اتکا به رأی خود یا نظر دیگران، خود را از مراجعه به امام (ع) بی‌نیاز دانسته است؛ به نحوی که آن حضرت (ع) - جهت جلوگیری از ایجاد انحراف و بدعت - خود اقدام به مداخله فرموده‌اند.

هر چند که با تحلیل غلط از همین اقدامات امیرالمؤمنین (ع) ادعا می‌شود:

«علی (ع) حضور گسترده و بالایی در دوران عمر می‌یابد، و در میان صحابه جایگاه صدارت! را به دست می‌آورد.»^۱

اینک با عنایت به وجود ۴۲ مورد بی‌توجهی خلیفه نسبت به امکان مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) و نادیده انگاشتن آن از سوی خلیفه دوم، نظر شما را به نقل دیگری در این زمینه جلب می‌کنیم:

آیا خلیفه دوم همواره با امیرالمؤمنین (ع) مشورت می‌کرد و آیا همواره نظر ایشان را برمی‌گرفت؟

در منابع تاریخی چنین ثبت شده است که از عمر درباره مسأله‌ای در باب احکام ازدواج و طلاق سؤال گردید و خلیفه در این زمینه حکمی داد که امیرالمؤمنین (ع) درباره‌اش چنین فرمودند:

«این مطلب را نوشت در حالیکه من حاضر بودم ولی با من مشورت نکرد و از من سؤال ننمود، گویی خود را با علمش از

۱ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمّدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی (ع) در آئینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۲.

من مستغنی می‌دید. خواستم او را نهی کنم ولی با خود گفتم: باکی ندارم تا خدا رسوایش کند. ولی مردم بر او عیب نگرفتند، بلکه تحسینش کردند و آن را سنت قرار دادند و از او قبول کردند و آن را عمل درست حساب کردند، در حالیکه قضاوتی کرد که اگر دیوانه‌ای حکم می‌کرد بر او ایراد می‌گرفتند که چرا چنین قضاوتی کرده است.^۱»^۲

همچنین سندهایی حاکی از استنکاف خلیفه دوم از قبول مشاوره‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) وجود دارد که ارائه می‌گردد:

«در سال پانزدهم هجرت عمر بن خطاب با علی (علیه السلام) مشورت کرد و علی (علیه السلام) به او گفت شخصاً به بیت المقدس نرود، ولی عمر نپذیرفت. می‌گویند که علی (علیه السلام) را به جای خود در مدینه مستقر کرد و خود به جابیه شام و فلسطین رفت.

و باز در همین سال با علی (علیه السلام) مشورت کرد که عایدی عراق و سایر دیار مفتوحه را چه باید کرد؟ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: آنچه عاید شود، باید هر ساله میان مقاتلین و مجاهدین همان دیار تقسیم گردد. ولی عمر نپذیرفت و عایدی را خزانه کرد و با صوابدید دیگران به تدوین دواوین پرداخت و حقوق ماهیانه و سالیانه مقرر کرد، آن‌چنان که در ایران باستان مرسوم بود.»^۳

۱ - در نسخه دیگری آمده است: «در حالی که این حکمی بود که اگر دیوانه‌ای می‌خواست درباره آن قضاوت کند، بیش از این نمی‌گفت.»

۲ - ر. ک: محمد اسماعیل انصاری زنجانی: ترجمه اسرار آل محمد (علیهم السلام)، ص ۳۴۰.

۳ - محمد باقر بهبودی: سیره علوی (چاپ اول)، ص ۴۱؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۶۰۸.

و ج ۴، ص ۲۰۹.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۱۰۱

ج) موارد مشاوره عثمان با امیرالمؤمنین (ع)

نتایجی که از بررسی جدول در رابطه با مراجعات خلیفه سوم به امیرالمؤمنین (ع) حاصل می شود، بدین قرار است:

در مجموع، ۸ مورد مراجعه جمع آوری گردیده که تنها شامل احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، نحوه اجرای حدود و قضاوت ها) است و در سایر موارد هیچ مراجعه ای ثبت نشده است که البته خود نشانگر مشاوره خلیفه با دیگران و عدم توجه او به حضور امام (ع) در جامعه و امکان بهره گیری از هدایت ها و رهنمودهای ایشان می باشد.

با کمال تأسف مشاهده می کنیم که در این موارد اندک هم تنها در ۳ مورد رجوع مستقیم به امیرالمؤمنین (ع) صورت پذیرفته و در سایر موارد (به واسطه حضور امام (ع) در صحنه یا خبر دار شدن) خود ایشان (ع) اقدام به مداخله فرموده اند.

جالب تر این که در یکی از همین معدود موارد (ردیف ۵ جدول) عثمان با این جمله امام (ع) را مورد خطاب قرار می دهد که:

«إِنَّكَ لَكثيرُ الخِلافِ عَلَيْنَا؛ تو بسیار با ما مخالفت می کنی.»^۱

دقت در این عبارات حاکی از اوج حُسن روابطی است که می توان در بحث مراجعات خلیفه سوم به امیرالمؤمنین (ع) بدان قائل شد! چراکه:

«از سخن عثمان که به امام (ع) می گوید: «إِنَّكَ لَكثيرُ الخِلافِ عَلَيْنَا» به خوبی می توان استفاده کرد که امام (ع) در موارد

۱. علی محمد میرجلیلی: امام علی (ع) و زمامداران، ص ۲۸۹؛ به نقل از: مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۰.

مختلفی با عثمان درگیر می‌شده است. البته معلوم است که مخالفت امام علیه السلام با وی از روی عناد و هوای نفس و خودخواهی نبوده است؛ بلکه هنگامی که امام علیه السلام می‌بیند خلیفه با حکمی از احکام الهی مخالفت نموده و بدعتی را پایه ریزی می‌نماید با وی به مخالفت می‌پردازد و این مطلب از تنبّع موارد درگیری امام علیه السلام با عثمان کاملاً روشن می‌گردد. مثلاً در مورد خوردن از گوشت صیدی که دیگری به انسان هدیه کرده است، عثمان در حال احرام آن را تناول می‌کند و هنگامی که امام علیه السلام آیه قرآن را که می‌فرماید ﴿حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا﴾^۱ تلاوت می‌کند، بجای آنکه به اشتباه خود اعتراف نماید با ناراحتی تمام می‌گوید: این غذا را بر ما تلخ کردی!^۲

در حالی که در راستای تحلیل‌های وحدت طلبانه ابراز شده: «اوضاع در دوران عثمان بن عفان نیز به مانند خلیفه پیشین بود که او در بسیاری از مسائل اعتقادی و فقهی به شکلی که کتب حدیث و فقه و تاریخ آن را نگاشته‌اند، به آن حضرت رجوع می‌کردند»^۳ جهت درک اعتبار علمی ادعای فوق به این سند تاریخی نیز توجه نمایید:

«عثمان با امام علیه السلام در نحوه برخورد با فرزند عمر مشورت نمود. حضرت نظر داد که وی را قصاص نموده و اعدام نمایید

۱ - مائده: ۹۶.

۲ - همان منبع، ص ۲۹۰؛ به نقل از: وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۴ - ۴۶.

۳ - محمّد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۲.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام * ۱۰۳

زیرا دستش به خون مسلمان بی‌گناهی آلوده شده است.

البته عثمان نظر امام علیه السلام را نپذیرفت.^۱

بدین ترتیب در این ماجرا^۲؛

«عثمان سخن عمرو بن العاص را بر سخن امام علی علیه السلام و

مهاجرین و انصار ترجیح داد.»^۳

۱ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۷۴؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴.

۲ - همان منبع، ص ۲۶۴ - ۲۶۹.

۳ - همان منبع، ص ۲۶۹.

از بررسی‌های آماری چه نتایجی گرفته می‌شود؟

نتیجه الف) از مجموع ۱۰۷ مورد مراجعه گردآوری شده در این جدول، تنها ۳ مورد مربوط به امور مالی و ۳ مورد نیز مربوط به امور نظامی می‌باشد که در هیچ‌کدام از این موارد اندک نیز امیرالمؤمنین (ع) قبل از نظرخواهی عمومی یا خصوصی خلیفه، آغاز به ارائه مشورت نفرموده‌اند.

حال این سؤال مطرح است که در طول دوران ۲۵ ساله حکومت خلفا، تنها با استناد به وجود ۶ نوبت مداخله غیر ابتدائی امام (ع) در امور مالی و نظامی (که در واقع مربوط به امور دولتی و فعالیت‌های سیاسی و جهادی می‌شود) چگونه می‌توان گفت:

«آن حضرت در تمام! صحنه‌های سیاسی و جهادی آن دوران در نقش عالیت‌ترین مشاور امین و صدیق خلفا، حضور فعال! داشت.»^۱

۱ - محمّد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۷۹.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۱۰۵

آیا تمام صحنه‌های سیاسی و جهادی در آن دوران ۲۵ ساله، در همین ۶ مورد اندک خلاصه می‌شود؟!
تاریخ نشان می‌دهد که این گونه موارد در هر حکومتی بیش از این تعداد است.

با کمی تأمل «به صراحت می‌توان گفت که با حاکم شدن گروه ابوبکر و عمر، دوران انزوای سیاسی حضرت علی (ع) شروع شد و این دوران ۲۵ سال بطول انجامید.»^۱

۱ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی (ع) در قبال مخالفین، ص ۵۱.

نتیجه ب) از مجموع ۱۰۷ مورد مراجعه گردآوری شده در این جدول، ۷۱ مورد مربوط به مراجعه در مسائل فقهی و احکام قضایی و ۳۰ مورد مربوط به مراجعه در پرسش‌های علمی و مذهبی می‌باشد که در مجموع ۱۰۱ مورد را تشکیل می‌دهند.

توقع ما از مطالعه تحلیل‌های وحدت طلبان افراطی آن است که با توجه به ادعاهایی از قبیل:

«عمر نیز کاری را بدون مشورت او انجام نمی‌داد.»^۱

«خلیفه دوم می‌گفت:... ما از جانب پیامبر مأموریم که با علی مشورت کنیم.»^۲

«خلیفه دوم معمولاً نظر آن حضرت را بر نظر سایر صحابه مقدم می‌داشت.»^۳

«قبل از وی ابوبکر و بعد از وی عثمان نیز همواره! از علی مشورت می‌کردند.»^۴

«مضاف بر نقشی که حضرت علی(ع) در بیست و پنج سال حکومت خلفای راشدین داشت که تماماً نقش مشاوره و راهنمایی بود.»^۵

«آنها نیز او را بعنوان مشاور در کلیه امور مورد توجه قرار داده‌اند.»^۶

در تمامی این ۱۰۱ مورد و یا حداقل در اکثر این موارد، خلفا به طور مستقیم و بی‌واسطه به امیرالمؤمنین(علیه السلام) مراجعه نمایند؛ در حالی که (در

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۸.

۲ - همو: سیمای امام متقین، ج ۶، ص ۶.

۳ - همو: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۶.

۴ - همو: سیمای امام متقین، ج ۲، ص ۷.

۵ - محمد جواد حجتی کرماتی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹،

ص ۶۲.

۶ - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۲۶ - ۲۷.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام * ۱۰۷

طول ۲۵ سال) ارقام تنها ۱۷ مورد مراجعه مستقیم در مسائل و احکام فقهی - قضایی و ۱۶ مورد مراجعه مستقیم در مسائل علمی - مذهبی را نشان می دهد که در مجموع شامل ۳۳ مورد از ۱۰۱ مورد بوده و کمتر از یک سوم موارد ثبت شده است.

به عبارت دیگر در ۶۸ مورد باقی مانده یا از سوی خلیفه هیچ توجهی به حضور امام علیه السلام صورت نگرفته (۴۲ مورد) و یا به هر دلیلی؟! خلیفه وقت نخواسته است تا به امام علیه السلام رجوع نماید. لذا ابتدا نظر سایرین را جویا شده و سپس از امام علیه السلام سؤال کرده است (۱۶ مورد). در مواردی هم، چون خلیفه حضور ایشان را نادیده انگاشته، امیرالمؤمنین علیه السلام خود به عنوان یکی از افراد حاضر در جمعیت نظرشان را بیان فرموده اند (۱۰ مورد).

البته کشف دلایل این بی توجهی ها چندان هم دشوار نمی باشد؛ کافی است سیاست های خلفا در هدف قرار دادن امامت را از یاد ببریم. در یک جمله می توان گفت که خلفا،

«از هر نوع عمل و حتی سخنی که به تقویت اعتبار اجتماعی او بیانجامد احتراز می کردند.»^۱

۱ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۱.

تحلیل نهایی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام

«این طور نبوده است که خلفا از آن حضرت به عنوان مشاور و وزیر دعوت به شرکت در اداره حکومت کنند و آن حضرت نیز بپذیرند و سپس این مطلب نشانی بر موافقت و همدلی حضرت با خلفا دانسته شود. بلکه خلفا این مقدار نیز انصاف و دلسوزی برای امت نشان ندادند و مردم را از تدبیر و درایت امیرالمؤمنین محروم کردند و آن حضرت در انزوای سیاسی و اجتماعی به کشاورزی و حفر چاه مشغول گشتند. و اگر گهگاه برای حل مشکلات به سراغ آن حضرت می‌رفتند، از این جهت بود که برای باز شدن گره‌ها چاره‌ای جز این نداشتند. و اگر تحسین و تمجیدی از جانب آنها در حق امیرالمؤمنین در تاریخ به چشم می‌خورد برای آن است که انکار فضایل آن بزرگوار ممکن نبوده است.»^۱

۱ - دکتر سید محمد تقی نبوی: جزوه بر آستانه غدیر (گفتارهایی با موضوع غدیر و امامت، مقاله)

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۱۰۹

خلفا براساس نیازشان به عدم رسوایی و به علت جهل در شناخت اسلام^۱ و قوانین شرعی حکومت داری - به ویژه در امور قضایی - تنها گاهی به ایشان (ع) مراجعاتی داشته‌اند که خود دلیلی بر عدم لیاقت و کاردانی آن‌ها «به عنوان تکیه زننده بر جای پیامبر (ص)» در امر خلافت می‌باشد. در مقابل نیز امیرالمؤمنین (ع) در ۴۲ مورد نادیده انگاشتن آن حضرت (ع) از سوی خلفا، با مداخله خود در حل و فصل این مسائل، ضمن جلوگیری از برخی بدعت‌ها و انحرافات، عدم شایستگی آنان در رهبری امت را اعلان و اثبات فرموده‌اند؛ به گونه‌ای که صفحات تاریخ شاهد ثبت موارد فراوانی از اعترافات خلیفه دوم به عجز علمی خود و برتری امام (ع) می‌باشد. البته این قبیل اعتراف‌ها هرگز دلیل بر همیاری، حسن روابط و نظر مساعد امام (ع) به آنان نمی‌باشد، چرا که معاویه نیز در مواردی به منزلت والای امام (ع) اعتراف می‌کند^۲ و بدیهی است که اگر صرف این قبیل اعترافات بتواند به عنوان نشانه‌ای بر وجود روابط حسنه تلقی شود، باید قائل به وجود این رابطه دوستانه میان معاویه و امیرالمؤمنین (ع) نیز بشویم!!؟

همان طور که گفتیم یکی از دلایل مداخله امام (ع) در حل پاره‌ای مسائل مطرح شده در عصر خلفا، اعلان و اثبات عدم لیاقت خلفا در رهبری جامعه اسلامی بود؛ شواهد تاریخی نشان می‌دهد که خلیفه دوم

۲- موضع امیرالمؤمنین در عصر خلفا - مؤسسه فرهنگی اعراف نور - زمستان ۸۰، ص ۱۹.

این جزوه در سال ۱۳۸۲ با ویرایش جدید و به صورت کتاب در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسیده است.

۱ - «خلیفه دوم به دلیل همین ضعف بنیه علمی بود که چندان از بحث و جدل دینی خشنود نبود.» (عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسین (ع) در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۹۷)

۲- ر.ک: همان منبع، ص ۱۹۱ - ۲۲۰.

در عصر خویش درباره یکی از مسائل و احکام ارث (که از آن به «عَوْل» تعبیر می شود) قانونی وضع کرد که تاکنون مورد قبول پیروان او باقی مانده است.^۱

امام علی (علیه السلام) حکم عمر در این زمینه را بدعتی می دانست که ناشی از جهل وی به احکام خدای متعال است؛ آن حضرت (علیه السلام) ضمن مخالفت با خلیفه در این مسئله، امت اسلامی را نیز مورد مؤاخذه قرار داده و می فرمایند:

«سبب بروز این بدعتها آن است که رهبری جامعه اسلامی را به افرادی که لیاقت آن را نداشتند سپردید. اگر قدرت حکومت در دست کسی که خداوند او را مشخص کرده است بود، مسئله عَوْل مطرح نمی شد و هیچگاه اختلاف در احکام خدا پیش نمی آمد؛ زیرا علم تمام این امور نزد علی وجود دارد.»^۲

همچنین به هنگام مواجهه با جملاتی نظیر «اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود» به یاد داشته باشید که:

«عمر این جمله را درباره کسی بکار بُرد که خود با قریش همدست شده و حق او را غصب کردند.»^۳

نکته مهمی که در تحلیل اعترافات خلفا نباید از یاد بُرد، این است که این قبیل ادعاها در یک افق دیگر، به جهت توجیه و سرپوش نهادن بر غصب حکومت حق و الهیة امام علی (علیه السلام) عنوان گردیده است. لذا ادعای مشورت همیشگی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن هم در تمامی

۱ - علی محمد میرجلیلی: امام علی (علیه السلام) و زمامداران، ص ۲۷۳ - ۲۷۶.

۲ - همان منبع، ص ۲۷۶: به نقل از: وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۲۶.

۳ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی (علیه السلام) در قبال مخالفین، ص ۵۵.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۱۱۱

امور کشوری و لشکری، در واقع مغالطه‌ای بود که در پاسخ به اعتراض کنندگانی همچون ابن عباس مطرح می‌شد.

به این سند تاریخی دقت نمایید:

«عمر در دوران خلافتش به ابن عباس گفت: علی برای حکومت از من و ابی بکر سزاوارتر بود.

ابن عباس بلافاصله پرسید: چرا با اعتراف به این مطلب، وی را کنار زدید؟

عمر فوراً پاسخ داد: بدون مشورت و اذن او تصمیم نمی‌گیریم!^۱ و بدین ترتیب راه اعتراض را بر هرگونه مخالفتی با حکومت غاصبانه خود، مسدود کرد.

همچنین اقدامات خلفا جهت کسب مشورت از صحابه را می‌توان به نوعی سیاستمداری نیز تحلیل کرد که به واسطه آن، صحابه احساس مشارکت در امور مملکتی و اداره جامعه را نموده و به مقدار زیادی از اعتراضات آنان کاسته می‌شد؛ به‌ویژه آن که ابوبکر در سقیفه با همین شگرد انصار را ساکت ساخت.

همچنین شواهد تاریخی نشانگر آن است که خلیفه دوم در برخورد با برخی صحابه (که به کار گماردن آنان در پست‌های حکومتی به مصلحتش نبود) پیشنهاد مشاور بودن را می‌داده است؛ برای مثال:

«خلیفه از یک طرف در تلاش بود تا از خاندان عباس در مسائل حکومتی بهره بگیرد، لیکن همواره از اینکه آنان با کسب

۱- ر.ک: علی محمد میرجلیلی: امام علی (ع) و زمامداران، ص ۱۶۷؛ به نقل از: محاضرات الادب، ج ۴، ص ۴۷۸.

قدرت به حکومت دست یابند در هراس بود، و لذا از این امر منصرف می‌شد. هنگامی که عامل و حاکم خُصص^۱ مُرد، خلیفه نزد عبدالله بن عباس آمد و نظر او را نسبت به حکومت حمص جویا شد؛ ولی قبل از هر چیز نگرانی خود را با وی بی‌پرده مطرح ساخت...^۲

ابن عباس نیز در جواب خلیفه گفت: نمی‌خواهم عامل تو شوم... عمر سرانجام به عبدالله گفت: پس به من مشورت بده...^۳ به نظر می‌رسد عمر بن خطاب این سیاست را در سقیفه بنی ساعده و از ابن ابی قحافه آموخته بود؛ زیرا همان‌طور که گفتیم ابوبکر با همین شگرد توانست انصار را وادار به سکوت کند:

«ابوبکر در پایان به آنها اطمینان داد که در صورت پذیرفتن زمامداری مهاجران، گروه انصار معاون ایشان خواهند بود و هیچ کاری بدون مشورت آنها صورت نمی‌گیرد.»^۴ این سیاست در قبال امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز پی‌گیری می‌شد تا به دیگران - تا بدین زمان -، چنین القا شود:

«امامت و مرجعیت علمی امام علی (ع) حتی برای خلفا کاملاً شناخته شده و مورد قبولشان بوده است.»^۵

۱ - [شهری در سوریه]

- ۲ - «به عبدالله پیشنهاد کرد فرماندار حمص شود به شرط آنکه از موقعیت خود برای خلافت علی (علیه السلام) پس از خلیفه استفاده نکند.» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۱)
- ۳ - اصغر قاندان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۱۲۰.
- ۴ - یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر (علیه السلام)، ص ۲۷؛ به نقل از: الکامل، ج ۲، ص ۳۲۹؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۲۴۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲.
- ۵ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۵۶.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۱۱۳

از سوی دیگر خلفا همواره برای کسب مشروعیت خود در تلاش بودند تا به هر نحوی که با توجه به شرایط زمانی امکان‌پذیر بود، نظر امام (ع) را به سوی خود جلب کرده و یا دست کم در انتظار عمومی چنین وانمود کنند که میان آن‌ها و امیرالمؤمنین (ع) تفاهم برقرار می‌باشد. بنابراین از هیچ گونه تلاش عملی جهت دستیابی به این هدف کوتاهی نمی‌کردند؛ چه رسد به اعترافات زبانی و ادعاهای آن‌چنانی که برای دستگاه خلافت نه تنها هیچ هزینه‌ای دربرداشت، بلکه در جهت فریب افکار عمومی و سرپوش نهادن بر نقاط ضعف خودشان نیز کارآمد و مؤثر بود.

زیرا هرگاه مداخله امیرالمؤمنین (ع) در حل مسائل پیچیده قضایی یا پاسخ به سؤالات غامض مذهبی، این سؤال را در ذهن ناظران مطرح سازد که:

«چرا باید فردی با این همه توانایی علمی، عهده دار مسئولیت مهمی چون خلافت اسلامی نگردیده و به جای او فردی سرپرستی جامعه را بر عهده داشته باشد که از تمام این قابلیت‌های خدادادی محروم است؟»

در پاسخ او، خلیفه به واسطه اعترافات شگفت‌انگیزش، همراه و در کنار عالم‌ترین فرد امت جلوه داده می‌شود؛ چنانچه ابراز شده:

«بحسب نقل فریقین خلیفه دوم که می‌گفت **لولا علی لهلك عمر** و خطاب به حضرت علی (ع) می‌گفت **انت مولای، مُشعر بر روابط متقابل حسنه‌ای است که میان او و امام علی (ع) وجود داشته است.**»^۱

۱ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

گویی امام علیه السلام برای او در نقش یک مشاور و وزیر، ایفای وظیفه می‌نماید؟!!

و با حضور خود در کنار خلیفه، حکومت او را از حصار بی‌لیاقتی بیرون می‌کشاند و عهده دار جبران ضعف‌ها و نقص‌های آن می‌شود؟!!

چنانچه ابراز گردیده:

«خلفا در بسیاری از مسائل از آن حضرت نظرخواهی و مشورت می‌کردند و حضرت بر کار زمامداران نظارت و آنان را نصیحت و راهنمایی می‌فرمود.»^۱

«عمر در زمان خلافتش بارها! با علی بن ابی طالب مشورت می‌کند و یا بدون درخواست او، علی (ع) نظر خود را بیان می‌کند و عمر تصدیق می‌نماید.»^۲

«عمر در بدترین شرایط از حضرت علی (ع) مساعدت خواسته و با راهنمایی‌های آن بزرگوار، مشکلاتش حل و فصل گردیده است.»^۳

«از آنجا که انقلاب اسلامی، انقلابی دینی و فرهنگی بود، بیش از مبارزه مسلحانه، نیاز به مبارزه علمی و فرهنگی داشت. امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر عالیقدر اسلام، به این امر مهم پرداخت.»^۴

«به این ترتیب امام همچنان خواستار حفظ موقعیت پیشین خود در جامعه به عنوان یک مشاور و وزیر ارزنده و نیکخواه برای حاکمان و یک مرجع و مأخذ معتبر برای مؤمنین و مسلمین در سیره و سنت

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۵.

۲ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲.

۳ - فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۱.

۴ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۶.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) * ۱۱۵

اسلامی پیامبر اکرم (ص) بود.»^۱

«امام علی (ع) در عین حال از ارائه هرگونه مشورتی به خلفای راشدین دریغ نمی‌ورزید.»^۲

«امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر (ص) در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود و بار انقلاب فرهنگی را به عهده داشت و به حفظ وحدت مسلمین و دادن رهنمود به مردم و خلفا پرداخت.»^۳

نکته‌ای که در تبیین و تحلیل فعالیت‌های علمی - اعتقادی و قضاوت‌های فقهی - قضایی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بایستی بدان توجه نمود این است که زمانی اقدامات امام (ع) (مواردی که جدول آن ترسیم شد) هویت اصلی خود را آشکار می‌نماید که قبل از آن، به حرکت تخریبی و اسلام زدایانه خلفا نظر نماییم.

برای مثال در زمان خلیفه دوم،

«انبوه قضاوت‌هایی که از علی (ع) در این دوران بر جای مانده، حیرت‌انگیز است. همه اینها پس از زمانی بوده است که خلیفه حکمی خلاف می‌داده و علی (ع) آن را اصلاح می‌کرده است.»^۴

در این صورت است که تمامی رفتارهای حضرت علی (ع) را تنها در راستای زدودن غبار تحریف و تخریب از چهره تعالیم واقعی اسلام و جلوگیری از بدعت‌ها و خلاف شرع‌های واقع شده در مسائل فقهی و

۱ - مرکز پژوهش‌های صدا و سیما: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۲، آذر ۸۰، ص ۳۷.

۲ - محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۴.

۳ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۸.

۴ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب (ع)، ص ۱۲۵.

قضایی و در نهایت تبلیغ و تبیین مبانی دین اسلام می‌یابیم؛ نه رابطه دوستی، همراهی، همکاری و همیاری فرهنگی با جو حاکم و همراه با سایر سیاست‌های نظامی - اقتصادی به اجرا درآمده در دوران غصب خلافت؟!

چنانچه ابراز شده:

«رفتار حضرت علی(ع) در دوران ۲۵ ساله زمامداری خلفای ثلاث اکنده! است از همکاری و معاضدت، ارشاد و نصیحت، جلوگیری از انحرافات و اشتباهات خلفا و ممانعت از هرگونه عملی که به اقتدار و محوریت آنان لطمه وارد آورد. آیا اینها دشمنی است؟»^۱

«از دیگر موارد همراهی! و وحدت‌طلبی علی(ع) مسئله همکاری! و همفکری! و ریزنی و طرف شور قرار گرفتن آن حضرت با خلفای قبل از خود بود، چه در مسائل پیچیده سیاسی، نظامی و چه در مسائل غامض و پیچیده قضایی و اجتماعی و حتی شخصی.»^۲

«در دوران عمر نیز، حضرت با ورود فعالیت و بیشتر در صحنه حیات فکری - اجتماعی جامعه اسلامی، در ادامه و استمرار خط مشی همساز گرایانه خود! طرف شور و راهنمایی خلیفه وقت قرار می‌گرفت و عمر در زمان خلافتش بارها! با آن حضرت مشورت می‌نمود یا بدون درخواست او، حضرت نظر خود را بیان کرده^۳ و او تصدیق می‌نمود.»^۴

«در این جا گوشه‌ای از همکاری سیدنا علی با سیدنا عمر را یادآور می‌شویم و به بیان رابطه و دوستی مخلصانه و صمیمیت زایدالوصف!

۱ - محمد جواد حجتی کرماتی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۲ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳ - [مواردی که امام علیه السلام نظر خود را «قبل از آن که رأی خلیفه دوم اعمال شود» ابراز فرموده‌اند، تنها شامل ۸ مورد از مجموع ۸۵ مورد مراجعه ثبت شده در جدول می‌باشد.]

۴ - همو: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (علیه السلام) * ۱۱۷

آنها با یکدیگر و همکاری در کارهای خیر و پیشبرد اهداف خلافت! و
 خیرخواهی آنها می‌پردازیم.^۱
 «علی مرتضیٰ بهترین مشاور و خیرخواه صمیمی! سیدنا عمر... بود.»^۲
 «حضرت علی... همواره! در طول خلافت ابوبکر یاور مخلص و مشاور
 دلسوز او بود.»^۳

تذکر کلامی

یکی از مهم‌ترین موارد کاربرد اعترافات خلفا (در اثبات حقایق
 عقاید شیعه در مبحث امامت) نقض ادعای افضلیت خلفا و در نتیجه
 زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت آن دو می‌باشد.
 باید دانست که اهل سنت در شرایط خلیفه اختلاف نظر دارند؛
 عده‌ای مانند فضل بن روزبهان افضلیت را از شرایط خلافت نمی‌دانند؛
 لیکن برخی دیگر همچون ابن تیمیّه ضمن قبول این شرط، تمام سعی
 خود را در اثبات افضلیت خلفا و تکذیب کردن تمام ادله‌ای که امامیه بر
 افضلیت مطلق امیرالمؤمنین (علیه السلام) اقامه می‌نماید، به کار برده‌اند.^۴

۱ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

۲ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

۳ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱.

۴ - ر.ک: سید علی حسینی میلانی: امامت بلافضل (تهیه و تنظیم: محمد رضا کریمی)، ص ۱۶۰.

چه تفاوتی میان اهداف خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه مشورت‌های صورت گرفته وجود دارد؟

در یک نگاه کلی می‌توان خطّ مشی خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام را بدین گونه تفکیک نمود:

«علی علیه السلام، در عهد خلافت ابوبکر و در عهد خلافت عمر نیز در هیچ کاری راه خلاف نپوئید. او در کارهای سیاسی و اجتماعی دخالت نمی‌کرد. گویا مصالحه‌ای صورت گرفته بود که آنان از سر علی علیه السلام و خاندان مبارکش دست بردارند و علی علیه السلام از کارهای سیاسی دست بشوید، مگر آنکه خلیفه خود صلاح بداند که از فکر و درایت و دانش او کمک بگیرد.»^۱

«عمر در اموری که اهمیت فوق‌العاده داشت و خود توان تصمیم‌گیری فردی نداشت با افرادی چون علی علیه السلام مشورت می‌کرد.»^۲

۱ - محمّد باقر بهیودی: سیره علوی (چاپ اول)، ص ۴۱.

۲ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۵.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام * ۱۱۹

زیرا «یکی از ویژگیهای فکری عمده خلیفه دوم آن است که برای خود بعنوان حاکم جامعه اختیارات گسترده‌ای قائل بود، او نه تنها در محدوده امور سیاسی و اجرایی، بلکه درباره تشریع و قانونگذاری، حق خاصی برای خود قائل بود. وی در دوره خلافت خود با اتکا به همین اختیارات، به ابداع (به تعبیر مذهبی‌تر یعنی بدعت) و ابتکار پرداخته و به هیچ روی خود را مقید به چیزی جز شناخت کلی خود از قرآن و شرع نمی‌کرد. در مواردی نیز که خود را عاجز می‌دید، دست به مشورت زده و با رایزنی صحابه (از جمله علی علیه السلام) کارها را به پیش می‌برد.»^۱

«... بعید است که ما جز عمر و عثمان که اختیارات خود را در حد تشریع و دخالت در عبادات نیز می‌دانستند، خلیفه دیگری را پیدا کنیم...

چنین آزاد منشی در امور عبادی، در بخش امور غیر عبادی می‌توانست ادعای تصرف بیشتری را نیز به همراه داشته باشد. خلیفه از نوآوری پرهیز نداشت، توسعه یکباره کشور اسلامی در عهد وی او را با مسائل زیادی روبرو کرد و لذا اغلب می‌کوشید حتی اگر با مشورت صحابه نیز شده، راه حلی برای آن بیابد. مجموعه این راه حلها که از یک سو بر پایه میراث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از سوی دیگر مشورت با صحابه و از ناحیه

۱ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسین علیه السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا،

ص ۹۷.

۲ - «البته اگر چیزی به ذهنش نمی‌رسید، در پی سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بود» (همان منبع،

ص ۹۹)

سوم معلول ابتکارات خود خلیفه بود،^۱ به وسعت دامنه
تشکیلات حکومتی انجامید.^۲

و در مقابل،

«به وضوح دیده می‌شود همکاری و راهنمایی حضرت بخاطر
رفع اشتباهات بی‌شمار خلیفه بوده است تا بدین ترتیب جامعه
مسلمین را از خطر سقوط نجات دهد و اساس اسلام از بین
نرود... اگر حضرت علیه السلام در خصوص مسائل مذهبی، سیاسی
دخالت و همکاری نمی‌کردند، به منزله انحراف اسلام از مسیر
حقیقی و ایجاد چالش‌های عظیم در آئین و دستورات آن به
حساب می‌آمد، علی علیه السلام هرگز نمی‌خواست چنین چیزی اتفاق
بیفتد.»^۳

لذا آن‌چه مورد اعتقاد قلبی امیرالمؤمنین علیه السلام بود، حفظ اسلام از
خطر نابودی و تحریف کامل می‌باشد و در این میان خلیفه و نظام
خلافت هیچ جایگاهی نزد ایشان نداشت؛ هرچند که جهت وارونه
نمودن حقایق اظهار شود:

«آیا همکاری حضرت علی (ع) با خلفای ثلاث در مدت ۲۵ سال که تا
آخرین لحظه حیات خلیفه سوم ادامه داشت، بدون اعتقاد قلبی! به لزوم
و وجوب این همکاری‌ها و مساعدت‌ها و مشاورت‌ها در عرصه‌های
اجتماعی و سیاسی و نظامی بوده است؟»^۴

۱ - «اینها اجتهادات شخصی خلیفه بود که نوعاً براساس «مصالح» مورد نظر او صورت می‌گرفت.»
(همان منبع، ص ۹۹)

۲ - همان منبع، ص ۹۸ - ۹۹.

۳ - همان منبع، ص ۵۶.

۴ - محمد جواد حجتی کرماتی: روزنامه آفتاب یزد، موزخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام * ۱۲۱

«البته این نکته را نباید فراموش کرد که او [حضرت علی علیه السلام] تا مرحله‌ای وارد میدان فعالیت و دخالت در بعضی از امور، آن هم تا حد مشورت می‌شد؛ که دستگاه خلافت در مسیر تقویت خود، از همگامی و همراهی او به نفع خویش بهره‌نگیرد و مشروعیت دینی به کار خود ندهد، زیرا او می‌دانست که امت اسلامی، بین مقبولیت و اعتبار سیاسی برشدگان خلافت با مشروعیت دینی خویش (علی علیه السلام) تفاوت می‌نهند و تمام تلاش دستگاه خلافت نیز این بود که بتواند با همگام و همراه ساختن علی علیه السلام، مشروعیت دینی را با مقبولیت سیاسی و عرفی به دست آمده از طریق سقیفه همدوش و تکمیل کند؛ که موفق نشدند و سرانجام علی علیه السلام با انگشت نهادن بر عدم مشروعیت دینی ایشان، مقبولیت عرفی سیاسی پذیرفته شده آنان از سوی مردم را برای حفظ مصلحت غلیایی دین پذیرفت^۱ و این شکست بزرگی برای خلافت بود. آنان تا آخر کار نیز افسوس می‌خوردند که نتوانستند این دو را با هم توأمان کنند.»^۲

«علی علیه السلام هرگاه در مسائل سیاسی، فرهنگی و قضایی جامعه، با نوعی خلأ سوء مدیریت و کجروی از سوی طبقه حاکم روبه‌رو می‌شد که این نواقص به طور مستقیم در سرنوشت اسلام و مردم

۱ - [این فراز نیاز به تصحیح دارد و عبارت «عدم قیام به سیف» جایگزین مناسب‌تری می‌باشد؛ به نظر می‌رسد که مؤلف آن، سعی در ارائه تحلیلی نو درباره بیعت آن حضرت علیه السلام با خلفا داشته است (رفتاری که تا حدودی شبیه به رفتار بیعت‌کنندگان می‌باشد) و آن را پذیرش رعایت مقبولیت عرفی سیاسی خلافت (و نه اعتبار آن) دانسته است که به طریق اولی فاقد مشروعیت دینی هم می‌باشد.]

۲ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۹۷-۹۸.

مسلمان و حدود و احکام الهی تأثیر داشت، خود را [موظف] به دخالت در آن امور و هدایت افکار خواص و عوام می‌دید؛ تا از خسارات و زیانهای جانی و مالی مترتب بر آن جلوگیری کند. در اینجا، او که بر سر یک دو راهی اجتناب‌ناپذیر قرار می‌گرفت هر جایی که احساس خطر می‌کرد، وارد عمل می‌شد.^۱ لذا «در هیچ یک از منابع دیده نشده است که خلیفه از او نظری مشاورانه خواسته و او ارائه نکرده باشد، چرا که او حتی به عنوان یک فرد دلسوز و فداکار در جامعه اسلامی و کسی که سالها برای اعتلای اسلام در تلاش و ایثار و از جان گذشتگی بود، نمی‌توانست نسبت به جان و مال مسلمانان و آنچه در جامعه می‌گذشت، بی‌تفاوت بماند. و می‌بینیم که هرگاه خلیفه از او در این خصوص و یا در هر موردی نظری مشاورانه می‌خواست با وجود آنکه حق خویش را پایمال شده می‌دید، به هیچ وجه دریغ نمی‌داشت.»^۲

۱- همان منبع، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۲- همان منبع، ص ۱۰۹.



گفتار سوم

نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره همکاری امیرالمؤمنین (ع) با حکومت خلفا

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

از دیگر تحلیل‌های تاریخی مطرح شده درباره مواضع سیاسی و سیره عملی امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با خلفا، مسأله مشارکت و همکاری آن حضرت (ع) با دستگاه خلافت و قبول پست و مناصب لشکری و کشوری از جانب ایشان و برخی از یارانشان می‌باشد.

تلاش افراطی وحدت طلبان جهت اثبات حسن روابط میان امام (ع) و خلفا، موجب تفسیرهای ناسرّ و انحرافی از برخی رویدادهای تاریخی گردیده که با نادیده گرفتن برخی سندهای تاریخی دیگر قرین شده و در نهایت خواننده را به این نتیجه غلط می‌رساند که:

میان امیرالمؤمنین (ع) و یارانش با خلفا، نوعی همکاری و همیاری

متقابل در امر خلافت و اداره حکومت برقرار بوده است که وجود این نوع همکاری‌ها به نفی هرگونه شکاف میان این دو جناح مخالف می‌انجامد.

چنانچه ادعا شده:

«اگر او ۲۵ سال با خلفا همکاری کرد و... اگر او با حکومت خلفا، با نرمش و مدارا رفتار کرد و... شما هم در مواردی چنین کنید... و از سیره آن حضرت (ع) در مورد خلفا پیروی کنیم.»^۱

«آن حضرت در هیچ لحظه‌ای از حضرت ابوبکر کناره نگرفت.»^۲
«وقتی آن حضرت با ابوبکر بیعت کرد، در پذیرش هر مأموریتی که به وی داده می‌شد، درنگ نمی‌کرد و این حالت بر روابط او با خلیفه نیز حاکم بود.»^۳

«اما همکاری و همیاری و همسازگاری امام علی (ع) و یارانشان با عمر، به همفکری صرف و مشورتها و رایزنی‌ها محدود نمی‌شد، بلکه آنها عملاً نیز در این راه گام نهاده و حتی از قبول پستهای حکومتی و شرکت در جنگها نیز پرهیز نمی‌نمودند.»^۴

«در دوران خلیفه دوم، حضرت علی همواره به حل مشکلات عقیدتی و مسائل پیچیده فقهی و غیره که خلافت با آن مواجه می‌شد می‌پرداخت. در برخوردها و مسائل جنگ... به دور از هرگونه حساسیت فردی و احساسات منفی گرایانه مشارکت می‌فرمود.»^۵

۱ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۲ - فریدون اسلام نیا: عشره مبشره (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۴۰.

۳ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی (ع) در آیینۀ تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۳۸.

۴ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۸.

۵ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۰۴.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۲۵

اسناد و مدارک تاریخی چه می‌گویند؟

جهت پاسخ به چنین تحریف‌هایی در تحلیل وقایع تاریخی، نخست به ارائه چند سند تاریخی نقض کننده می‌پردازیم که از آن‌ها به صراحت به دست می‌آید:

حضرت امیر (ع) از قبولِ مطلق و همیشگی پست‌های حکومتی در زمان حکومت خلفا خودداری می‌ورزید؛ و بلکه فراتر از آن، خلفا نیز از این نوع موضع‌گیری امام (ع) در مقابل آنان به خوبی اطلاع داشتند. در ارتباط با همکاری امام (ع) با خلیفهٔ اول می‌توان گفت:

سند الف) هنگامی که برخی نظیر اسود عنسی و مسیلمه و سجاح، ادعای پیامبری کردند و ابوبکر لشکری برای جنگ با آن‌ها آماده کرد، برای انتخاب فرماندهٔ سپاه با «عمر و بن عاص» مشورت کرد و نظرش را در مورد حضرت امیر (ع) پرسید. عمرو عاص جواب داد:

علی با تو همکاری نخواهد نمود؛^۱ از این رو ابوبکر از فرماندهی آن حضرت (ع) منصرف گردید.^۲

سند ب) همچنین خلیفه تلاش داشت تا آن حضرت (ع) را برای سرکوبی قبایل کِنده اعزام کند، ولی عمر ضمن تأیید تلاش ابوبکر، آن را بیهوده دانست.^۳

۱ - تاریخ، در آینده (جنگ صفین) نشان داد که علت مراجعهٔ ابوبکر به عمرو عاص، شناخت عمیق او از شخصیت امیرالمؤمنین (ع) بوده است. غدیریهٔ او که به قصیدهٔ جُلجلیه معروف است حاکی از شناخت عمیق این دشمن مکار حضرت امیر (ع) نسبت به ایشان می‌باشد.

۲ - یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳ - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (ع) (چاپ اول)، ص ۱۹۸؛ به نقل از: فتوح ابن اعثم، ج ۱، ص ۷۲.

تنها موردی که ادعا می‌شود ابوبکر مسئولیتی حکومتی را به حضرت امیر علیه السلام واگذار کرد، حفاظت از گذرگاه‌های اصلی مدینه در زمانی است که لشکر مرتدین خود را برای حمله به شهر آماده ساخته و تا نزدیکی مدینه پیش آمده بودند.

شایان ذکر است که این نقل تنها در منابع اهل سنت مطرح گردیده و تردیدهای جدی نیز در صحت آن عنوان شده است^۱ که به یک نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«ابن‌اثیر در آن قسمت از تاریخ خود که اختصاص به مبارزه خلیفه اول با پیامبران دروغین... داده است، ذکر می‌کند که: ابوبکر... علی و زبیر و عبدالله بن مسعود و طلحه را بر راههای کوهستانی (اطراف مدینه) گماشت...»

حضرت علی علیه السلام اصل مسأله خلافت را که اهمیتش بیشتر از درگیری با شخصی که ادعای نبوت کرده است را نپذیرفته است و در موارد بیشماری مسأله خلافت ابوبکر را زیر سؤال برده... آیا صحیح است که بعد از آن بیاید و در یک نزاع و درگیری موردی شرکت کند؟

آیا از فرمایشی که ابن‌اثیر دارد این مسأله استنباط نمی‌شود که وی و دیگر همفکرانش تلاش دارند که علی علیه السلام را به عنوان یکی از کارگزاران خلیفه اول معرفی کنند، ولو به قیمت اینکه نام حضرت را در موردی جزئی نقل کنند!^۲

۱- ر.ک: علی لئاف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۴.

۲- عبدالله خاتلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا،

ص ۸۵-۸۴.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۲۷

با توجه به این که:

«عقیده شیعه و سنی درباره این همکاری امام (ع) یکسان نیست.»^۱؛ «لازم به ذکر است بر فرض این که اصل چنین موضوعی صحت داشته باشد، جنگیدن با مدعیان نبوت (که مسئله بسیار مهمی است) چیزی نیست که نیاز به اذن خلیفه غاصب داشته باشد؛ بلکه به عکس، هم امت و هم غاصب حق خلافت موظفند که به فرمان امام معصوم با این مدعیان مبارزه کنند، مضافاً بر این که این مسئله بر خود امام (ع) نیز فرض می باشد.»^۲

لذا بر خلاف ادعای مطرح شده درباره همراهی دائمی امام (ع) با ابوبکر باید اذعان کرد:

«روابط امام (ع) با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره ای باقی نمانده است.»^۳

۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۲۵.

۲ - عبدالله خاتلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین (ع) در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۸۵.

۳ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)، ص ۱۶.

در ارتباط با همکاری امام علیه السلام با خلیفه دوم می توان گفت:

«خلیفه دوم نیز از سرپیچی امام علیه السلام از فرمان وی گله مند بود، و چه بسا کسانی را واسطه می ساخت تا امام علیه السلام را به همکاری با حکومت وا دارند؛ اما امیرمؤمنان جز به مصلحت اسلام نمی اندیشید و در صورت نیاز، از ارائه نظرهای کارشناسانه دریغ نمی ورزید، ولی همچنان درخواست خلفا را برای همکاری همه جانبه با آنان، نادیده می گرفت.»^۱

سند الف) «البته این چنین نبود که همواره امام علیه السلام مسئولیتهای محوله خلفا را بپذیرد، چنانچه در جریان سفر عمر به شام، خلیفه از امام علیه السلام خواست به همراه ایشان حرکت کند؛ ولی امام علیه السلام نپذیرفت و به همین جهت خلیفه از حضرت نزد ابن عباس شکوه کرد و گفت:

من از پسر عمویت علی گله دارم، از وی خواستم با من به شام بیاید؛ ولی نپذیرفت...

سند ب) همچنین در جریان جنگ قادسیه که مبارزین مسلمان از عمر طلب کمک نمودند...

خلیفه از امام علیه السلام خواست که به عنوان فرمانده جنگ به سوی جبهه جنگ با ایرانیان حرکت کند، ولی امام علیه السلام نپذیرفت.»^۲

از این رو خلیفه سعد بن ابی وقاص را اعزام کرد.^۳

۱ - حسن یوسفیان: مقالة «امام علی علیه السلام و مخالفان»، مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۶، ص ۲۱۶.

۲ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۲۷؛ به نقل از: شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸-۷۹ و به نقل از: فتوح البلدان بلاذری، ص ۲۶۴.

۳ - مسعودی نیز در کتاب «مروج الذهب» (ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۰) بر این مطلب تصریح کرده است که عثمان واسطه این مذاکره شد و حضرت امیر علیه السلام این فرماتدهی را خوش نداشت و رد کرد.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۲۹

متأسفانه با وجود آن‌که به صراحت در این موارد به صراحت ذکر شده است که امام (ع) از همراهی خلیفه در سفر شام و قبول فرماندهی جنگ خودداری ورزیده‌اند؛ باز هم شاهد این‌گونه ادعاها هستیم:

«بدین ترتیب علی (ع) همواره! در کنار عمر بود.»^۱

«هنگامی که عمر از حضرت علی (ع) خواست که شخصاً فرماندهی

لشکر مسلمانان را برای فتح ایران در اختیار بگیرد، امام می‌پذیرد.»^۲

دقت و تأمل در این موارد که حاکی از «عدم قبول همراهی و مسئولیت‌پذیری» همیشگی است، هر پژوهشگر و محقق را در این اندیشه فرو می‌برد که وقتی آن حضرت (ع) همواره و بدون هیچ قید و شرطی در صدد همکاری با نظام خلافت نبوده‌اند، پس حتماً همکاری و مسئولیت‌پذیری ایشان به انتخاب و صلاح دید خود امام (ع) بستگی داشته و در واقع مقید به ضوابطی بوده است؛ به گونه‌ای که امیرالمؤمنین (ع) اهداف و مقاصد معینی را در قبول یا رد این موارد تعقیب می‌نموده‌اند.

لذا در مرحله نخست، این اسناد تاریخی در مرحله نخست بر این تصوّر خطّ بطلان می‌کشد که آن حضرت (ع) «همواره» به همکاری و همراهی با نظام خلافت پرداخته‌اند؛ و در مرحله دوم نشان می‌دهد که آن حضرت (ع) در مواردی نیز دست ردّ به سینه حاکمان زده و از همکاری با آنان در پاره‌ای امور دولتی و نظامی «خودداری» ورزیده‌اند.

۱ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی (ع) در آیینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۳.

۲ - محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۵.

نتیجه‌گیری

عملکرد آن حضرت علیه السلام در قبول یا رد همکاری با حکومت، برگرفته از نگرش خاص و ویژه‌ای بوده است که درک آن می‌تواند ما را به کشف تفسیر صحیح از این نوع ارتباط با خلفا رهنمون گرداند.

درک این بینش امیرالمؤمنین علیه السلام به ما کمک خواهد کرد تا هدف و انگیزه خلفا از اعطای این پست‌ها و مسئولیت‌ها را دریافته، در نهایت با دست‌یابی به انگیزه طرفین این همکاری‌ها، به تحلیل جامعی از این مناسبات برسیم.

در واقع پس از اثبات این نکته که امام علیه السلام از اقدام به پذیرش بی‌قید و شرط هرگونه همکاری با نظام خلافت خودداری می‌نمودند و تنها تحت شرایط ویژه‌ای اقدام به قبول مسئولیت می‌فرمودند، این دو سؤال جدی مطرح می‌شود که:

اولاً: هدف و انگیزه امیرالمؤمنین علیه السلام از انجام همکاری با خلفا یا استنکاف از قبول آن، چه بوده است؟

ثانیاً: خلفا براساس چه سیاستی به دعوت آن حضرت علیه السلام جهت تصدی برخی پست‌های دولتی یا نظامی اقدام می‌نمودند؟
در ادامه این گفتار به سؤالات فوق پاسخ خواهیم داد.

تحلیل مشارکت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حکومت خلفا

«بررسی برخوردهای امام (علیه السلام) با خلفا نشان می‌دهد، حضرت در مواردی که همکاری با آنها به نفع جامعه اسلامی و پیشبرد اسلام بود، با آنها همکاری می‌نمود؛ ولی در مواردی که یاری دادن آنها سبب تأیید شخص خلفا به حساب می‌آمد، خود را کنار می‌کشید و بدین وسیله اعتراض خود را اعلام می‌کرد؛ مخصوصاً در اوایل حکومت ابابکر که آغاز انحراف رهبری از مسیر خود می‌باشد و دوران اصطکاک حضرت با آنهاست، کمتر حضرت را در بین همکاران حکومت می‌بینیم.»^۱

«البته در این مرحله هم او از پذیرفتن هر نوع منصبی که به تحکیم و تثبیت و یا تأیید حاکمیت انحرافی بیانجامد احتراز می‌کرد.

۱ - علی محمد میرجلیلی: امام علی (علیه السلام) و زمانداران، ص ۲۲۵.

اما با وجود این در مواردی که از وی درخواست می‌شده و مصحلت اسلام اقتضا می‌کرد، از همکاری با خلیفه ابانداشت.^۱ «این همکاری بدین صورت موجود بود، چرا که تحت آن شرایط خاص اجتماعی - سیاسی که اسلام با آن روبرو بود، علی علیه السلام این نکته را مورد توجه قرار می‌داد که همبستگی و امنیت جامعه در گرو همکاری او با گروههای مخالف است، وی واقعیتهای موجود زمان را درک می‌کرد و آنچه را برای بقای اسلام ضروری بود، پذیرفت؛ هر چند برای شخص او بسیار تلخ بود ولی همان‌طور که تذکر دادیم این باعث نشد که مؤید کلیه اعمال حاکمیت موجود باشد و عدم شایستگی آنها در زمینه خلافت را بدست فراموشی بسپارد.

آنها هم از این موضعگیری علی علیه السلام بخوبی مطلع بودند.^۲ «این نکته را باید افزود که برای او نمی‌توانست قابل قبول باشد که از سوی همان کسانی که حق جانشینی او را به خود اختصاص داده‌اند، به مأموریت‌های چنین گمارده شود.^۳ «به هر روی زندگی منزویانه امام علیه السلام در آن جامعه، نشان آن است که هم امام علیه السلام و هم خلفا می‌دانستند که نمی‌توانند با دیگری به نحوی برخورد کنند که به معنای تأیید دیدگاه او به ویژه در امر خلافت باشد.^۴»

۱ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۰.

۲ - همان منبع، ص ۵۱.

۳ - اصغر قاتدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۰۴.

۴ - رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۶۰.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۳۳

«کمترین تردیدی وجود ندارد که امام (ع) در دوره خلافت سه خلیفه نخست، مشارکت فعال سیاسی در امور جاری نداشته و جز مشورت‌هایی که در برخی امور قضایی و محدودتر از آن در مسائل سیاسی در کار بوده، حضور جدی در صحنه سیاست نداشته است. به عبارت دیگر، در مجموع ترکیب حکومتی خلفا، امام علی (ع) عضویتی نداشته و توان گفت که دورادور رهبری حزب مخالف را عهده‌دار بوده است.»^۱

هدف خلفا از ارائه مسئولیت‌های حکومتی به امیرالمؤمنین علیه السلام چه بود؟

براساس آن چه بیان شد می‌توان سیاست خلفا در اعطای این گونه مسئولیت‌ها به امیرالمؤمنین علیه السلام را چنین ترسیم کرد:

«برای آنان خیلی بهتر بود که مردم علی علیه السلام را به عنوان یک فرمانده نظامی تحت امر حکومت بشناسند، تا اینکه رقیبی توانا و قدرتمند که با گفته‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان محاجه و استدلال می‌کند.»^۱

«آیا می‌توان پذیرفت که خلیفه‌ای که خالد بن سعید بن عاص را از فرماندهی سپاه عزل کرد به این خاطر که او به علی علیه السلام تمایل دارد، می‌خواهد که علی علیه السلام در این پست فرمانده باشد؟! مگر اینکه بگوییم: آن‌ها برنامه‌ای داشتند که فرماندهی سپاه را به

۱- سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۱۹۹.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۳۵

علی (ع) پیشنهاد کنند، اگر پذیرفت، در حکم تأیید خلافت آنان است، و پس از آن وی را عزل نمایند و به مردم بگویند که علی (ع) کفایت این مقام را نداشت و در هر دو حال برنده خواهند بود.^۱

همچنین نظام خلافت سعی داشت تا از این طریق علاوه بر جلب نظر طرفداران امیرالمؤمنین (ع)، صدای معترضین به غصب خلافت را توسط خود آن حضرت (ع) خاموش سازد؛ برای نمونه:

«قبایل کنده، از جمله حضرموت، از حامیان علی (ع) بودند و آنان از اینکه خلافت از اهل بیت پیامبر (ص) منحرف شده است، دست به اعتراض و عصیان زدند.

به نظر می‌رسد دستگاه خلافت و به‌ویژه ابوبکر، در این پیشنهاد و اقدام - تلاش برای فرستادن علی (ع) به جنگ با آنها - می‌کوشیدند تا نظر این قبایل را جلب کنند و از نام علی (ع) و حضور او در دستگاه خلافت، جهت آرام ساختن عصیان آنان استفاده کنند.^۲

در مجموع می‌توان گفت:

«خلیفه در تلاش بود تا علی (ع) را در این مسأله وارد سازد و بدین مناسبت با عمر مشورت کرد... عمر ضمن تأیید نظر خلیفه در مورد فضایل علی بن ابی‌طالب (ع)، بیم و نگرانی خود را از این عمل چنین بیان کرد که علی در این کار بسیار محتاط

۱- همان منبع، ص ۱۹۹؛ به نقل از: شیخ علی احمدی میانجی.

۲- اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب (ع)، ص ۱۰۲.

است (در برخورد با مرتدان، بی میل است) و اگر او به جنگ این عده رغبت نکند، در اسلام توقفی پدید می آید که هیچ احدی رغبت نبرد و جنگ با ایشان را نخواهد کرد...

این گفت و گو علاوه بر اینکه بیانگر ترس عمر از عدم به رسمیت شناختن جنگ با مرتدان از سوی علی علیه السلام است، نمایانگر جایگاه فکری و معنوی علی علیه السلام در میان امت اسلامی است که اگر او این نبرد را به رسمیت نشناخته و تأیید نکند، هرگز کسی حاضر به شرکت در این نبرد نخواهد شد؛ لذا با توجه به همین ترس و نگرانی است که ابوبکر در برخورد با علی علیه السلام در این مورد، بسیار محتاطانه وارد عمل شده است.^۱

«البته عمر ترس دیگری نیز داشت و نمی خواست که در حضرموت یمن جبهه دیگری علیه خلافت گشوده شود.

اگر چه علی علیه السلام به جنگ آنها نمی رفت، ولی دستگاه خلافت حتی قبل از خواستن رأی علی علیه السلام از این مسأله ترسیده، عکرمه را فرستادند.»^۲

از این رو می توان گفت:

خلفا نیز در هر شرایطی مایل به اعطای پست و مقام های حکومتی به حضرت امیر علیه السلام نبودند و این عدم تمایل به همکاری مستمر، متقابل بوده است.

۱- همان منبع، ص ۱۰۲.

۲- همان منبع، ص ۱۰۲، پاورقی ۳.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۳۷

به عبارت دیگر، تمام سعی خلفا در این بود که از این گونه موقعیت‌ها تنها جهت تثبیت پایه‌های حکومت خود بهره‌برند؛ در حالی که امیرالمؤمنین (ع) در همکاری‌های خود مسیری مخالف این اهداف را می‌پیمودند.

به هر حال این گونه تلاش‌ها پس از اقدام خلفا به کشورگشایی نیز همچنان ادامه یافت، چراکه:

«خلیفه و یارانش در این برهه حساس نمی‌توانست از نیروی کارآمدی همچون او بی‌نیاز و غافل باشد. نقش تعیین‌کننده او [حضرت علی (ع)] در جنگهای دوران حیات پیامبر (ص) ... از او یک مرد جنگی تمام عیار و بلامنازع ساخته بود که این نکته برای بسیاری از کسانی که او را می‌شناختند و شجاعت‌های وی را از نزدیک ملاحظه کرده بودند، مسأله کم اهمیتی نبود. خلیفه و یارانش نیز از کسانی نبودند که به این امر واقف نباشند و یا نسبت به آن بی‌تفاوتی گزینند.

از یک طرف دیگر، عدم شرکت او در فتوحات و انزوای وی می‌توانست در جامعه سؤال‌انگیز باشد...

لذا خلیفه و یارانش می‌کوشیدند با ورود و شرکت دادن علی (ع) در فتوحات، از یک طرف میدانی برای طرح چنین ابهامی فراهم نساخته و از طرف دیگر، با ورود او به عرصه فتوحات، اعتبار و مشروعیت چنین اقدامی را در اذهان بسیاری از هواخواهان وی و به‌ویژه بنی‌هاشم مستحکم سازند.^۱

۱- همان منبع، ص ۱۰۳.

«علی بن ابی طالب علیه السلام در قبال فتوحات این دوران، تنها همان موضعی را اتخاذ کرد که در دوران خلیفه اول در پیش گرفته بود... خلیفه نمی توانست از راهنماییها و همکاریهای او در این زمینه غافل باشد. او که... می دانست علی علیه السلام به طور مستقیم حاضر به همکاری و شرکت در فتوحات نیست، لاقلاً در تلاش بود تا از مشاورت وی بهره بگیرد و علی علیه السلام نیز از آنجا که نسبت به سرنوشت مسلمانان و اسلام نمی توانست بی تفاوت باشد، تنها در قالب مشورت و ارائه نظرات خویش، آنان را یاری می رسانده است...

به نظر می رسد علی علیه السلام اگر اه داشته است تا به طور مستقیم در این خصوص مسؤولیتی بپذیرد، که ناخود آگاه با این اقدام مؤید خلفا باشد.^۱

همان گونه که ملاحظه می شود سعی دستگاه خلافت بر آن بود تا به هر طریقی، از ارتباط امام علیه السلام با حکومت بهره بگیرد.

حال که همکاری مستقیم امکان پذیر نبود، خلیفه ایجاد یک ارتباط غیر مستقیم (از طریق مشاوره) را دنبال می کرد.

او قبل از این، در زمان خلافت ابوبکر هم این پیشنهاد را مطرح ساخته بود. آن گاه که ابوبکر درباره فرماندهی سپاهیان جهت جنگ با اشعث ابن قیس، با عمر مشورت کرد؛ عمر پس از ابراز نگرانی خود مبنی بر امکان عدم مسئولیت پذیری امیر المؤمنین علیه السلام و بر شمردن آثار سوء آن برای دستگاه خلافت، به ابوبکر پیشنهاد داد:

۱- همان منبع، ص ۱۰۹.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۳۹

«نظر من این است که علی (ع) را در کنارت در مدینه نگهداری؛
چه از او بی‌نیاز نیستی و لازم است در امور مملکت با وی
مشورت کنی.»^۱

به راستی، خلیفه چه نیازی به مشورت با امام (ع) و همراهی با ایشان
داشت؟

چرا عمر نسبت به رعایت آن به خلیفه تذکر می‌داد؟
پاسخ این سؤال را از نگرانی‌های عمر نسبت به ردّ پیشنهاد
فرماندهی سپاه از طرف امیرالمؤمنین (ع) می‌توان دریافت، آن‌گاه که
گفت:

«می‌ترسم علی از جنگ با این قوم خودداری کند و با آنان جهاد
نکند که اگر چنین کرد، هیچ‌کس به طرف آنان حرکت نخواهد
نمود، مگر از روی اکراه و اجبار.»^۲
حال باید پرسید:

چگونه می‌توان جهت القای حُسن روابط میان امام (ع) و خلفا و نیز
اثبات فعال بودن مقام ولایت در زمان حکومت آن دو، ادعا کرد که:
«خلیفه اوّل با اینکه در میدانهای جنگ نیاز فراوان به شجاعت و
دلاوریهای وی داشت، همواره در مدینه منوره پایتخت دولت جدید! از
رأی و حکمت و علم و حسن بصیرت آن حضرت در امور استفاده
می‌کرد.»^۳

۱ - سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (ع)، ص ۱۹۹؛
به نقل از: فتوح ابن اعثم، ج ۱، ص ۷۲.

۲ - همان منبع، ص ۱۹۹؛ به نقل از: فتوح ابن اعثم، ج ۱، ص ۷۲.

۳ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متّقین، ج ۴، ص ۱۷.

آیا در عصر خلفا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) مسئولیت حکومتی واگذار شد؟

پس از این بررسی‌ها، تنها موردی که نیاز به تحلیل و تفسیر دارد، این ادعا است که:

«حضرت علی در طول دوران خلافت حضرت عمر به هنگام خروج خلیفه از مدینه به جانشینی منصوب می‌شده است و اداره امور را به دست می‌گرفته است.»^۱

پاسخ به این شبهه را در دو بخش پی خواهیم گرفت:

بخش الف) تحلیل مسئولیت‌پذیری حضرت علی (علیه السلام) در چند مورد خاص

«براساس منابع اهل سنت، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در طول خلافت عمر بن خطاب، سه بار به جانشینی وی در مدینه و اداره این شهر منصوب شده است... البته به نظر نمی‌رسد که علی (علیه السلام) با توجه به اینکه خلیفه را غاصب حق خویش می‌دانسته و در همه جا بارها افضلیت و حقانیت خویش را بر خلافت تأکید

۱ - محمّد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۰.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۴۱

داشته، پذیرفته باشد تا از سوی همان کسی که حق او را گرفته، به جانشینی وی در ادارهٔ مدینه پردازد.

باید قدری در این گونه روایات احتیاط کرد. مورخان شیعه نیز این مسأله را نقل نکرده‌اند...

البته بیشتر به نظر می‌رسد جانشینی علی (ع) در این دوران، جانشینی قضایی و فتوایی و نه سیاسی و حکومتی بوده...^۱ «کتاب‌های شیعه، این جانشینی علی (ع) را چندان تأیید نمی‌کنند.

به نظر می‌رسد که امام علی (ع) در زمان حکمرانی عمر فقط عهده‌دار امور قضایی و رسیدگی به مشکلات مردم بوده است و هرگز منصب سیاسی و حکومتی را بر عهده نگرفته است.^۲

«اساساً سؤال این است که چرا باید امام علی (ع) جانشینی خلیفه دوم را پذیرفته باشد، مگر نه این است که حضرت برای اصل مسئلهٔ خلافت و حاکمیت وی مشروعیتی قائل نبوده است، پس چرا باید چنین عنوانی را از ناحیه عمر پذیرفته باشد؟

پاسخی که می‌توان داد این است که اگر چنانچه نقل طبری و ابن‌اثیر با عقاید شیعه سازگار باشد، همانگونه که اصل مسئله خلافت عمر از دیدگاه حضرت مشروعیت ندارد، پستهای حساس و کلیدی که به افراد واگذار می‌کند نیز به طریق اولی مشروعیت نخواهد داشت.

۱- اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب (ع)، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۲- یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۲.

پس بنابراین پذیرش چنین مسئولیت‌هایی در واقع زمینه را برای واگذاری آن به افراد غیر صاحب صلاحیت مسدود خواهد کرد، زیرا در صورتی که مناصب به غیر اهلش واگذار شود اقدامی خلاف موازین الهی و ارزشی اسلام صورت گرفته است و علی‌علیه نیک می‌داند در جایی که قدرت دارد و می‌تواند جلوی چنین خلاف‌هایی را بگیرد، باید چنین کند؛ پس حضرت علی‌علیه السلام کسی نیست که موارد مخالفت با شرع را مشاهده کند و آرام بنشیند.^۱

بخش ب) تحلیل مسئولیت‌سپاری به حضرت علی‌علیه السلام در چند مورد خاص

«در این دوره علی‌علیه السلام همچنان از صحنه سیاست و رزم دور بود. وی همان‌طور که در زمامداری ابوبکر مسندی را به عهده نگرفت، در زمان عمر نیز چنین کرد و حتی پیشنهاد فرماندهی سپاه را در حمله به ایران نپذیرفت.

تنها مورد استثناء در این باره این بود که هنگام سفر عمر به فلسطین که وی همه اصحاب عمده پیامبر را برای تأیید مقررات فتح و پیروزی با خود برد، علی‌علیه السلام مسئولیت اداره مدینه را عهده دار شد.

البته شایان ذکر است که عمر به شدت با خروج بنی‌هاشم از مدینه مخالفت به عمل می‌آورد تا بدین ترتیب یا از نفوذ آنها در مناطق دیگر بکاهد و یا از خطر ایجاد تشکلهای مخالف نظامی که از ناحیه آنها احساس می‌کرد جلوگیری کند.^۲

۱ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهما السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا،

ص ۱۰۱.

۲ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی‌علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۴.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۴۳

با تمام این احوال باید از عملکردهای خلیفه دوم تعجب کرد که چگونه از یکسو - بنابر نقل‌های اهل سنت - امیرالمؤمنین (ع) را در سه نوبت به عنوان جانشین خود در مدینه قرار می‌دهد و از سویی دیگر در جریان شورای شش نفره، جایگاه ارزشمندی را برای ایشان تعیین نمی‌کند؟!

به راستی سیاست خلیفه دوم در واگذاری این گونه مسئولیت‌ها به حضرت امیر (ع) چه بود؟

در پایان برای درک عمیق‌تر از نوع روابط حکومتی خلفا با آن حضرت (ع) به یک سند تاریخی دیگر اشاره می‌کنیم:

«چون محمد فرزند ابوبکر در پی نامه‌ای، معاویه را به نافرمانی از امام علی (ع) سخت نکوهش کرد، معاویه در پاسخ به وی نامه‌ای نگاشت که به صراحت در آن می‌گوید آنچه او پیش گرفته است به پیروی از دو زمامدار نخست بوده است.

معاویه می‌نویسد... هرگز این دو نفر او را در کارهای خود شرکت نمی‌دادند و در امور محرمانه، وی را آگاه نمی‌کردند...»^۱

از این نامه می‌توان به روشنی دریافت که خلفا هرگز خواستار همکاری و مشورت با امیرالمؤمنین (ع) نبودند و در مواردی هم که اقدام به برقراری این گونه مناسبات می‌نمودند، اهداف و اغراض خاصی را در نظر می‌پروراندند که (برخلاف انگیزه‌های امام (ع) در قبول این همکاری‌ها) هرگز در جهت حفظ اسلام و وحدت اسلامی نبود.

۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۳۶ - ۱۳۷؛ به نقل از: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱ - ۲۲؛

انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۱ و ص ۳۹۳ - ۳۹۷.

در حالی که ادعا شده است:

«روابط متقابل! علی(ع) و خلفای ثلاثه و سیره و روش آنها! در جهت

حفظ بیضه اسلام و وحدت اسلامی بود.»^۱

سعی ما در این بررسی ها بر آن بود که اهداف و انگیزه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خلفا را در خصوص همکاری های نظامی - دولتی آن حضرت (علیه السلام) با حکومت وقت تبیین و تشریح کنیم؛ تا خواننده گرامی ملاحظه نماید که بین مصلحت سنجی های طرفین این مناسبات، چه اختلافات ریشه ای و ماهوی ای وجود دارد؛ به گونه ای که هرگز نمی توان با استناد به دیدگاه های حضرت امیر (علیه السلام) و جهت گیری های آن حضرت (علیه السلام) در این قبیل موارد، از توجه به سیاست بازی های خلفا غفلت نمود و اظهار داشت:

«تا دوران روی کار آمدن معاویه... با درایت و صبر و تحمل وصی و جانشین رسول خدا(ص)، یعنی امام علی(ع) و مودت و دوستی و مشورت و همکاری متقابل! آن حضرت و خلفای سه گانه قبل از ایشان، روابط و مناسبات میان مسلمین، علیرغم انتقادات و ایراد و اشکالهایی که... از طرف امام علی(ع) ابراز می شد، بر مبنای دیانت و اخلاق و تعهد اسلامی بود.»^۲

آری! دیانت، اخلاق، تعهد اسلامی و تلاش جهت حفظ اسلام و وحدت مسلمین، انگیزه های همکاری های محدود و کنترل شده امام (علیه السلام) با خلفا را تشکیل می دادند، اما آیا مبنای درخواست های حکومت و پیشنهاد های آنها به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز بر همین امور استوار بود؟

۱ - سید احمد موقت: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲ - همو: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۰.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۴۵

تورق صفحات تاریخ حکایت‌گر آن است که:

«حکومت انتظار داشت که امام (ع)، همان طور که بیعت کرده،^۱ دست از ادعای حقانیت خود نیز بردارد و شمشیر به دست برای تحکیم پایه‌های قدرت آنان با مخالفانشان از مرتدان بجنجد.

امام (ع) این درخواست را رد کرد. با چنین موضعی، طبیعی بود که حکومت باید او را در دیدگان مردم تحقیر می‌کرد. این سیاست می‌توانست به انزوای بیشتر آن حضرت بیانجامد.^۲

همچنین:

«از انتقادهای امام (ع) بر خلفا آن است که آنها سعی در خرد کردن شخصیت و منزلت حضرت داشتند؛ شخصیتی که در زمان پیامبر (ص) و بعد از ایشان بالاترین منزلت را نزد مسلمین داشت.^۳»

حال با این وصف چطور می‌توان ادعا نمود:

«آنچه این نگارنده ادعا و اثبات می‌کند این است که روابط حضرت علی (ع) و خلفای ثلاث دوستانه بوده...»^۴

برخی نمونه‌های سیاست تحقیر امیرالمؤمنین (ع) عبارت‌اند از:

۱ - [درباره بیعت، ر.ک: علی ایفاد: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۴، فصل یکم.]

مؤلف کتاب «پس از غروب» می‌نویسد: «هر چند بیعت علی بن ابی‌طالب (ع) با ابوبکر در بسیج لشکر علیه شورشیان مؤثر بود، نباید از نظر دور داشت که انگیزه حکومت ابوبکر در نبرد با شورشیان مورد تأیید حضرت نبود» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۷۱)

۲ - رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۳.

۳ - علی محمد میرجلیلی: امام علی (ع) و زمامداران، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۴ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

«عمر برای شکستن علی علیه السلام، ابن عباس را بزرگ می‌کرد. این یک سیاست بود که ابن عباس حدیث روایت کند و تفسیر بگوید.»^۱
 «عمر در زمانی که شش نفر را برگزید، هر یک از آنان را متهم به صفتی کرد. در این میان، صفتی به امام علیه السلام نسبت داد که بی‌اندازه بی‌پایه بود و در عین حال خرد کننده. عمر امام علیه السلام را متهم کرد که فرد شوخی است.»^۲

در مجموع می‌توان گفت:

«شیخین او را از چشم مردم ساقط کرده و حرمت او را در میان مردم شکسته بودند.»^۳

«جندب بن عبدالله می‌گوید: زمانی پس از بیعت با عثمان به عراق رفتم، در آنجا برای مردم فضایل علی علیه السلام را نقل می‌کردم. بهترین پاسخی که از مردم می‌شنیدم این بود که این حرفها را کنار بگذار، به چیزی فکر کن که نفعی برایت داشته باشد.

من می‌گفتم: این مطالب، چیزهایی است که برای هر دوی ما سودمند است، اما طرف برمی‌خاست و می‌رفت.»^۴

«درست به دلیل همین فراموشی امام علیه السلام در جامعه مسلمانان بود که آن حضرت در دوره خلافت، می‌کوشید تا از هر فرصتی برای معرفی خود و تلاشهایش برای اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم سخن بگوید.»^۵

۱ - علامه عسکری: سقیفه، ص ۷۳.

۲ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۴.

۳ - همان منبع، ص ۱۵.

۴ - همان منبع، ص ۱۴ - ۱۵.

۵ - همان منبع، ص ۱۶.

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به فتوحاتِ عصر خلفا نظر مساعد داشتند؟

همان طور که می دانید یکی از وقایع تاریخی که در ابعاد گوناگون مورد توجه برخی از نظریه پردازان وحدت اسلامی قرار گرفته، فتوحات اسلامی در عصر خلفا (به ویژه فتوحات خلیفه دوم) می باشد. چنانچه اظهار شده:

«متأسفانه یکی از اشکالات ما این است که اصلاً برای فتوحات اسلامی ارزش قائل نیستیم... ببینید علی چقدر از این جنگ ها حمایت می کرد.»^۱

جهت بررسی این ادعا شما را به مطالعه تحلیل های استاد ارجمند علامه جعفر مرتضی عاملی در ترجمه کتاب او به نام «تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام» (ویرایش دوم)، صفحات

۱ - محمّد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۳۴.

۱۷۰-۲۰۰ دعوت می‌نماییم که در اصل، جهت نقض شبهه شرکت حسنین علیه السلام در فتوحات دوران خلفا تدوین یافته است.^۱

اما آنچه در این بخش متذکر می‌گردیم، بررسی و نقد مستند ساختن این قبیل فتوحات به همیاری و همکاری امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش در امور حکومتی خلفا است که همانند اصل شبهه مشارکت، سعی در یکی ساختن اهداف و انگیزه‌های طرفین این مناسبات دارد؛ چنانچه ابراز شده:

«اگر این وحدت و آرامش از ناحیه آن حضرت حفظ نمی‌شد و آن رفیق و مسالمت و تفاهم و همسازگری و همیاری و همکاری در امور مسلمین میان خلفای راشدین نبود، محال بود آن همه فتوحات در مدتی بسیار کوتاه نصیب مسلمانان گردد.»^۲

در حالی که نباید از خاطر بُرد که در تمام این گونه امور، میان انگیزه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و سیاست‌های نظام خلافت شکافی عمیق وجود دارد که همگون دانستن و متقابل تلقی کردن آن‌ها، یکی از آشکارترین خطاها در تحلیل و تفسیر مواضع امام علی علیه السلام می‌باشد.

«ما عقیده داریم که پیشوایان حق، شرکت در این فتوحات و حتی خود آن را به مصلحت اسلام و مسلمانان نمی‌دیدند...

اثمه - بدون شک - میل داشتند که دامنه نفوذ اسلام گسترش یابد و اسلام در سراسر گیتی منتشر شود، اما آنطور که نصوص تاریخی بیان می‌کند، راه و روشی را که خلفا برای انجام آن در

۱ - همانند این ادعا که: «فرزند برومندش امام مجتبی علیه السلام را نیز در زمره فرماندهان ارتش اسلام به مناطق جنگی اعزام می‌فرمود.» (زین العابدین قربانی: علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، ص ۸۸)

۲ - سید احمد موقفی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۷.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۴۹

پیش گرفته بودند، اشتباه و خطرناک می دانستند.^۱
 «بر این اساس اگر هم ما اصل فتوحات و عملیات نظامی خلفا را بپذیریم، این واقعیت را نمی توانیم انکار کنیم که بسیاری از شیوه های کارگزاران خلفا نه تنها با اصول اخلاقی جنگاوران غیرتمند مسلمان زمان رسول الله (ص) منطبق نبوده است، بلکه در برخی موارد نیز مغایرت داشته است، لذا با این وضع، موضع امام علی (ع) و به تبع آن حسنین (ع) در برابر این فتوحات مشخص است... پر واضح است که وقتی امام علی و حسنین (ع)، اصل مسئله خلافت خلفا را قبول نداشته باشند، بطریق اولی، سیاست و حکومت و جنگهای آنان را هم قبول نخواهد داشت.»^۲

لذا هر چند:

«آنان می خواستند علی (ع) با آنها همراه باشد، خود حضرت از آن امتناع می ورزید.»^۳
 بنابراین نه تنها هیچ اقدام ابتدایی درباره فتوحات از جانب آن حضرت (ع) صورت نپذیرفت؛ بلکه،
 «ما در منابع تاریخی شیعه موردی را سراغ نداریم که حاکی از حضور عینی و فیزیکی امام علی (ع) و حسنین (ع) در فتوحات

۱ - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (ع)، ص ۱۹۳-۱۹۴.

۲ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین (ع) در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۵۸-۵۹.

۳ - سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (ع)، ص ۱۹۷.

خلفا باشد، بلکه در تاریخ اهل سنت نیز نقلی که بیانگر شرکت مستقیم امام علی (علیه السلام) در جنگهای خلفا باشد، نیست.^۱

«ما ضمن اینکه حضور آن بزرگواران در فتوحات خلفا را انکار می‌کنیم، حداکثر نقشی که برای ایشان قائلیم، نقش مشاورانه آنان است (آن هم بدان دلیل که در صد اشتباه خلفا و یارانشان را کاهش داده باشند) و معتقدیم ابداً قوی و یا فعلی از ناحیه ایشان صادر نشده است که مؤید سیاست و حکومتشان باشد.»^۲

هر چند که ادعا شده:

«پر واضح است که اگر حضرت علی نسبت به حضرت عمر سوءنیتی می‌داشت یا قلباً از او ناراضی بود و او را غاصب حق خود می‌دانست، همواره منتظر فرصتی برای اعاده حق خود می‌شد و برای از بین بردن غاصب حق خود... او را راهنمایی می‌کرد که شخصاً به میدان نبرد برود و در آن جا کشته شود.»^۳

«یکی از روشن‌ترین دلایل اخلاص و صداقت علی با ابوبکر... و حمایت از خلافت... موضع او در مورد خروج ابوبکر... و به عهده گرفتن فرماندهی سپاه اسلام بود... اگر حضرت علی خدای ناکرده از حضرت ابوبکر دل خوشی نداشت و با اکراه بیعت کرده بود یا از در تقیه وارد شده بود، این یک فرصت طلایی بود که به نفع وی می‌انجامید و نباید از رفتن او به میدان نبرد ممانعت می‌کرد.»^۴

۱ - عبدالله خاتلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین (علیهم السلام) در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۱۲۴.

۲ - همان منبع، ص ۱۳۰.

۳ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

۴ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱ و ص ۱۲.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۵۱

از این رو می توان گفت:

تنها زمانی که خلفا آغاز به کشورگشایی کردند و در ضمن این لشکرکشی های نظامی، حوادثی پیش آمده که دخالت امیرالمؤمنین (ع) - آن هم تنها در حد مشاوره - مانع قتل و غارت بیشتر و یا حافظ اساس اسلام و مسلمین بود، شاهد انجام اقداماتی از جانب آن حضرت (ع) می باشیم؛ در حالی که انگیزه خلفا از این فتوحات و تلاش آن ها برای جلب نظر امام (ع) به آن، با انگیزه های آن حضرت (ع) کاملاً متفاوت می باشد.

در این جا به یکی از این اهداف سیاسی اشاره می کنیم:

«راه اندازی جبهه های جنگ با نام جهاد در راه خدا، بهترین وسیله برای جلوگیری از اختلافات داخلی و مخالفت های اصولی بود. در آن موقعیت اگر کسی می خواست برای ارجمندترین حق پایمال شده خود، دادخواهی کند، هر چند شریف ترین مردم باشد، فردی دنیا دوست یا ریاست طلب معرفی می شد.

بنابراین، آن دوره برای حکومتیان بهترین زمان برای نیل به اهداف سیاسی و تثبیت موقعیت شناخته می شد.»^۱

۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۹۳ - ۲۹۴.

آیا یاران امیرالمؤمنین (ع) در حکومت خلفا حضور فعال داشتند؟

یکی دیگر از شبهاتی که در استمرار تحلیل‌های ناسره از مشارکت و همکاری‌های امیرالمؤمنین (ع) با خلفا و شرکت ایشان در امور حکومتی مطرح می‌باشد، همانند سازی میان عملکرد صحابه و یاران خاص امام (ع) با مواضع خود آن حضرت (ع) در ارتباط با خلفا می‌باشد؛ به گونه‌ای که در نهایت، این بزرگان را تحت فرمان خلیفه قرار می‌دهد؛ چنانچه ابراز شده:

«صحابه و یاران خاص علی (ع) در این خصوص در رفتار و گفتار از مولای خود پیروی می‌کردند، و مانند او با خلفای پیش از او چه در هنگام خلافت آنان و چه پس از آن رفتار می‌کردند. از سوی خلیفه دوم، سلمان فارسی به استانداری مداین و عمار یاسر به حکومت کوفه و دیگران به فرمان خلیفه! به میدان‌های جنگ می‌روند...»^۱

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰،

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۵۳

جهت آشنایی با دلایل شرکت یاران امیرالمؤمنین (ع) در حکومت خلفا، شما را به مطالعه بررسی و تحلیل های استاد ارجمند سید جعفر مرتضی عاملی، مندرج در ترجمه کتاب وی به نام «سلمان فارسی» (چاپ جدید^۱، صفحات ۶۷-۷۶) دعوت نموده و در این بخش تنها به ذکر برخی نکات دیگر اکتفا می کنیم.

نکته اول این که تمام تحلیل هایی که در خصوص انگیزه امیرالمؤمنین (ع) نسبت به قبول این مشارکت ها به اثبات رسید، عیناً برای یاران آن حضرت (ع) نیز صادق است؛ یعنی حضور غیررسمی و محتاطانه در صحنه به جهت حفظ دین؛ با این تفاوت که:

«علی (ع) در عمل نیز همین روش را دارد. از طرفی شخصاً هیچ پستی را از هیچ یک از خلفا نمی پذیرد، نه فرماندهی جنگ و نه حکومت یک استان و نه اماره الحاج و نه یک چیز دیگر از این قبیل را.

زیرا قبول یکی از این پست ها به معنی صرف نظر کردن او از حق مسلم خویش است و به عبارت دیگر کاری بیش از همکاری و همگامی و حفظ وحدت اسلامی است.

اما در عین حال که خود پستی نمی پذیرفت، مانع نزدیکان و خویشاوندان و یارانش در قبول آن پستها نمی گشت، زیرا قبول آنها صرفاً همکاری و همگامی است و به هیچ وجه امضای خلافت تلقی نمی شود.»^۲

۱- این کتاب در سال ۱۳۸۲ توسط شرکت چاپ و نشر بین الملل تجدید چاپ شده است.

۲- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۲۰-۲۱.

«نکته مهم دیگری که در این مبحث باید بدان پرداخت، عدم تمایل دستگاه خلافت برای بهره‌گیری تام از یاران و پیروان علی علیه السلام در مسائل حکومتی جز در موارد معدود است. در این دوران، از یاران علی علیه السلام - از صحابه بزرگ - در کارهای سیاسی و حکومتی کمتر بهره گرفته شده است.

خلیفه اول علت و انگیزه این عمل را اغلب به کار نیالودن آنان ذکر کرده است... خلیفه دوم نیز انگیزه خود از عدم استفاده از یاران علی علیه السلام و اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله را جلوگیری از خروج صحابه از مدینه ذکر می‌کرد...

شاید خلیفه از این موضوع نگرانی و هراس داشته که ایشان از مدینه خارج شده، کم‌کم محور مستقلی شوند، آن‌گاه تسلط بر آنان دیگر ممکن نباشد و بدیهی است، این امر می‌توانست در دسر فراوانی برای خلیفه فراهم آورد.^۱

همچنین «در دوره هر سه زمامدار، هیچ یک از بنی‌هاشم به کاری گماشته نشد.»^۲

بنابراین زمانی می‌توان در این گونه موارد، از همکاری متقابل سخن گفت که تمایل به تشریک مساعی در هر دو طرف مشاهده گردد. در غیر این صورت، باید به دنبال کشف سیاست‌های پنهان خلفا در این قبیل موارد بود.

«ابن شهر آشوب در این باره می‌گوید: عمر، سلمان را به عنوان

۱ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۱۸.

۲ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۲.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) با خلفا * ۱۵۵

امیر به مدائن فرستاد. هدف او این بود که سلمان مرتکب اشتباهی شود و آن را دستاویزی برای کوبیدن او قرار دهد. اما سلمان پیش از اجازه گرفتن از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آن را نپذیرفت.

او به مدائن رفت و تا زمانی که در قید حیات بود، در آنجا ماند. در عبایی هیزم جمع می‌کرد که نصف آن زیراندازش بود و نصف دیگر روانداز او.^۱

با توجه به این نوع عملکرد فریبنده و سیاسی دستگاه حکومت می‌توان گفت:

«در مورد اینکه بعضی از بزرگان و مخلصین صحابه در این فتوحات شرکت داشته‌اند باید متذکر شد که ظاهراً از حقیقت امر غافل بوده‌اند و منظورشان خدمت به دین خدا و یاری اسلام و مسلمین بوده است و از طرفی آن طور که برمی‌آید، از نظر پیشوایان معصوم درباره این فتوحات بی‌اطلاع بوده‌اند، زیرا همان‌طور که دیدیم آشکارا تلاش می‌شد تا مردم نظر علی (علیه السلام) را در این باره ندانند و چه بسا که هیأت حاکمه آنان را با اعمال فشار در چنین کارهای مهمی اعزام می‌کردند.»^۲

همچنین:

«لازم به ذکر است که حضور یاران و پیروان علی (علیه السلام) در فتوحات، نه به منزله تأیید حکومت و خلافت، بلکه به علت

۱ - سید جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص ۸۵؛ به نقل از: الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۵.

۲ - همان منبع، ص ۲۰۰.

تمایل و علاقه آنان جهت گسترش و اعتلای اسلام در خارج از مرزها است. ایشان، خالصانه، نه برای سرازیر ساختن غنایم و به دست آوردن زمینها و اقطاع^۱، بلکه تنها برای رضای خدا و اعتلای اسلام، در این فتوحات شرکت جستند.^۲

«تردیدی نیست که علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فرزندان او در هیچ یک از این کشورگشاییها شرکت نجسته‌اند و مردم نیز می‌دانستند که با توجه به سابقه دلاوری و شهامت آن جناب، این سیاست نه به دلیل انزوا و بی‌تفاوتی ایشان پیش گرفته شده است و نه به موجب ترس از مرگ.

تنها علت آن بود که وی نمی‌خواست خود را در خدمت کسانی قرار دهد که آنان را غصب کننده حق خود می‌دانست. این همکاری، دور از شأن او و تأیید کننده سیاست خلیفه و انمود می‌شد و به رفتار خلیفه و سپاهیان او در این جنگها اعتبار و مشروعیت می‌بخشید.

جز اینها، اطلاع ایشان از انگیزه این کشورگشاییها مانع از آن بود که وی بدین آسانی، در آن نبردها شرکت جوید. آنچه برای امام علی (علیه السلام) روا بود و از آن جلوگیری نمی‌کرد، شرکت یاران و پیروانش در آن نبردها بود. حضور آنان... از رخ دادن بسیاری رفتارهای غیر اسلامی سربازان جلوگیری می‌کرد.^۳

۱ - [اقطاع به معنای قطعه زمینی است که در قدیم از طرف پادشاه به کسی واگذار می‌شد تا فرد از درآمد آن امرار معاش کند.]

۲ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۱۱۶.

۳ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۹۰.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۵۷

نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی کلی درباره حضور برخی یاران خاص امیرالمؤمنین (ع) در فتوحات می‌توان گفت:

۱-

برخی از این بزرگان جهت کاستن از عمق فجایی که در این کشورگشایی‌ها رخ داد و به دنبال دست‌یابی به اهداف و مقاصدی که از سوی امامشان ترسیم شده بود؛ عازم این فتوحات شدند.

۲-

برخی دیگر از این بزرگان تحت فشار دستگاه خلافت و در راستای اهداف مرموزی که خلفا از فرستادن این افراد به جبهه‌های نبرد دنبال می‌کردند؛ به اجبار عازم این فتوحات شده و در واقع تبعید گردیدند. تبعیدیانی که امید می‌رفت هرگز از کارزار نبرد زنده بازنگردند.

۳-

دست خیانتگر تحریف‌گران و وارونه‌نویسانِ حقایق تاریخی جهت خارج ساختن حکومت خلفا از حصار غصب و مشروعیت بخشیدن به نظام خلافت سقیفه‌ای، نام این افراد را به فهرست لشکریان خلفا اضافه کرده است.

با توجه به این که عمده فهرست‌هایی که در این باب به رُخ کشیده می‌شود برگرفته از منابع سنّیان است، شاید این تحلیل، از همه تحلیل‌ها به واقع نزدیک‌تر باشد.

شبهه مندرج در فصلنامه هفت آسمان^۱ و پاسخ بدان

این شبهه که با استناد به مواردی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین (ع) و نیز ارائه تحلیل های ناسرّیه از مشارکت حضرت امیر (ع) و یارانش در حکومت خلفا، سعی دارد تا به دفاع از فتوحات صورت گرفته در عصر خلفا پردازد، چنین آغاز می شود:

«ما بررسی کوتاه خود را از جنگ های دوران خلفا با سه پرسش در این باره انجام می دهیم:

پرسش یکم: شما با این دیدگاه، کمک های علی (ع) به خلفا در انبوهی از رخدادها، و راهنمایی های سرنوشت ساز او به آنان در هنگامه های بحرانی - به ویژه در چند جنگ مهم که اکنون مورد کاوش ماست - را و نیز شرکت حسنین (ع) و چند تن از خوب ترین اصحاب رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در برخی از جنگ های خلفا را و نیز مسئولیت پذیری اینان در حکومت خلفا را چگونه توجیه می کنید؟»^۲

در ادامه این پرسش، سه نمونه از سوی نویسنده آن مطرح می شود که یکی مربوط به مشاوره ابوبکر در سال اول خلافت خود با امیرالمؤمنین (ع) درباره جنگ با مردم کُنده است.

آن حضرت (ع) در این مورد ابوبکر را از این کار باز داشته و فرمودند بهتر است دیگران را بفرستد و خود در مدینه بماند. دو مورد دیگر هم مربوط به مشاوره عمر با آن حضرت (ع) در جنگ با رومیان و ایرانیان است که امام (ع) خلیفه را از حضور مستقیم در این جنگ ها پرهیز

۱ - از آن جایی که پاسخ گویی به این شبهه نیازمند مقدّماتی است که در فصل دوم و سوم این نوشتار بدان ها پرداختیم، شایسته است که خواننده گرامی مبانی مطرح شده در این دو فصل را هنگام مطالعه پاسخ ما به این شبهه به یاد داشته باشد.

۲ - سید محمد رضا طباطبائی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۵.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۵۹

دادند. سپس مؤلف مقاله از این چند نمونه - که تنها منحصر به همین موارد هم می باشد^۱ - چنین نتیجه می گیرد:

«خدا را، آیا اگر علی (ع) دیدگاه شما... را درباره جنگ های خلفا داشت، نمی توانست از ارائه رهنمودهای سودبخش و سرنوشت ساز، خودداری ورزد؟! آیا او ناچار به گفتن بود، آن هم گفتار خوب و سازنده؟»^۲

مؤلف مقاله در ادامه پرسش یکم به نمونه های دیگری درباره رایزنی خلفا با حضرت امیرالمؤمنین (ع) اشاره کرده و می افزاید:

«امیرالمؤمنین (ع) بارها! به هنگام نبود عمر در مدینه - که به بازدید جبهه های جنگ می رفت و یک بار نیز برای امضای عهدنامه با مردم بیت المقدس به آن سرزمین رفت - جانشینی او را در مدینه پذیرفت.»^۳ وی در ادامه این سه مورد منحصر به فرد (که نمی دانیم چرا عوام فریبانه از آن به «بارها» تعبیر می کند) به مواردی که دلالت بر شرکت یاران امام (ع) در فتوحات دارند، اشاره نموده و نتیجه می گیرد: «راستی با این نمونه ها... همچنان باید بر این ایده پای فشرده که جنگ های خلفا، گونه ای سرگرمی برای مردم بوده است و سد و مانع، در راه انتشار اسلام؟!

آیا پذیرفتنی است که درباره همکاری بزرگمردانی چون سلمان و عمار و حجر بن عدی و عدی بن حاتم و دیگران، گفته شود که اینان به حقایق امور و به رأی ائمه (ع) آگاه نبوده اند؟»^۴

۱- ر.ک: جدول مندرج در فصل دوم.

۲- همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۶.

۳- همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۸.

۴- همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۹.

وی در ادامه نوشتار خود و متأثر از آنچه بدان‌ها اشاره شد، نتیجه می‌گیرد:

«ائمه اهل البيت (ع) به جنگ‌های خارجی مسلمین - به صورت کلی - به دید مثبت می‌نگریسته‌اند. برخی از پشتمانه‌های این برداشت دلایلی است که در زیر می‌آوریم:

(الف)

دلوایسی‌های امیرالمؤمنین (ع) درباره جنگ‌های مسلمانان در روزگار خلفا و دلبستگی وی به پیروزی آنان در آن جنگ‌ها و نیز گره‌گشایی‌های او از کار خلفا که زمامدار جنگ‌ها نیز بوده‌اند.

(ب)

شرکت حسنین (ع) در برخی از جنگ‌ها.

(ج)

شرکت برخی از اصحاب بلند آوازه رسول اکرم و ائمه (ع) چونان سلمان و عمار و حُجربن عدی در فتوحات و اداره مناطق فتح شده که بی‌تردید این اقدام از چنین نخبگانی، بدون موافقت امام معصوم (ع) نبوده است...^۱»^۲

با توجه به نقل‌هایی که ارائه گردید، عمده دلایل ابراز کنندۀ آن‌ها در دفاع از فتوحات عصر خلفا و این ادعا که ائمه علیهم‌السلام به جنگ‌های خارجی مسلمین به دید مثبت می‌نگریسته‌اند، عبارت‌اند از:

ردیف ۱ - کمک‌های حضرت علی علیه‌السلام به خلفا در انبوهی از رخدادها و گره‌گشایی از کار خلفایی که زمامدار جنگ‌ها نیز بوده‌اند!

۱ - [دلایل مؤلف ادامه دارد]

۲ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱،

ص ۲۳۱-۲۳۲.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۶۱

ردیف ۲- مشاوره و راهنمایی‌های سرنوشت ساز حضرت علی (ع) به خلفا در هنگامه‌های بحرانی به ویژه چند جنگ مهم و عدم خودداری آن حضرت (ع) از ارائه رهنمودهای سودبخش و سرنوشت ساز و ابراز گفتار خوب و سازنده!

ردیف ۳- دلواپسی‌های حضرت علی (ع) درباره جنگ‌های مسلمانان در روزگار خلفا و دلبستگی وی به پیروزی آنان در آن جنگ‌ها!

ردیف ۴- بارها جانشینی حضرت علی (ع) به جای عمر در مدینه، آن هم در زمان فتوحات!

ردیف ۵- شرکت حسنین (ع) در برخی از جنگ‌های خلفا!

ردیف ۶- شرکت یاران حضرت علی (ع) در برخی از جنگ‌های خلفا با مفروض دانستن اطلاع آنان از نظر امام معصوم (ع)!

ردیف ۷- مسئولیت‌پذیری یاران حضرت علی (ع) در حکومت خلفا و شرکت در اداره مناطق فتح شده، آن هم با موافقت امام معصوم (ع)!

نقد و بررسی نگاه مثبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فتوحات^۱

یک مرور اجمالی بر مباحثی که تاکنون درباره آن سخن گفتیم، ضعف استدلال‌ها و بی‌ارتباط بودن آن‌ها با ادعای: «مثبت بودن نگاه ائمه (علیهم‌السلام) به فتوحات»! را به روشنی به اثبات می‌رساند. زیرا این گونه نتیجه‌گیری‌ها مبتنی بر مقدماتی است که همه آن‌ها را در بخش‌های پیشین این نوشتار مورد نقد و نقض قرار دادیم. اگر نتایج به دست آمده دربارهٔ ارائه مشاوره به خلفا از سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به خاطر بیاورید و بررسی‌های آماری در این باره را دوباره مرور نمایید؛ به روشنی به مغالطه استنادکنندگان به مشاوره خلفا با آن حضرت (علیه السلام) پی خواهید بُرد. چرا که آمار و ارقام نشان می‌دهد که تحلیل این قبیل نویسندگان از مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تنها مبتنی بر ساخته‌های فکری آنان بوده و ربطی به واقعیات تاریخی ندارد.

۱- نقد و بررسی ردیف ۱- ۴ شیعه.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۶۳

همچنین استناد به این گونه راهنمایی‌ها (که حکمت‌های آن را بر شمردیم) و ارتباط دادن آن با فتوحات، آن هم تنها به این دلیل که طرف این مشاوره‌ها، هم زمان زمامدار جنگ‌ها نیز بوده است، کاملاً نامربوط و غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

زیرا اگر قرار باشد که ارائه مشاوره به خلفا دلیلی برای دید مثبت امیرالمؤمنین (ع) به اموری محسوب شود که خلفا در حین وقوع مشاوره زمامدار آن نیز بوده‌اند، قبل از هر چیز شامل غصب مقام خلافت آن حضرت (ع) می‌گردد، زیرا خلفا در لحظه انجام مشاوره زمامدار خلافت نیز بوده‌اند؟!

همچنین در همین بررسی‌ها دریافتیم که مشاوره‌های نظامی آن حضرت (ع) با خلفا، تنها محدود به ۳ مورد بوده و از دقت در محتوای آن، علت ارائه این مشورت‌ها هم به خوبی آشکار می‌گردد و ثابت می‌شود که هیچ ربطی به شخص خلیفه یا اصل فتوحات نداشته است. آن‌چه در این گونه موارد برای امیرالمؤمنین (ع) مهم بوده است جلوگیری از وقوع اشتباهاتی در این جنگ‌ها است که می‌توانسته به محو و نابودی کامل اسلام و غلبه کفار بر مسلمین منتهی گردد.

لذا در این قبیل رایزنی‌ها، به هیچ روی شخص خلیفه و یا فلسفه فتوحات مد نظر آن حضرت (ع) نبوده است که بخواهیم از آن‌ها «دید مثبت ائمه (ع) نسبت به فتوحات» را نتیجه بگیریم.

بدیهی است در شرایطی که حفظ اسلام و جلوگیری از نابودی ظاهری و کامل آن توسط کفار، با موضع‌گیری و عملکرد خلیفه در جنگ‌ها ارتباط مستقیم و ناگسستنی پیدا می‌کند، حضرت علی (ع) در

این امور مداخله خواهند فرمود؛ اما از یاد نبریم که امیرالمؤمنین علیه السلام در شرایطی به ارائه گفتار خوب و سازنده درباره فتوحات می پردازند که خلیفه مصمم به انجام لشکرکشی گردیده و در واقع بدون مشورت و خودسرانه، به اقدام نظامی دست زده است.

بدیهی است در چنین شرایطی که امکان جلوگیری از لشکرکشی وجود ندارد، حکیمانه است که در برخی اقدامات، اصلاحاتی صورت پذیرد؛ تا آن چه قرار است اتفاق بیافتد و گریزی از وقوع آن نیست، در نهایت به یک خطر و ضرر عظیم و بنیان افکن برای اسلام و مسلمین تبدیل نشود.

دلوپسی های حضرت امیر علیه السلام تنها به همین معنا است و هرگز دلیلی بر تأیید فتوحات محسوب نمی گردد.

به عبارت دیگر، آن گاه که تصمیم گیری های نابخردانه خلفا در مسائل نظامی موجب می شده تا جان خلیفه با حفظ اسلام گره بخورد، جهت مصون نگهداشتن اسلام از خطر محو و نابودی توسط کفار، چاره ای جز ارائه رهنمودهایی سود بخش و سرنوشت ساز به خلیفه در این موضوع نبوده است. در مقابل آن جا هم که بقای خلیفه و حیات او با بازگشت امت اسلام به دوران شرک و بت پرستی عجین گشته، امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ ارزشی برای جان خلیفه قائل نبوده اند؛ چنان که آن حضرت علیه السلام در پاسخ به نظر سنجی خلیفه دوم در این باره فرمودند: اگر خلیفه توبه نکند و از بازگرداندن مردم به دوره جاهلیت منصرف نشود، سرش را از تن جدا خواهم نمود.^۱

۱- ر.ک: نجم الدین عسکری: علی و الخلفاء، ص ۱۲۰؛ به نقل از: مناقب خوارزمی، ص ۵۹.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۶۵

جمع میان این دو برخورد و موضع‌گیری‌های متفاوت امیرالمؤمنین (ع) در این دو مورد نشان می‌دهد که در شرایط عادی، جان خلیفه به تنهایی و تا آن زمان که با حفظ اسلام گره نخورده باشد، نه تنها هیچ اهمیتی برای آن حضرت (ع) ندارد، بلکه برعکس، اگر موجبات ایجاد شرک و بت پرستی یعنی نابودی اسلام را در جامعه فراهم آورد، بی‌ارزش و ستاندنی نیز خواهد شد.

لذا رایزنی‌های نظامی امام (ع) در دوران خلفا، نه دلیلی بر حسن روابط متقابل بوده و نه تأییدی بر عملکردهای نظامی آنان به شمار می‌آید؛ چه رسد به آن که بخواهیم آن را کوششی جهت تحکیم مبانی قدرت و حکومت خلیفه تلقی کنیم.

چنانچه ابراز شده:

«استنباط درست! از موضعی که حضرت علی (ع) در مدت ۲۵ سال خلافت خلفای ثلاث و نیز دوران نزدیک به ۵ سال حکومت خودش داشت، به وضوح و بدون کمترین تردید و شبهه‌ای نشان می‌دهد که آن حضرت (ع)... از هیچ‌گونه کوششی برای تحکیم مبانی قدرت و حاکم مسلمین دریغ نمی‌ورزید...»^۱

به هر حال دوباره یادآور می‌شویم که اگر حضرت امیر (ع) نسبت به فتوحات نظر مثبتی داشتند و آن را جهاد در راه خدا می‌دانستند، پس چرا از شرکت مستقیم در آن‌ها خودداری فرمودند و بلکه فراتر از آن، چرا پیشنهاد فرماندهی نظامی در این جنگ‌ها را با قاطعیت کامل رد نمودند؟

۱ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

اما در مورد ادعای عوام فریبانه «بارها»! جانشینی حضرت علی (علیه السلام) به جای عمر در مدینه که (با توجه به تقارن آن با ایام فتوحات) دلیلی بر دید مثبت ائمه (علیهم السلام) نسبت به فتوحات تلقی شده است، کافی است شواهد تاریخی و تحلیل های ارائه شده در این زمینه را دوباره به یاد آوریم تا میزان صحت و اعتبار علمی سخنان نویسنده مقاله معلوم گردد.

شرکت حسنین علیه السلام در فتوحات خلفا^۱

درباره شرکت حسنین علیه السلام در فتوحات خلفا، علامه جعفر مرتضی در کتاب خود که به نام «تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ویرایش جدید» ترجمه گردیده بحث مبسوطی را ارائه داده‌اند. ضمن تأکید بر لزوم مطالعه دیدگاه‌های استاد، توجه شما را به نقدهای دیگری در این زمینه جلب می‌نمایم:

مقدمه

«قبل از ورود به اصل بحث (سیاست حسنین علیه السلام در ارتباط با حکومت و فتوحات خلفا) در این خصوص، باید به چند نکته توجه کرد:

۱ - هیچ محقق حقی ندارد که قبل از تطبیق منابع و متون تاریخی چیزی را بپذیرد و یا انکار کند، زیرا پرواضح است که

۱ - بررسی ردیف ۵ شبهه.

برخی از کتب تحت تأثیر عامل قدرت یا عامل تعصب (که نتیجه هر دو جعل و تحریف و افتراست) نگارش یافته است و از این جهت ابداً نباید آنها را سند قرار داد، این نه سخنی است که فقط اعتقاد ما باشد، بلکه می‌نگریم که شیخ شلتوت مفتی اخیر مصر و رئیس اسبقی «جامع الازهر» که خود با نوع مؤلفان ملل و نحل هم مذهب است، چنین می‌گوید:

بیشتر کسانی که درباره فرق و مذاهب اسلامی کتاب نوشته‌اند تحت تأثیر روح پلید تعصب بوده‌اند. از این رو، تألیفشان همواره آتش دشمنی و کینه را در میان فرزندان یک امت، دامن زده است. هر یک از این ملل و نحل نویسان، تنها و تنها از یک زاویه، به مخالفان خویش می‌نگریسته‌اند: رأی مذهب مخالف را سخیف شمردن و عقیده طرف مقابل را به سفاهت منسوب داشتن، آن هم با اسلوبی که شر و زیانش بسی بیشتر است تا خیر و سودش، از این جهت است که هر کس که اهل انصاف باشد، نباید از روی این کتابها، درباره مذاهب اسلامی اظهار نظر کند، بلکه باید درباره هر فرقه‌ای به کتابها و مأخذ مخصوص آن فرقه رجوع کند، تا بدینوسیله به حق نزدیک شود و از خطا دور ماند.^۱ بنابراین، جای تأسف است در دانشگاه‌های ما نیز این کتب را مستند قرار می‌دهند و معلومات خود را از آنها می‌گیرند و به شاگردان (جوانان سرزمینهایی که باید حقیقت تشیع را نیک فراگیرند) می‌آموزند، بی‌داشتن تخصص و

۱ - به نقل از: اسد حیدر: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۶، ص ۳۹۱ - ۳۹۲.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۶۹

بی‌مراجعه به مأخذی که به نقد اینگونه کتب پرداخته‌اند، مانند جلد سوم الغدير.

۲- اصولاً باید به این نکته توجه داشت که اقوال تاریخی مانند مواد خامی هستند که در دسترس ما قرار گرفته است و مورخ در این راستا بیش از یک عنصر اطلاع رسان و وظیفه دیگری ندارد، آنچه مهم است عقل ماست که در هنگام خردورزی و انجام عملیات یا کنار یکدیگر قرار دادن منابع و متون تاریخی و تدوین آن می‌تواند به صحت و سقم قضیه‌ای پی ببرد.^۱»^۲

نقد و بررسی

همان‌طور که می‌دانید، در منابع شیعه و سنی هیچ گزارشی مبنی بر شرکت امیرالمؤمنین (ع) در فتوحات خلفا وجود ندارد؛ همچنین هیچ منبع شیعه‌ای از شرکت حسنین (ع) در کشورگشایی‌های عصر خلفا سخن نگفته است که این، خود محل تأمل و دقت می‌باشد.

اما برخی از مورّخین اهل سنت از حضور امام حسن و امام حسین (ع) در این فتوحات خبر داده‌اند که به تدریج موجب شهرت یافتن این مسأله و در نتیجه راه یافتن گزارش‌های آنان در آثار مورّخان معاصر شیعه^۳ و حتی برخی از علما و فقها^۴ گردیده است.

۱- و نیز اگر چنانچه تحلیلی هم انجام داد، در صورتیکه تحلیلش با موازین عقلی و علمی سازگار نباشد، ملزم به پذیرش آن نخواهیم بود.

۲- عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین (ع) در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۱۲۱-۱۲۲.

۳- ر.ک: باقر شریف القرشی: حياة الامام الحسن بن علی (ع)، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۲؛ هاشم معروف حسینی: سيرة الائمة الاثني عشر، ج ۱، ص ۴۸۲-۴۸۳ و ج ۲، ص ۱۵-۱۶.

از آن جایی که بسیاری از نویسندگان اهل سنت - همانند ابن اثیر و ابن کثیر - به نقل طبری (متوفی ۳۱۰) در این باره استناد کرده و گزارش‌هایی شبیه به عبارات طبری را در آثار خود به ثبت رسانده‌اند؛ در این نوشتار تنها به بررسی و نقد همین مأخذ اکتفا می‌کنیم. طبری در کتاب تاریخش به نام «تاریخ الامم و الملوک» در این باره می‌نویسد:

«در سال سی‌ام سعید بن عاص با تنی چند از صحابه هم‌چون حسن، حسین و... به همراه سپاهی از کوفه به قصد خراسان به راه افتادند...»^۱ خبر فوق که نقل اول طبری می‌باشد؛ گذشته از ضعف‌هایی که در سلسله روایان خود دارد^۲، حاوی نکته دیگری است که پذیرش حضور حسین (علیه السلام) در آن فتوحات را سخت دچار مشکل می‌گرداند. طبری در ادامه همین گزارش درباره چگونگی و نحوه فتح یکی از شهرهای طبرستان (گزرگان) به نام «طَمِیسَه» می‌نویسد:

«سعید بن عاص^۳ به مردم شهر امان داد به شرط آن که حتی یک تن از آنان کشته نشوند، اما حصار شهر را که گشود، به جز یک تن، همه آنان را به قتل رساند.»^۴

افزون بر این، نقل دوم طبری نیز از همان روایان نقل اول اخذ شده است؛ با این تفاوت که ضمن تکرار نام بعضی از افراد شرکت کننده در

۴- ر.ک: حسین مدرّسی طباطبایی: زمین در فقه اسلامی.

۱- طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۳۲۳.

۲- برای مثال: کتاب‌های رجالی اهل سنت از علی بن مجاهد (یکی از روایان این خبر) با عنوان کذاب و جاعل حدیث یاد کرده‌اند.

ر.ک: مزّی: تهذیب الکمال، ص ۱۱۸- ۱۱۹؛ ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۷۲.

۳- [یعنی فرمانده همان لشکری که حسین (علیه السلام) تحت فرمان او بودند.]

۴- طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۳۲۴.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۷۱

فتح طبرستان، نامی از حسنین (ع) در این فهرست به چشم نمی خورد. نکته جالب دیگری که از گزارش مورّخین اهل سنت در این باره استنباط می گردد، مربوط به سال شرکت آن دو امام همام (ع) در فتوحات است؛ یعنی سال سی ام هجری که مصادف با ایام زمامداری خلیفه سوم می باشد.

به عبارت دیگر، آن دسته از نقل های تاریخی که متعزّض سال شرکت حسنین (ع) در فتوحات شده اند، حاکی از حضور ایشان در فتوحات عصر عثمان می باشند. یعنی همان دورانی که امیرالمؤمنین (ع) حتّی از ارائه مشاوره درباره فتوحات نیز اجتناب می نمودند؛ تا چه رسد به این که فرزندان خود را به همراه لشکریان عثمان و تحت فرمان بنی امیه به جبهه نبرد در طبرستان گسیل دارند.

جالب تر آن که طبری نقل می کند که امیرالمؤمنین (ع) - جهت حفظ جان حسنین (ع) - از شرکت آن ها در معرکه صفین ممانعت به عمل می آوردند.^۱

حال چگونه می توان پذیرفت که آن حضرت (ع) آن دو یادگار فاطمه (ع) را تحت فرماندهی بنی امیه به طبرستان گسیل دارند؟!

بنابراین، با توجه به وجود چنین اشکال های سندی و محتوایی و نیز انضمام این موارد به تحلیل های علامه جعفر مرتضی، حضور حسنین (ع) در فتوحات عصر خلفا، مورد پذیرش نمی باشد.

۱ - طبری: تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۴۴.

بررسی شرکت یاران امیرالمؤمنین (ع) در فتوحات و حکومت خلفا^۱

با توجه به ابراز تعجب نویسندۀ مقاله از عدم اطلاع برخی از صحابه نسبت به حقایق امور و رأی ائمه (ع) درباره فتوحات، بیان می‌داریم که این تحلیل به عنوان علت منحصر به فرد شرکت برخی از یاران امام (ع) در فتوحات مطرح نشده، بلکه تنها به صورت یک احتمال در کنار سایر دلایلی مطرح گردیده است که متأسفانه از توجه به آن‌ها غفلت شده است. لذا عدم قبول این احتمال، هیچ تأییدی برای فتوحات خلفا به دنبال خود نمی‌آورد، زیرا بر فرض که همه یاران امیرالمؤمنین (ع) با کسب موافقت ایشان در فتوحات خلفا شرکت جسته و تحت فشار نبوده و یا به علت خوش بینی، «به خیال جهاد» در سپاه خلیفه حضور نیافته باشند و نیز بر فرض که آن حضرت (ع) هم می‌توانسته در آن شرایط خاص، نظر خود را به صراحت به همه آنانی که به ایشان رجوع کرده‌اند (بر

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۷۳

فرض رجوع)، بازگو نمایند؛ باز هیچ دلیلی وجود ندارد که موافقت امیرالمؤمنین (ع) با شرکت یارانش در فتوحات، تنها به دلیل دید مثبت ایشان به فتوحات خلفا باشد و به زعم مؤلف مقاله هیچ دلیل دیگری هم نداشته باشد؟!

در حالی که می توان گفت آنان به دلایل سازنده دیگری در این فتوحات شرکت جسته اند که نه تنها دلیل بر تأیید فتوحات نبوده، بلکه خود نشان دهنده انحرافی است که در اصل این اقدامات نظامی وجود داشته و حال که امکان جلوگیری از وقوع آن میسر نیست، به انجام برخی اصلاحات اکتفا گردیده است تا عمق فاجعه از آن چه می توانسته باشد، کمتر گردد و از شدت قتل و غارت های سپاهیان خلیفه کاسته شود و حضور یاران امام (ع) به عنوان اهرم های کنترل نظامی و رعایت موازین شرعی و اخلاقی انسانی مؤثر واقع گردد.

با توجه به آنچه گذشت، باید گفت که متأسفانه تحلیل های صورت گرفته از مسئولیت پذیری های یاران آن حضرت (ع) در حکومت خلفا و سرزمین های فتح شده نیز ناروا بوده و به غلط، حمل بر موافقت آن حضرت (ع) با اصل فتوحات شده است.

در این مورد نیز، بر فرض که بپذیریم این مشارکت ها و مسئولیت پذیری ها در همه موارد و نسبت به همه اصحاب، توأم با موافقت امام (ع) بوده است؛ این موافقت می تواند به دلایل و حکمت های متعددی صورت گیرد که در تحلیل علامه جعفر مرتضی به برخی از آن ها اشاره گردید.

حال باید پرسید: به چه دلیل فلسفه این همکاری ها تنها در تأیید

فتوحات منحصر گردیده است؟ و چرا از کنار سایر دلایل به سادگی و غافلانه گذر شده است؟

در حالی که قبول این دیدگاه (یعنی نگاه مثبت حضرت علی علیه السلام به فتوحات) در تعارض آشکار با این فرموده ایشان است که:

«لَا يَخْرُجُ الْمُسْلِمُ فِي الْجِهَادِ مَعَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ عَلَى الْحُكْمِ وَ لَا يُنْفِذُ فِي الْفَيْءِ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فَإِنَّهُ إِنْ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ كَانَ مُعِينًا لِعَدُوِّنَا فِي حَبْسِ حَقِّنَا وَ الْإِشَاطَةِ بِدِمَائِنَا وَ مِيتَتِهِ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱

مسلمان نباید در رکاب کسی که به حکم خدا ایمان ندارد و فرمان خداوند را درباره غنائم جنگی اجرا نمی‌کند، به جهاد برود.

که اگر برود و کشته شود، دشمن ما را در حبس حقوق ما و ریختن خون‌های ما یاری نموده و مرگش همچون مرگ دوران جاهلیت است.»

۱- شیخ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۴.

آیا فتوحات خلفا قابل دفاع است؟

القاکننده این شبهه در ادامه دفاع خود از فتوحات خلفا، در پاسخ به این ایراد که در زمره فرماندهان این نبردها افرادی چون خالدبن ولید بوده‌اند، این سؤال را مطرح می‌کند که:

«با مأموریت‌های همین خالدبن ولید از سوی شخص رسول اکرم(ص) چه می‌کنید»!^۱

و سپس نمونه‌هایی از فرماندهی او در عصر پیامبر ﷺ را برمی‌شمارد^۲ و بدین ترتیب سعی دارد تا از عملکرد سپاه اسلام در فتوحات خلفا دفاع نماید؛ چنانچه می‌نویسد:

۱ - سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۹.

۲ - بر فرض که صحت این فرماندهی‌ها از نظر تاریخی به اثبات برسد (که خود اول کلام است) می‌توان گفت:

انتصاب خالدبن ولید (جنگ‌آور معروف قریش که روزگاری فرماندهی سپاه کفار و مشرکین مکه در جنگ احد را بر عهده داشت) نشان دهنده تسلیم قریش در مقابل قدرت اسلام و شدت نفوذ آن بود. این انتصاب تأثیر عمیقی در به زانو درآوردن قبایلی داشت که در تنظیم موضع‌گیری‌های خود نسبت به اسلام و مسلمین، چشم به عملکرد مکیان دوخته بودند.

«عملکرد مسلمانان در جنگ‌ها و فتوحات به خوبی قابل دفاع است و با نادیده گرفتن لغزش‌هایی اندک! که مانند آن در هر درگیری دیگری نیز به چشم می‌خورد، می‌توان از مجموعه جنگ‌های مسلمانان - و نه هر آنچه در آن جنگ‌ها گذشته است مو به مو - دفاع کرد.»^۱

وی در ادامه، با این بیان که:

«در جنگ‌های خود رسول اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع) نیز تخلفات قابل ملاحظه‌ای! از جانب سربازان و افراد تحت امر سر می‌زده است.»^۲

به ذکر برخی از این نمونه‌ها پرداخته و چنین نتیجه می‌گیرد:

«وقتی یک گروه هشت یا دوازده نفره به سرکردگی عموزاده رسول خدا(ص) به مأموریت می‌رود و دست به کاری ناخواسته و ناشایست مانند کشتن دو نفر در ماه حرام بدون دستور فرماندهی کل، بلکه با نافرمانی از دستور بازدارنده او می‌زنند...

وقتی فرمانده‌ای از به کار بستن دستور پیامبر(ص) سرپیچی می‌کند و شماری از مردم بی‌گناه - و احتمالاً مسلمان - را با ناجوانمردی و سنگدلی، به خاک و خون می‌کشد؛

وقتی سربازان تحت امر فرماندهی چونان علی(ع)، بی‌باکانه! به بیت‌المال دست درازی می‌کنند...

شما از فرماندهان و سربازان شرکت‌کننده در جنگ‌ها و فتوحات اسلامی که گاهی عدد آنان به شصت هزار نفر می‌رسیده است، چه انتظاری دارید؟

۱ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۳۵.

۲ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۴۱.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۷۷

... آیا با همه این ملاحظات باز هم می‌توان گفت:

حقیقت این است که شیوه جنگ‌های پیامبر (ص) با این کشورگشایی‌ها کاملاً متفاوت بوده است؟!^۱

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این بخش سعی شده است تا ثابت گردد شیوه جنگ‌های پیامبر (ص) با فتوحات خلفا و عملکردهای نظامی آنان، همانند و یکسان است و هیچ تفاوتی در این زمینه وجود ندارد؛ چرا که اگر در زمان خلفا افرادی چون خالد بن ولید به مأموریت‌های نظامی گماشته شدند، پیامبر (ص) نیز خالد بن ولید را به مأموریت‌های نظامی اعزام فرموده‌اند و اگر در زمان خلفا از خالد و امثال او خلاف‌هایی سر زده، امثال این تخلفات در جنگ‌های پیامبر (ص) و از سوی سربازان امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) نیز قابل مشاهده است؟!

در پاسخ باید گفت بر فرض که صحت و اعتبار تاریخی حوادثی که وقوع آن به عصر رسالت نسبت داده شده را بپذیریم، اولاً: میان عملکردهای نظامی پیامبر (ص) و ائمه (ع) با رفتارهای جنگی خلفا، یک تفاوت اصلی و ماهوی وجود دارد و آن «اذن خدای متعال» می‌باشد؛ که درباره غاصبان خلافت الهیه هرگز چنین اذنی وجود ندارد؛

«بنابراین، کسانی که بدون داشتن صلاحیت اذن و فرمان الهی، خود را جانشین حضرت داعی الی الله - علیه و علی آله صلوات الله و سلامه - قلمداد کرده‌اند، از نظر قرآن، مُفتریان کذاب و

۱ - همو: مقالة مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱،

ستمگرترین افراد بشر به حساب می‌آیند و لزوماً مستحق سخت‌ترین کیفرها و شدیدترین عذابها می‌باشند؛ اگر چه از مواضع منبر و محراب غضبی، با قیافه‌های زاهدنمای سالوسی، ندای ارشاد و هدایت سر داده، مردم را به خداپرستی و صدق و صفا و امانت و تقوی دعوت کرده باشند و با جنگیدن با کفار و سرکوب کردن آنان، دامنه حکومت - به نام - اسلامی را گسترش داده و مملکتهایی را به زیر پرچم قرآن آورده باشند.^۱

ثانیاً:

آن‌چه در این مغلطه‌ها ساده‌انگارانه از توجّه بدان غفلت شده است، عدم بررسی نحوه عکس‌العمل پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام نسبت به تخلّفات مأموران و زیردستان خود و عدم توجّه به تفاوت آشکار آن با عملکردها و موضع‌گیری‌های خلفا در شبیه این موارد می‌باشد. به‌راستی، چرا در متن شبهات به فرماندهی خالد در زمان پیامبر ﷺ و رفتار او با مردم قبیله بنی‌جذیمه اشاره شده^۲، ولی هیچ‌یک از عکس‌العمل پیامبر ﷺ در این زمینه به میان نیامده است؟ در حالی که شواهد تاریخی نشان می‌دهد آن‌گاه که:

«خبر جنایات خالد به پیامبر ﷺ رسید، آن حضرت سخت ناراحت شد و برآشفته. دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا از آن‌چه خالد کرده است، به نزد تو بیزاری می‌جویم.

۱ - استاد سید محمد ضیاءآبادی: در جستجوی علم دین، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

۲ - ر.ک: سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳،

زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۴۴.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۷۹

چون خالد به حضور رسول خدا (ص) رسید، آن حضرت بر او خشمگین بود.

بلافاصله به علی (ع) مأموریت داد که نزد قبیله بنی جذیمه رود و خسارتها و خونبهای افراد را بپردازد.

پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: نزد بنی جذیمه برو، کارهای دوره جاهلی را زیر پا بنه و آنچه را که خالد از میان برده است، فدیهاش را پرداخت کن.

علی (ع) دیه کشتگان آنها را پرداخت و غرامت هر خسارتی را که به ایشان رسیده بود، داد؛ حتی قیمت ظرفهایی را که برای سگها آب و غذا در آن می ریختند و همراهان خالد برده بودند، پرداخت. سپس از آنان پرسید که آیا خونی بی دیه یا مالی بی غرامت مانده است؟ و چون گفتند دیگر چیزی مانده است، مالی را هم که باقی مانده بود، به عنوان احتیاط و برای آنکه از رسول خدا (ص) خشنود باشند، به آنان پرداخت و گفت: این مقدار را هم به عنوان احتیاط از طرف رسول خدا (ص) به شما می پردازم که اگر چیزی مانده است که شما اکنون از آن اطلاعی ندارید، ذمه رسول خدا (ص) از آن بری شده باشد.

سپس نزد رسول خدا (ص) بازگشت و گزارش کار خود را به آن حضرت داد.

پیامبر (ص) فرمود: بسیار خوب کردی، من به خالد فرمان جنگ نداده بودم، بلکه به او فرمان داده بودم تا آنها را به اسلام فراخواند.

و نیز روایت شده است که حضرت دستهای خود را به سوی

آسمان بلند کرد و سه بار گفت:

خدایا از آنچه خالد کرده است، نزد تو بیزاری می‌جویم.^۱
متأسفانه نه تنها از ذکر این عکس‌العمل پیامبر ﷺ اجتناب شده بلکه معلوم نمی‌باشد که چرا آن‌جا هم که مؤلف در متن مقاله‌اش پس از یادآوری عملکرد ناشایست عموزاده رسول خدا ﷺ به ناراحتی پیامبر ﷺ و توبیخ فرستادگان توسط ایشان اشاره کرده است، از توجه دادن به این عکس‌العمل پیامبر ﷺ - که حتی منجر شد آن حضرت به غنائم آنان دست نزنند - غفلت ورزیده و در آن دقت نکرده است؟

همچنین آن‌جا که از دست‌درازی سربازان تحت امر امیرالمؤمنین (ع) به بیت‌المال سخن به میان آورده، مؤلف مقاله از توجه دادن و دقت به این نکته که این اعمال زشت در غیاب آن حضرت (ع) صورت پذیرفته و امیرالمؤمنین (ع) از این کردار، سخت برآشفتمند و جامه‌ها را از تن آنان درآوردند، غفلت کرده است؛ حال آن‌که خود نیز در ضمن نقل این حادثه، همه موارد فوق را نگاشته است.^۲

به هر حال غفلت از توجه به این نکات و عدم دقت در آن‌ها از یکسو و نادیده انگاشتن عکس‌العمل‌های خلفا در برخورد با تخلّفات زیردستان حکومتی خود از سوی دیگر، منجر به دفاع نامعقول از فتوحات خلفا گردیده است. گویا القاکننده این مطالب از یاد برده است

۱ - مصطفی دلشاد تهرانی: میراث ریوده، ص ۱۷۱ - ۱۷۲؛ به نقل از: المغازی، ج ۲، ص ۸۷۵ - ۸۸۲؛ سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۵۳ - ۵۵؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۴۷ - ۱۴۸؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۶۶ - ۶۸؛ الکامل فی التاریخ، ص ۲۵۵ - ۲۵۶؛ سیره ابن‌کثیر، ج ۲، ص ۲۰۱ - ۲۰۲.
۲ - ر.ک: سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۴۴.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۸۱

که خالد بن ولید در زمان خلافت ابوبکر با مالک بن نویره و قبیله او - که تنها حکومت ابوبکر را مشروع نمی دانستند - چه کرد؟!
آن گاه که:

«خالد، مالک را در حالی که می گفت: من مسلمانم کشت و سر او را پایه دیگ غذا قرار داد و در همان شب با زن او...»^۱
پس از این جنایت فجیع، که توسط خالد - فرمانده و فرستاده خلیفه اول - صورت پذیرفت؛

«ابوبکر گفت: من او را سنگسار نمی کنم، او اجتهاد کرده و در اجتهاد خود به خطا رفته است... من شمشیری را که خدا از نیام کشیده در غلاف نخواهم کرد»^۲.

البته عکس العمل خلیفه اول به همین مورد منحصر نبود؛ بلکه آن گونه که «طبری می نویسد: ابوبکر هرگز گماشتگان و سپاهیان خود را قصاص نمی کرد. گویا وی در سیاست خود اعتقادی به مجازات کارگزاران و سپاهیان نداشت است»^۳.

خلیفه دوم نیز شبیه همین سیاست را نسبت به اطرافیان و هواداران خود اجرا می کرد، یکی از این افراد مُغیره بن سُعبه بود که در زمان خلافت عمر فرماندار بصره گشت. تلاش عمر جهت رهانیدن مغیره از مجازات شرعی سنگسار، نمونه بارزی از نحوه برخورد خلیفه با خلاف کاری های گماردگان حکومتی و طرفدارانش بود.

۱ - علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۶، ص ۴۴.

۲ - [ر.ک: البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۲۲].

۳ - همان منبع، ج ۱۶، ص ۴۵.

۴ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۲۹.

خلیفه دوم نه تنها چهارمین شاهد را از ادای شهادت شرعی علیه او بازداشت، بلکه به دست خود مغیره بر سه شاهد نخست نیز حد جاری ساخت؟!^۱

حال با توجه به این دو نمونه پراهمیت، چگونه می توان انتظار داشت که خلفا به جنایات جنگی سربازان خود در فتوحات احمیتی بدهند، چه رسد که بخواهند به آنها رسیدگی هم بکنند؟! این تفاوت بارز و آشکاری است که میان عملکردهای نظامی در عهد پیامبر ﷺ و خلفا وجود دارد و نمی دانیم به چه دلیل و انگیزه‌ای از سوی نویسنده مقاله نادیده انگاشته شده است؟!

شاید به این دلیل که ابراز کننده این دیدگاه قائل به نادیده گرفتن لغزش‌هایی اندک! که مانند آن در هر درگیری دیگری به چشم می خورد! می باشد؟! مانند آن چه به نام اسلام و حکومت اسلامی بر سر مالک بن نویره و همسرش آمد!^۲

اما پیامبر ﷺ هرگز لغزش سربازان و فرماندهانش را کوچک نشمرد و از عملکردهای زشت آنان دفاع نکرد و آنها را توجیه ننمود و سعی در رهانیدن متخلفان از مجازات‌های شرعی نفرمود. بلکه برعکس در عین قبول مسئولیت و جبران آن، از اعمال و رفتارهای غلط آنان نیز ابراز بیزاری و تنفر فرمود؛ در حالی که خلیفه اول و دوم، نه تنها از رفتار فرماندهان و استانداران خود دفاع می کردند و تمام تلاش خود

۱- ر.ک: سید عبدالحسین شرف‌الدین: اجتهاد در مقابل نص (ترجمه علی دوانی)، ص ۳۴۰-۳۴۵.

۲- ر.ک: علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر ﷺ، فصل ششم، ص ۸۱-۹۴.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) با خلفا * ۱۸۳

را جهت سرپوش نهادن بر این اقدامات ناشایست به کار می‌بستند، بلکه به نظر می‌رسد:

این قبیل جنایات با اتکا به حمایت‌های بی‌دریغ آنان صورت می‌پذیرفت؛ زیرا بنای خلفا بر حمایت کُور از طرفداران سیاسی و نظامی‌شان بوده است، ولو این هواداران مرتکب فجیع‌ترین جنایات شوند؟!

مشارکت‌های اجباری امیرالمؤمنین (ع) در حکومت خلفا

نکته آخری که باید در خاتمه بحث درباره مشارکت امیرالمؤمنین (ع) در حکومت خلفا خاطر نشان کرد این است که در برخی موارد، سیاست دستگاه خلافت به گونه‌ای بود که آن حضرت (ع) را ناخواسته مجبور به انجام برخی اقدامات می‌نمود؛ برای مثال یکی از اهرم‌های فشار خلفا جهت تثبیت پایه‌های خلافتشان عبارت بود از: «اهمیت دادن به لزوم جماعت، محکوم کردن و حتی تکفیر کسانی که در جماعت آنان شرکت نمی‌کردند. احادیثی که در مذمت ترک جماعت مسلمین و ایجاد تفرقه یا شق عصای مسلمین وارد شده بود، لزوم همراهی با جماعت حق به رهبری پیامبر (ص) یا امام را با خود مطابقت دادند و حتی احادیثی هم در این باره جعل شد...»^۱

۱- دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۳۵۴.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۸۵

در چنین شرایطی نه تنها عدم شرکت امیرالمؤمنین (ع) در این گونه مراسم، بهانه کافی را برای سرکوب بیشتر ایشان در اختیار حکومت قرار می داد؛ بلکه فراتر از آن، امکان هرگونه مداخله امام (ع) در امور حکومتی و تلاش برای حفظ دین اسلام را از وی می ستاند.

در حالی که امام (ع) به دنبال چنین انزوایی از جامعه اسلامی نبودند. بنابراین همان طور که تاکنون به اثبات رسید، هیچ دلیلی وجود ندارد تا در مواردی که برخی همکاری ها صورت پذیرفته است، میان انگیزه های امیرالمؤمنین (ع) و مقاصد خلفا همگونی و همسانی برقرار سازیم. بلکه برعکس، با دقت نظر در مطالب مطرح شده می توان به تضاد و شکاف عمیقی میان اهداف مورد نظر طرفین این نوع مناسبات سیاسی پی برد.

در سرتاسر این قبیل امور یک اصل اساسی وجود دارد: امیرالمؤمنین (ع) هرگز به گونه ای رفتار نمی فرمودند که عملکرد آن حضرت (ع) به تأیید خلافت و سیره خلفا بیانجامد و یا آنان امکان هر نوع سوء استفاده از رفتار ایشان را جهت تأمین مقاصد خود به دست آورند. آن چه امام (ع) در این قبیل موارد به دنبال آن بودند با خط مشی نظام خلافت در جلب نظر و کسب همکاری ایشان کاملاً اختلاف داشت. این در حالی است که همچنان شاهد برخی تفسیرها و تحلیل های بی پایه از سیره علوی در آن دوران می باشیم.

۱ - چنانچه سعد بن عبادہ تنها به دلیل عدم بیعت با خلیفه و حاضر نشدن در جماعت ایشان (و نه اقدام براندازانه) محکوم به مرگ گردید و پس از تبعید به شام ترور شد.
در باره عملکرد او نوشته اند: «فَكَانَ لَا يُضَلَّى بِضَلَاتِهِمْ وَلَا يَجْمَعُ بِجَمَاعَتِهِمْ وَلَا يَقْضَى بِقَضَائِهِمْ وَ لَوْ وَجَدَ أَعْوَانًا لَضَارَبَهُمْ.» (ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۰)

چنانچه ادعا شده:

«نمونه بارز دیگری از این همسازگری! علی(ع)، شرکت ایشان در نماز جماعت به امامت ابوبکر می‌باشد.»^۱
 «بنا به گفتار اندیشمند شیعی دکتر سید محمد باقر حجتی، امیرالمؤمنین... در نماز جماعت آنها شرکت می‌فرمود تا مردم خلأ وجود آن حضرت را در اجتماع احساس نکنند و تصور نمایند که امیرالمؤمنین علی در سوی دیگر ره می‌سپرد! و پیوند! خود را از جامعه‌ای که خلفا، زمامداری و قدرت اجرایی را در میان مردم این جامعه در دست دارند! گسسته است.»^۲

البته تحلیل دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که هیچ گونه انگیزه خاصی از این گونه اقدامات امام علیه السلام را بر نمی‌تابد، زیرا معتقد است:
 «در عین حال رفت و شد در مسجد... امری معمول بود.»^۳
 این تحلیل نیز در نهایت این اقدامات را مؤید خلافت و سیره خلفا نمی‌انگارد.

«حضور امیرمؤمنان علیه السلام در مجالس آنان از سرِ عمد و قصد نبوده است. حضرتش بسیاری از وقفهای خود را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گذراند و همین حضور، شرکت در مجالس آنان را در پی داشت.
 بنابراین آن حضرت در مجالس خاص و ویژه آنان شرکت نداشت.
 دیگر آن که اگر از سرِ عمد نیز در مجالس ایشان شرکت

۱- سید احمد موثق: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲- محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۳۰.

۳- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۰.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۸۷

می‌جست به انگیزه نهی از منکر بود، زیرا آنان در بسیاری از کارها به حضرتش مراجعه می‌کردند.^۱

بنابراین جهتی صحیح و ارتباطی محکم با امور دین، عامل حضور و رَوایی شرکت ایشان در محافل آنان بود.^۲

اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد پس از خروج ابوبکر از انزوای سه روزه^۳ گفتگوها و درگیری‌هایی رخ داد و سرانجام امیرالمؤمنین (ع) ضمن دعوت یارانش به بازگشت فرمودند:

«فَوَاللَّهِ لَا دَخْلُ الْمَسْجِدِ إِلَّا كَمَا دَخَلَ أَخَوَايَ مُوسَى وَ هَارُونَ، إِذْ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۴

وَاللَّهِ لَا دَخْلَهُ إِلَّا لِزِيَارَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ لِقَضِيَّةٍ أَقْضِيهَا...»^۵

این نقل به صراحت حکایت از حضور محدود و تعریف شده آن حضرت (ع) در مسجد دارد.

۱ - [بررسی‌های گفتار دوم روشن ساخت که این موارد در مقایسه با ۲۵ سال زمامداری خلفاء اندک بوده است.]

۲ - سید مرتضی علم‌الهدی: تنزیه الانبیاء (ترجمه امیر سلمانی رحیمی)، ص ۲۲۷.

۳ - سید حسن فاطمی: مقالة «سقیفه»، مندرج در دانشنامه امام علی (ع)، ج ۸، ص ۴۵۸.

۴ - مائده: ۲۴.

۵ - طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۰؛ مجلسی: بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۸.

آیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) همواره در نماز جماعت خلفا حاضر می‌شدند؟

استاد سید علی حسینی میلانی در این زمینه می‌گویند:

«می‌توان ادعا کرد قضیه حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نماز خلفاء از مصادیق بارز: رَبِّ مَشْهُورٍ لَا أَضِلُّ لَهُ: چه بسیار مطالب و قضایای مشهوری که اصل و ریشه درستی ندارند، می‌باشد؛ و علیرغم اینکه حتی بعضی از خواص، این قضیه را بعنوان امر مسلمی اتخاذ کرده‌اند، ولی ما تاکنون مدرک معتبر و قابل اعتنایی برای تثبیت این مطلب نیافته‌ایم، چه سند معتبر و غیر قابل مناقشه‌ای در دست است که آن حضرت همواره به نماز خلفاء حاضر می‌شده‌اند؟

آنچه موجود است مطلبی است که ابوسعید سمعانی در کتاب (الانساب) آورده که در واقع می‌توان آن را از معجزات امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ارتباط با رسوا کردن مخالفین محسوب داشت، و ما قضیه را قبلاً نقل کرده‌ایم.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۸۹

و خود این واقعه شاید حاکی از آن باشد که هنوز امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر بیعت نکرده بودند و یا عدم رضایتشان بر همگان معلوم بوده، و الا وجهی برای این نبود که تصمیم به قتل آن حضرت بگیرند.^۱

ایشان در جای دیگر با اشاره به اصل ماجرا می‌گویند:

«البته ما تاکنون در مصدر معتبری نیافته‌ایم که امیرالمؤمنین (ع) مقید بوده‌اند که در نماز ابوبکر یا غیر او از سایر صحابه حاضر شوند، ولی برطبق آنچه در انساب سمعانی^۲ نقل شده است: آن حضرت در نماز ابوبکر حاضر شده در حالی که ابوبکر فرمان قتل آن سرور را به خالد داده است، و پس از ندامت، قبل از دادن سلام نمازش، خالد را از انجام این کار نهی می‌کند. و چه بسا کسی اصلاً بر این موضوع دست نیابد، زیرا کتاب «الانساب» تألیف سمعانی، کتاب روایت و حدیث نیست تا مضافاً دسترسی احادیث مورد نظر باشد. و این خواست خداست که خبری را صاحبان کتب حدیث نخواستند نقل شود به توسط این کتاب به ما برسد.»^۳

۱ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلا فصل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۲۳ - ۲۲۴.

۲ - سمعانی: الانساب، ج ۶، ص ۱۷۰، نشر محمداًمین دمج، بیروت، ۱۴۰۰ ه.ق.

۳ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلا فصل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۱۴۳.

تحریف در نقل از منابع شیعه

یادآور می‌شویم که در مسیر القای حُسن روابط میان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خلفا به دو نقل از کتب علمای امامیه استناد شده و تحت عنوان «نماز با خلفا» ابراز گردیده:

«شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه کتاب الصلوه ص ۵۳۴ از قول امام (ع) نقل می‌کند: پیامبر خدا (ص) با خلفا وصلت کرد و علی (ع) پشت سر آنها نماز خواند.

و مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین عالم بزرگ شیعه در کتاب اجوبه مسائل موسی جاراالله می‌نویسد:

أَمَّا صَلَوةُ عَلِيٍّ وَرَاءَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ، فَلَيْسَتْ تَقِيَّةً إِذْ حَاشَى الْإِمَامُ أَنْ يَجْعَلَ عِبَادَتَهُ تَقِيَّةً وَ يَجُوزُ لِلشَّيْعِيِّ أَنْ يَقْتَدِيَ بِالسُّنَنِ.

اما نماز علی (ع) پشت سر ابوبکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزّه و دور است از اینکه عبادت خود را بطور تقیه انجام دهد و جایز است که شیعی در نمازش به سنی اقتدا کند.^۱

در پاسخ به این شبهه، ابتدا به بررسی روایت مندرج در کتاب وسائل الشیعه می‌پردازیم و در این زمینه به سه نکته اساسی اشاره می‌نماییم:

نکته یکم

عبارت «قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ صَلَّى عَلَيَّ ﷺ وَرَاءَهُمْ» که ترجمه آن در نقل فوق آمده است، از بیان علت و کیفیت انجام این اعمال ساکت

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مقاله نهج البلاغه و وحدت اسلامی، مندرج در کتاب «مشعل اتحاد»، ص ۲۶؛ سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۴-۱۲۵.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۹۱

بوده و برای درک فضای حاکم بر تحقق این عملکردها بایستی به عناوین باب‌هایی که توسط محدثین شیعه (همانند شیخ حرّ عاملی (ع)) تأسیس گردیده و امثال این حدیث در ذیل آن درج شده است دقت نمود.

شیخ حرّ عاملی (ع) روایات کتابش را براساس درایت و فهم محتوای احادیث باب‌بندی فرموده و در واقع عناوین این باب‌ها ناشی از بصیرت وی نسبت به معنای این روایات است.

نکته جالب توجه این است که مرحوم شیخ حرّ عاملی (ع) در کتاب وسائل الشیعه این روایت را ذیل عنوان «بَابُ اسْتِحْبَابِ حُضُورِ الْجَمَاعَةِ خَلْفَ مَنْ لَا يُقْتَدَى بِهِ لِلتَّقِيَّةِ وَالْقِيَامِ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ مَعَهُ»

باب استحباب حاضر شدن در نماز جماعت از روی تقیه، پشت سر کسی که اقتدای به او جایز نیست و ایستادن با او در صف اول، آورده‌اند. همچنین این روایت در کتاب بحارالانوار^۱ و مستدرک الوسائل^۲ به ترتیب تحت این عناوین آمده است:

«بَابُ نِكَاحِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارَ وَ الْمُخَالِفِينَ وَ النَّصَابِ»

باب ازدواج با مشرکان و کفار و اهل سنت و دشمنان اهل بیت (ع).

«بَابُ جَوَازِ مُنَاكَحَةِ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ الشُّكَاكِ الْمُظْهَرِينَ لِلْإِسْلَامِ، وَ

كِرَاهَةِ تَزْوِيجِ الْمُؤْمِنَةِ مِنْهُمْ»

باب جایز بودن ازدواج با مستضعفین و اهل شک که به اسلام تظاهر می‌کنند و مکروه بودن این که زن مؤمنه (شیعه) را به عقد ایشان درآورند.

۱ - علامه مجلسی: بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۷۵.

۲ - محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۰.

نتایجی که از دقت در این عناوین گرفته می‌شود عبارت‌اند از:

اولاً: امام جماعت در این روایت قابل اقتدا کردن نبوده و در واقع از اوصاف و ویژگی‌های شخصیتی و شرایط فقهی مربوط به امام جماعت برخوردار نمی‌باشد. به عبارت دیگر میان امام و مأموم در این نماز دوگانگی وجود دارد و نماز خواندن به امامت او، تنها به موجب «تقیه» جایز بوده و ثوابی هم که برای این عمل ذکر گردیده ناظر به ارزشمندی تقیه است و هیچ ارتباطی با امام جماعت ندارد.

ثانیاً: محدثینی که این روایت را با توجه به بخش مربوط به «قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» در مبحث نکاح آورده‌اند، به صراحت از هویت و شخصیت درونی طرف مقابل (یعنی همسر و امام جماعت) پرده برمی‌دارند و نشان می‌دهند که شرایط نامتعارف و غیر متداولی بر این فضا حاکم بوده است که از آن به ضرورت و تقیه یاد می‌شود.

نکته دوم

برای فهم فرازی از یک روایت نمی‌توان از عبارت‌های قبلی و یا بعدی مرتبط با آن چشم پوشی کرده و روایت را تحریف به نقصان نمود.

بدیهی است که چنین نگاهی به حدیث، ما را به درک‌های متضادی نسبت به معنای واقعی آن می‌رساند؛ لذا متن کامل این روایت را از کتاب وسائل الشیعه نقل می‌نماییم. در کتاب وسائل الشیعه (چاپ آل البیت علیهم السلام) متن حدیث چنین است:

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، فِي نَوَادِرِهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۹۳

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُنَاصَحَتِهِمْ وَ الصَّلَاةِ خَلْفَهُمْ، فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ شَدِيدٌ لَنْ تَسْتَطِيعُوا ذَاكَ،^۱ قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ صَلَّى عَلَى ﷺ وَ رَاءَهُمْ.^۲

در بخش اول حدیث می خوانیم:

«این کار سخت و دشواری است که انجام آن از شما خواسته شده است و شما توان قطع رابطه با آنان را ندارید و ناچار به انجام آن هستید.»
که به روشنی ثابت می کند اجبار و اضطراری در میان است که ما را به عدم ترک رابطه با مخالفین وادار می سازد.
گویا اصل بر جدا بودن است؛ ولی از روی ناچاری بایستی با آنان همراه بود.

نکته سوم

در صورتی که از ابتدای این حدیث و دلالت آن صرف نظر کرده و تنها به همان فرازی که در متن شبهه درج گردیده اکتفا نماییم، بر این نکته تأکید می گردد که متن حدیث از بیان کیفیتی تحقق این رفتارها ساکت بوده و جهت درک فضای حاکم بر آن بایستی به روایات مشابهی که به توضیح این اعمال پرداخته اند مراجعه کرد.

این حدیث همچون حدیث نهم همین باب از کتاب وسائل الشیعه می باشد که عبارت آن چنین است:

«عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: صَلَّى حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ ﷺ خَلْفَ مَرْوَانَ وَ نَحْنُ نُصَلِّي مَعَهُمْ.»^۳

۱- أُنْ: لَنْ تَسْتَطِيعُوا مُقَاطَعَتَهُمْ. (مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۲۴)

۲- شیخ حر عاملی: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۱۰.

۳- همان منبع، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۹.

دَقْتُ فرمایید که از متن هیچ کدام از این دو روایت (صَلَّى حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلْفَ مَرْوَانَ - صَلَّى عَلَیْهِمَا وَرَاءَهُمْ) نمی توان دریافت که آیا این نمازها به اقتدا بوده و یا فرادا خواندن نماز همراه با جماعت بوده است؟ و در هر کدام از این دو صورت آیا تقیّه بوده و یا شرایط دیگری وجود داشته است؟

لذا باید در جستجوی روایات مبینی بود که می توان با دَقْتُ در ابواب مربوط به «نماز جماعت همراه با مخالفین مذهب» بدان ها دست یافت.

تفاوت بارزی که در کیفیت این نمازها با نماز جماعت به امامت شیعه عادل و واجد شرایط امامت جماعت وجود دارد، به وضوح ثابت می کند که نماز جماعت با مخالفین مذهب امامیه (که مورد تأکید هم قرار گرفته است) هرگز به معنای پذیرش عقاید امام جماعت و یا تأیید شخصیت او نمی باشد؛ زیرا که شرط عدالت در این موارد ساقط است. همچنین در کنار این دسته از روایات، حدیث راهگشای دیگری در این زمینه وجود دارد که متن آن چنین است:

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقْرَأَانِ خَلْفَ الْإِمَامِ»^۱

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام در جماعت - با مخالفین - حمد و سوره را خود می خواندند.

این روایت در واقع مبین کیفیت نماز معصومین علیهما السلام به امامت مخالفین می باشد که نه تنها به تشریح شیوه نماز خواندن حسنین علیهما السلام

۱ - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۴۷، ح ۵؛ به نقل از: قرب الاسناد.

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۹۵

در روایت مربوط به نماز جماعت به امامت مروان می پردازد؛ بلکه به درک کیفیت نماز امیرالمؤمنین (ع) با خلفا نیز کمک کرده و کیفیت این نماز را هم معین می نماید.

از سوی دیگر بیان و توضیح علامه مجلسی (ع) در ذیل این روایت نیز قابل تأمل و توجه است؛ وی می نگارد:

«تَبَيَّنَ: خَلَفَ الْإِمَامَ أَيْ أَيْمَةَ الْجَوْرِ الَّذِينَ كَانُوا فِي زَمَانِهِمَا (ع) كَانَا يُصَلِّيَانِ خَلْفَهُمْ تَقِيَّةً، وَ لَا يَنْوِيَانِ الْإِقْدَاءَ بِهِمْ، وَ كَانَا يَقْرَأَانِ وَ يُصَلِّيَانِ لِأَنْفُسِهِمَا.

وَ يَسْتَحِبُّ حُضُورَ جَمَاعَتِهِمْ اسْتِخْبَابًا مُؤَكِّدًا كَمَا ذَكَرَهُ الْأَكْثَرُ، وَ ذَلَّتْ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ، وَ يَجِبُ عِنْدَ التَّقِيَّةِ، لَكِنْ يَسْتَحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ يَأْتِيَ وَ يُصَلِّيَ مَعَهُمْ إِنْ أَمَكَنَ وَ إِلَّا فَيَجِبُ أَنْ يَقْرَأَ لِنَفْسِهِ، وَ لَا تَسْقُطُ الْقِرَاءَةُ عَنْهُ بِالْإِيْتِمَامِ بِهِمْ عَلَى الْمَشْهُورِ، بَلْ قَالَ فِي الْمُنْتَهَى: لَا نَعْرِفُ فِيهِ خِلَافًا وَ لَا يَجِبُ الْجَهْرُ بِالْقِرَاءَةِ فِي الْجَهْرِيَّةِ، وَ تَجْزِيَةُ الْفَاتِحَةِ وَ خُذَهَا مَعَ تَعَذُّرِ قِرَاءَةِ السُّورَةِ، وَ إِنْ قُلْنَا بِوُجُوبِهَا، وَ لَا خِلَافَ فِيهَا ظَاهِرًا.

وَ لَوْ رَكَعَ الْإِمَامُ قَبْلَ إِكْمَالِ الْفَاتِحَةِ فَقِيلَ إِنَّهُ يَقْرَأُ فِي رُكُوعِهِ وَ قِيلَ تَسْقُطُ الْقِرَاءَةُ لِلضَّرُورَةِ كَمَا قُطِعَ بِهِ فِي التَّهْذِيبِ، حَتَّى قَالَ: إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا لَمْ يَلْحَقِ الْقِرَاءَةَ مَعَهُمْ جَازَ لَهُ تَرْكُ الْقِرَاءَةِ، وَ الْإِعْتِدَادُ بِتِلْكَ الصَّلَاةِ، بَعْدَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَدْرَكَ الرُّكُوعَ وَ الْأَخْوَطُ الْإِعَادَةُ حَيْثُ يُذَكَّرُ وَ كَذَا لَوْ قَرَأَ فِي النَّفْسِ تَقِيَّةً.

توضیح: مقصود از «پشت سر امام» پیشوایان ستم‌پیشه‌ای است که در زمان آن بزرگواران بودند، و ایشان از سر تقیه پشت سر آنها نماز می‌خواندند و نیت اقتدای به آنها را نمی‌کردند و نمازشان را به صورت فرادا می‌خواندند و حمد و سوره را هم قرائت می‌نمودند.

و به استحباب مؤکد مستحب است که در جماعت ایشان حاضر شوند، هم چنان‌که بیشتر فقها فرموده‌اند و اخبار بر آن دلالت دارد و به هنگام تقیه واجب می‌شود.

اما مستحب است که اگر بتواند در خانه‌اش نماز بخواند، سپس بیاید و با ایشان بخواند و گرنه واجب است که حمد و سوره را برای خودش بخواند و طبق نظر مشهور با اقتدای به ایشان قرائت ساقط نمی‌شود، بلکه در کتاب «منتهی» فرموده است: در این مطلب نظر خلافی سراغ نداریم، و در نمازهای جهریه لازم نیست حمد و سوره بلند خوانده شود و اگر نتوانست سوره را بخواند، خواندن سوره حمد به تنهایی کافی است؛ هر چند که نظرمان به وجوب قرائت سوره در نماز باشد و ظاهراً در این مطلب اختلاف نظری نیست. و اگر امام جماعت قبل از تکمیل شدن فاتحه به رکوع رود، بعضی گفته‌اند: ادامه حمد را در رکوعش بخواند و بعضی گفته‌اند به جهت ناچاری قرائت حمد و سوره ساقط می‌شود، هم چنان‌که در کتاب «تهذیب» به طور قطعی این نظر را داده‌اند و همین نماز هم قبول است، تا جایی که فرموده‌اند: اگر نمازگزار به قرائت ایشان نرسید، می‌تواند قرائت را نخواند و چنانچه رکوع را درک کند، نمازش هم صحیح است و احتیاط این است که چنین نمازی را اعاده نماید و نیز اگر حمد و سوره را از سر تقیه در دل خود بخواند.»

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۹۷

پیام این دیدگاه که در واقع بیانگر نظر عموم فقهای امامیه می باشد، از جهات زیادی همانند پاسخ مرحوم علامه شرف الدین در کتاب «أَجْوِبَةُ مَسَائِلِ جَارِ اللَّهِ» است که عین عبارت ایشان را خواهیم آورد تا مشخص شود که در نقل از این کتاب نیز رد پای تحریف و قربانی کردن حقیقت به پای وحدت از سوی دکتر بی آزار شیرازی به وضوح مشاهده می شود و نه تنها عبارت هایی که به نام مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین در شبهه مذکور آورده شده، در کتاب ایشان مندرج نمی باشد، بلکه حتی نقل به مضمون دیدگاه ایشان هم نبوده و نشانگر خیانت آشکاری در نقل از کتب علمای امامیه است.

براساس آنچه مرحوم شرف الدین (ع) در کتابش از قول جارالله نقل می کند، او معتقد است که:

«أَمَّا التَّقِيَّةُ بِالْعِبَادَةِ بِأَنْ يَعْمَلَ الْإِمَامُ عَمَلًا لَمْ يَقْصِدْ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، وَ إِنَّمَا أَنَاهُ خَوْفًا مِنْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ، وَ التَّقِيَّةُ بِالتَّبْلِيغِ بِأَنْ يُسَيِّدَ الْإِمَامُ إِلَى الشَّارِعِ حُكْمًا لَمْ يَكُنْ مِنَ الشَّارِعِ، فَإِنَّ مِثْلَ هَذِهِ التَّقِيَّةِ لَا تَقَعُ أَبَدًا أَضْلًا مِنْ إِمَامٍ لَهُ دِينٌ، وَ يَمْتَنِعُ صُدُورُهَا مِنْ إِمَامٍ مَعْصُومٍ، وَ حَمْلُ رِوَايَةِ الْإِمَامِ وَ عِبَادَةِ الْإِمَامِ عَلَى التَّقِيَّةِ طَعْنٌ عَنْ عِزِّهِ وَ طَعْنٌ عَلَى دِينِهِ...»^۱

و اما تقیه در عبادت آن است که امام عملی را انجام دهد بدون آن که در آن عمل عبادی خدا را قصد کند و فقط آن را در ظاهر به جهت ترسی که از سلطان ستمگر دارد انجام دهد.

۱ - علامه شرف الدین: اجوبة مسائل جار الله (مطبعة العرفان - صيدا - ۱۹۵۳ م، ۱۳۷۳ هـ - الطبعة الثانية)، ص ۸۴.

و تقیه در تبلیغ دین آن است که امام حکمی را به شارع نسبت دهد که از شارع صادر نشده باشد. البته پر واضح است که مانند این دو نوع تقیه هرگز از امامی که دیانت داشته باشد، سر نخواهد زد و انجام آن از سوی امام معصوم امکان‌پذیر نیست و حمل نمودن روایت یا عبادت امام بر تقیه، طعنی بر عصمت و دینداری وی محسوب می‌شود.»

به عبارت دیگر موسی جاراالله در این بیان می‌خواهد در ذهن خوانندگان دیدگاهش چنین القا کند که تقیه به معنای انجام کاری از سوی امام علیه السلام است که ایشان این عمل را نه به جهت رضای خداوند متعال و نه به قصد قربت، بلکه تنها به دلیل ترس از سلطان و حاکم ستمگر انجام می‌دهند و چنین رفتاری بر ازنده امام علیه السلام نبوده و اگر بخواهیم عبادت امام علیه السلام را از روی تقیه بدانیم، ناگزیریم که ورود خدشه بر عصمت و دین امام علیه السلام را قبول کنیم؟!

جاراالله پس از این مقدمه چینی‌ها و قرار دادن تقیه و عصمت در مقابل یکدیگر، با آماده کردن ذهن خواننده (جهت اعتراف به تقیه نبودن اعمال عبادی امام علیه السلام) چنین می‌گوید:

«وَعَلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ أَوْلَادِهِ السَّلَامُ كَانَ يُحَافِظُ عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ يُرَاعِي الْأَوْقَاتِ وَ يَخْضُرُ الْجَمَاعَاتِ وَ يُصَلِّي الْمَكْتُوبَاتِ وَ يُصَلِّي صَلَاةَ الْجُمُعَةِ مُقْتَدِيًا خَلْفَ الْأَوَّلِ وَ الثَّانِي وَ الثَّلَاثِ كَانَ يَقْصِدُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ فَقَطُّ، وَلَمْ يَكُنْ يُصَلِّي صَلَاةَ إِلَّا تَقَرُّبًا وَ تَقْوَىٰ وَ آدَاءً...^۱

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۱۹۹

امیرمؤمنان حضرت علی - که درود بر وی و فرزندان او - در مورد نمازها دقیق بود و فضیلت اوّل وقت را رعایت می نمود و در نمازهای جماعت شرکت می فرمود و نماز جمعه را پشت سر خلفای ثلاثه با اقتدای به آنان به جای می آورد و از این امر فقط خدا را در نظر داشت و او هیچ نمازی را جز برای تقرب و تقوا و ادای فریضه به پای نمی داشت.»

بدین ترتیب موسی جاراالله می خواهد از این بیان به نفع خلفا استفاده کرده و قائل به مشروعیت خلافت و نیز عدالت و مقبولیت شخصیت خلفا، از سوی امیرالمؤمنین (ع) شود.

موسی جاراالله از یک سو با تعریف غلطی که از تقیه ارائه می دهد، آن را در ردیف یک عمل ریاکارانه قرار داده و عبادت امام (ع) براساس تقیه را عملی خارج از دایره عبودیت و فاقد قصد قربت می داند و از سوی دیگر به شرکت امیرالمؤمنین (ع) در نمازهایی که به امامت خلفای ثلاث اقامه شده اشاره نموده و با نفی تقیه از این حرکت امیرالمؤمنین (ع)، به دنبال اثبات اهداف خاص خود حرکت می کند. علامه سید عبدالحسین شرف الدین (ع) در مقابل چنین جوسازی هایی دست به قلم برده و می نگارد:

«قُلْتُ: حَاشَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُصَلِّيَ إِلَّا تَقَرُّبًا لِلَّهِ وَ آدَاءً لِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، وَ صَلَاتُهُ خَلْفَهُمْ مَا كَانَتْ إِلَّا لِلَّهِ خَالِصَةً لَوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ قَدْ افْتَدَيْنَا بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَّبْنَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالصَّلَاةِ خَلْفَ كَثِيرٍ مِنْ أَيْمَةِ جَمَاعَةِ أَهْلِ السُّنَّةِ، مُخْلِصِينَ فِي تِلْكَ الصَّلَوَاتِ لِلَّهِ تَعَالَى وَ هَذَا جَائِزٌ فِي مَذْهَبِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ يُثَابُ الْمُصَلِّي مِنَّا

خَلَفَ الْإِمَامُ السُّنِّيُّ كَمَا يُثَابُ بِالصَّلَاةِ خَلَفَ الشَّيْعِيُّ، وَ الْخَبِيرُ
بِمَذْهَبِنَا يَعْلَمُ إِنَّا نَشْتَرِطُ الْعَدَالَهَ فِي إِمَامِ الْجَمَاعَةِ إِذْ كَانَ شِيعِيًّا،
فَلَا يَجُوزُ الْإِتِّمَامُ بِالْفَاسِقِ مِنَ الشَّيْعَةِ وَلَا بِمَجْهُولِ الْحَالِ، أَمَّا
السُّنِّيُّ فَقَدْ يَجُوزُ الْإِتِّمَامُ بِهِ مُطْلَقًا.^۱

گفتم: حاشا از این که امیرمؤمنان علیه السلام جز برای تقرّب به خدای
متعّال و به جا آوردن آن چه خداوند به آن مأمورش فرموده
است نمازی را بخواند.

و نماز خواندن ایشان پشت سر خلفا فقط برای خدا و خالصانه
و به نیت رضای او بود و ما نیز به ایشان علیه السلام اقتدا کردیم.
بنابراین ما با نمازگزاردن پشت سر بسیاری از امامان جماعت
سنّی مذهب در حالی که آن نمازها را خالصانه برای خدای
تعالی خوانده ایم، به ذات اقدسش تقرّب جسته ایم. و این مسأله
در مذهب اهل بیت علیهم السلام جایز است و فرد نمازگزاری از شیعه
که پشت سر امام جماعت سنّی مذهب نماز گزارده، همان گونه
ثواب می برد که اگر به امام جماعت شیعه مذهب اقتدا می نمود.
و فردی که از قوانین شرعی مذهب ما اطلاع داشته باشد می داند
که ما عدالت را در مورد امام جماعتی که شیعه باشد شرط
می دانیم؛ بنابراین اقتدا به فرد شیعه فاسق و ناشناس جایز نبوده
در حالی که این شرط در امام جماعت سنّی وجود ندارد و اقتدا
به هر فردی از آنان جایز است.»

گفتار سوم: نقد و بررسی همکاری امیرالمؤمنین (ع) با خلفا * ۲۰۱

از کلام علامه شرف الدین به روشنی می توان دریافت که وی ابتدا به تصحیح تعریف مطرح شده از سوی جاراالله درباره تقیه پرداخته و با تبیین موضع اختلاف، به جای آن که تقیه را عملی بدون قصد قربت بداند، آن را یک عمل «تعبدی» دانسته که عمل بدان در حقیقت امتثال امر خدای متعال بوده و تحت پوشش عمل به تعالیم شریعت قرار دارد. علامه شرف الدین در پاسخ خود، تقیه را همراهی و نه متعارض با تقرب به خدای متعال و انجام دستور پروردگار دانسته و آن را عملی شرعی و خداپسندانه مطرح کرده است و بدین ترتیب با دیدگاه جاراالله که تقیه را نقطه مقابل و متضاد قرب خدای متعال قرار داده بود، به مخالفت برخاسته و آن را رد نموده است.

از سوی دیگر برای این که بیان وی حمل بر تأیید عقاید و شخصیت امام جماعت (خلفا) در این گونه نمازها نشود و از شرایط و ویژگی هایی که برای تقیه در مکتب اهل بیت (ع) ذکر گردیده به نفع شخصیت امام جماعت و کسب مقبولیت و مشروعیت برای او (خلفا) سوء استفاده نگردد، با صراحت تمام به این نکته اشاره کرده است که «عدالت در امام جماعت غیر شیعه شرط نمی باشد».

وی در واقع با این بیان ظریف به تفاوت کیفیت نماز جماعت به امامت فرد شیعه با فرد سنی (خلفا) اشاره نموده و عدالت خلفا را به طور صریح نفی می نماید؛ تا خواننده با توجه به این اختلاف و دوگانگی به یاد داشته باشد که هرگز نمی توان از این عملکرد امیرالمؤمنین (ع) و شیعیان ایشان تأییدی برای مخالفین امامیه به دست آورد.

به هر حال اولاً: باید پاسخ علامه شرف الدین را با توجه به سؤال موسی جاراالله و فضای حاکم بر کتاب، و نه براساس تمایلات شخصی و گرایش‌های فکری خود فهمید و نقل به مضمون نمود.

و ثانیاً: باید این پاسخ را به دنبال اشاره به سؤال موسی جاراالله آورد و نه به دنبال یک فراز تحریف به نقصان شده از یک روایتی که خود مجمل بوده و به مبین نیازمند می‌باشد؟!

چراکه چنین تلفیقی از عبارات، خواننده را در درک کیفیت عملکرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) دچار اشتباه کرده و ناخودآگاه وی را به سوی تفسیری سوق می‌دهد که خواست این طیف از وحدت طلبان تحریف‌گرا است؛ چنانچه ابراز شده:

«... حضرت علی همواره با سیدنا ابوبکر بوده و در تمام نمازها پشت سر او حضور داشته است.»^۱

«و خود علی (ع) نیز در نماز خلفای راشدین شرکت می‌کرد...»^۲

۱ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱.

۲ - محمدجواد حجتی کرماتی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹،



گفتار چهارم

نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره روابط متقابل خلفا و امیرالمؤمنین (ع)

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

آخرین دسته از شبهات وحدت طلبانه در زمینه روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع)، مربوط به القای حُسن روابط میان سردمداران حکومت و خاندان عترت (ع) می‌باشد.

در یک نگاه ابتدایی، این شبهات را می‌توان به دو گروه تقسیم نمود:

گروه یکم:

شبهاتی که جهت اثبات روابط دوستانه، اقدام به کلی‌گویی کرده و بدون اشاره به موارد معین تاریخی، سعی در اثبات حُسن روابط خلفا با اهل بیت (ع) نموده‌اند.

گروه دوم:

شبهاتی که جهت اثبات روابط دوستانه، به برخی وقایع معین تاریخی استناد کرده و به تحلیل آن اقدام نموده‌اند.

لذا بررسی‌های این گفتار را - به طور مختصر - از گروه یکم آغاز کرده و در ضمن آن به برخی شبهات رایج در گروه دوم نیز پاسخ خواهیم داد.

کلی‌گویی جهت اثبات روابط دوستانه سه خلیفه با خاندان وحی (علیه السلام) با چنین بیان‌هایی مطرح می‌شود:

«آن‌چه مسلم است تمام اصحاب پیامبر به ویژه خلفاء راشدین... مانند برادر با یکدیگر رفتار می‌کردند...»^۱

«علی (ع) مدت ۲۳ سال در حیات پیغمبر (ص) و ۲۵ سال بعد از وفات آن حضرت با ایشان رفت و آمد و برخورد نزدیک داشت، رابطه خانوادگی و قرابت سببی داشت...»^۲

«علی (ع) چه در دوران حیات پیامبر (ص) و چه بعد از وفات آن حضرت، با خلفای ثلاثه، رفت و آمد و تماس نزدیک و نیز رابطه خانوادگی و قرابت سببی داشت...»^۳

جهت تجزیه و تحلیل این ادعاها، نخست باید روابط هر یک از خلفا با خاندان وحی (علیه السلام) را به طور جداگانه مورد کنکاش قرار داده و صحت این نوع روابط را (در دو مقطع قبل و بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) ارزیابی نماییم.

۱ - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۳۶.

۲ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲.

۳ - سید احمد موقفی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.

بخش الف) روابط متقابل خلیفه اول و خاندان وحی علیه السلام

در این زمینه شاهد یک ادعای کلی هستیم:

«ابوبکر صدیق به خاندان و خویشاوندان رسول ارادت خاص و فوق العاده‌ای داشت.»^۱

بررسی این شبهه را از تحلیل روابط ابوبکر با اهل بیت علیهم السلام «در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله» آغاز می‌کنیم:

«اگر این سخن درست باشد که در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دو جریان سیاسی مختلف در میان مهاجران وجود داشته و کسانی برای به دست آوردن خلافت تلاش می‌کرده‌اند، باید پذیرفت که میان امام علیه السلام و شیخین از همان زمان مناسبات خوبی نبوده است. در اخبار سیره چیزی که شاهد نزاع اینان باشد دیده نشده، اما هیچ خاطره‌ای نیز که رفاقت اینها را با یکدیگر نشان دهد وجود ندارد.

۱ - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۵.

دشمنی‌های عایشه با امام علی (ع) که به اعتراف خودش از همان زمان پیامبر (ص) وجود داشته، می‌تواند شاهی بر اختلاف آل ابی‌بکر با آل علی (ع) تلقی شود.

گفته‌اند زمانی که فاطمه (ع) رحلت کرد، همه زنان پیامبر (ص) در عزای بنی‌هاشم شرکت کردند، اما عایشه خود را به مریضی زد و نیامد و حتی برای علی (ع) چیزی نقل کردند که گویا عایشه اظهار سرور کرده بود.

هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر و اصرار امام (ع) در اثبات حقانیت خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد.^۱

شاید تنها خاطره به ظاهر دوستانه‌ای که از دوران حیات پیامبر (ص) باقی مانده است، این ادعا باشد که:

«ابوبکر، حضرت زهرا (س) را برای علی (ع) خواستگاری می‌کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می‌شود.»^۲

«ابوبکر، حضرت زهرا (س) را برای علی (ع) خواستگاری می‌کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می‌شود... این نوع پیوندها و روابط بین صحابه امری رایج بود و در الفت بین مسلمین و تألیف قلوب و وحدت آنها، نقش مؤثری داشت.»^۳

۱- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع)، ص ۱۳.

۲- سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲.

۳- سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۰۷

در پاسخ می‌گوییم:

«اولاً: ازدواج حضرت علی (ع) با حضرت فاطمه (ع) در سال دوم هجری و سالها قبل از ماجرای سقیفه و بروز منازعات مربوط به خلافت صورت پذیرفته، بنابراین استناد به آن در اثبات این موضوع کاملاً غلط و بی‌مورد است.

ثانیاً: در موضوع ازدواج حضرت علی و فاطمه (ع) بسیاری از بزرگان اهل سنت با سند معتبر از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده‌اند که فرمود: همانا خداوند متعال مرا فرمان داد که دخترم فاطمه (ع) را به ازدواج علی (ع) درآورم.

این در شرایطی است که آنها هر دو قبلاً برای خویش جداگانه به خواستگاری حضرت فاطمه (ع) رفته‌اند و پاسخ منفی گرفته‌اند... با این تفصیل در امر این ازدواجی که مستقیماً به دستور خداوند متعال صورت پذیرفته است، و آن هم پس از آن که ابوبکر و عمر هر دو در تلاش برای خویش در خواستگاری حضرت فاطمه (ع) پاسخ منفی گرفته و مأیوس برگشته‌اند، فکر می‌کنید این دو نفر یا دیگران در تحقق یا عدم تحقق آن چه نقشی داشته‌اند؟^۱

این در حالی است که برخی منابع شیعی ماجرای این خواستگاری را چنین گزارش می‌دهند:

«روزی ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ در مسجد حضرت رسول (ص) نشسته بودند و سخن مزاجت حضرت فاطمه (ع)

۱ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۱ - ۱۷۳.

در میان آوردند... پس ابوبکر با عمر و سعد بن معاذ گفت که برخیزید که به نزد علی برویم و او را تکلیف نمائیم که خواستگاری فاطمه بکند و اگر تنگدستی او را مانع شد، ما او را در این باب مدد کنیم... پس ایشان به هرگونه بود آن حضرت را راضی کردند... چون ابوبکر و عمر آن حضرت را «برای امتحان»^۱ فرستاده بودند و انتظار بیرون آمدن آن حضرت را می‌کشیدند، سر راه بر او گرفتند و پرسیدند: چه خبر داری؟ حضرت فرمود: حضرت رسول ﷺ دختر خود فاطمه را به من تزویج کرد و مرا خبر داد که حق تعالی در آسمان او را به من تزویج نموده است... چون ایشان این خبر را شنیدند «به ظاهر» اظهار خشنودی کردند...»^۲

خاطره دیگری که در این دوران از روابط خلیفه اول با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر جای مانده است، مربوط به هجرت پیامبر ﷺ از مکه به یثرب و توقف ایشان در قبا می‌باشد؛ در آن زمان «ابوبکر اصرار داشت زودتر وارد مدینه شوند ولی پیامبر فرمود: هرگز داخل مدینه نمی‌شوم مگر وقتی که برادرم و پسر مادرم علی (علیه السلام) و فاطمه دخترم وارد شوند و ابوبکر به تنهایی به مدینه رفت حسداً لعلی»^۳

۱ - [زیرا هر کسی که به خواستگاری حضرت زهرا (علیه السلام) می‌رفت، پیامبر ﷺ - با استناد به امر الهی - به او پاسخ منفی می‌دادند.]

۲ - علامه مجلسی: جلاءالعیون، ص ۲۰۲-۲۰۸.

۳ - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۷۹.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۰۹

منابع تاریخی نوشته‌اند:

«پیغمبر حدود پانزده روز در قبا ماند تا علی (ع)، برسد.
ابوبکر به پیغمبر گفت: شاید علی تا یک ماه دیگر نیاید! مردم
مدینه چشم به راه شمايند!
رسول اکرم (ص) فرمود: چنین نیست. او به زودی خواهد آمد.
من نیز حرکت نخواهم کرد تا عموزاده‌ام، برادرم و محبوب‌ترین
خاندانم و کسی که با جان خود، جان مرا پاس داشته است، از
راه برسد.

ابوبکر رنجید و پیغمبر را در قبا رها کرد و نزد یکی از
دوستانش در محله‌ای به نام سُنح رفت.^۱
لذا در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت:

«روابط امام (ع) با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره‌ای باقی
نمانده است.»^۲

اکنون با توجه به این که تاریخ حیات پیامبر (ص) هیچ نشانه‌ای از
وجود روابط گرم و صمیمانه میان خلیفه اول با خاندان وحی (ع) را در
اختیار ما نمی‌نهد، به بررسی این ادعا می‌پردازیم که می‌گوید:
«... در صدد آنیم تا... دوام! آن روابط گرم و صمیمانه! جان نثاران رسول
خدا را در دوران خلافت خلیفه اول صدیق اکبر به اثبات برسانیم.»^۳

۱- محمّد حسین رجبی: مقاله «امام علی (ع) در عهد پیامبر»، مندرج در دانشنامه امام علی (ع)، ج ۸، ص ۱۶۱-۱۶۲؛ به نقل از: رسولي محلاتی: زندگانی امیرالمؤمنین (ع)، ص ۷۶.
۲- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)، ص ۱۶.
۳- خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۰.

جهت بررسی این شبهه، چاره‌ای نداریم تا با مراجعه به تاریخ، رفتار و عملکرد خلیفه اول با خاندان رسول ﷺ را ترسیم نماییم و میزان ارادت خاص و فوق‌العاده او به اهل بیت ﷺ را تنها با چند سند تاریخی کوتاه و گویا معین سازیم.^۱

«بلاذری در کتاب انساب الاشراف می‌نویسد:

چون علی ﷺ از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را با خشونت هر چه تمامتر بیاورد...

ابن عبد ربه در کتاب العقد الفرید آورده است:

ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه بیرون بیاورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند با آنان جنگ کن...»^۲

لذا می‌توان گفت:

«هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر، اصرار امام ﷺ در اثبات حقایق خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد.

حمله به خانه امام ﷺ و حالت قهر حضرت فاطمه ﷺ و عدم اجازه برای حضور شیخین بر جنازه آن حضرت ﷺ، اختلاف را عمیق‌تر کرد.»^۳

۱ - جهت آشنایی با سایر اسناد و مدارک هجوم، ر.ک: استادان محقق: سید علی حسینی میلانی: محاضرات فی الاعتقادات، ج ۲، مظلومیه الزهراء ﷺ؛ آیه الله جعفر سبحانی: الحجة الغراء علی شهادة الزهراء ﷺ؛ عبدالزهراء مهدی: الهجوم علی بیت فاطمه ﷺ؛ حسین غیب غلامی: احراق بیت فاطمه ﷺ (عربی) و نیز: سید محمد حسین سجّاد: آتش به خانه وحی؛ مسعود پور سیدآقای: حور در آتش (فارسی).

۲ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۰۹ - ۱۱۱.

۳ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ، ص ۱۳.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام * ۲۱۱

بنابراین نه تنها در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه‌ای از وجود روابط گرم و صمیمانه به دست نمی‌آید، بلکه شواهد تاریخی حاکی از اِعمال سیاست سرکوب و خشونت در برخورد با خاندان وحی علیهم السلام پس از غصب خلافت توسط ابوبکر می‌باشد؛ حال چگونه می‌توان مدعی شد: «آیا کسی که چنین ارادت و اعتقادی نسبت به زهرا داشته باشد، حق او را ضایع و تلف می‌نماید؟»^۱

این شبهه‌ای است که تاریخ پاسخ آن را به روشنی ارائه می‌دهد: آن گاه که ابوبکر فدک را از تصرف حضرت صدیقه زهرا علیها السلام خارج ساخت و از ایشان که به حکم آیه تطهیر معصوم می‌باشند، جهت اثبات مالکیت فدک شاهد طلب نمود، و سپس با ردّ شهادت شهود و بی اعتبار دانستن شهادت شرعی آن‌ها، به طور ضمنی نشان داد که جز شکستن مقام عصمت و پس ندادن فدک هدفی در سر ندارد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام به دفاع از حضرت فاطمه علیها السلام می‌پردازند و بین ایشان و ابوبکر سخنانی ردّ و بدل می‌شود که در پایان،

«امام علیه السلام بعد از گفتن این سخنان با ناراحتی به منزل رفتند. هیاهوی عجیبی بین مردم پیدا شد. می‌گفتند: حق با علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است، علی علیه السلام راست می‌گوید.

در این هنگام ابابکر به منبر رفت و برای خاموش کردن مردم گفت: هان ای مردم! این چه سر و صدایی است که ایجاد کرده‌اید و گوش به سخن هر کس می‌دهید. او رویاهی است که شاهد او دُم اوست، ماجراجو و برپا کننده فتنه است و مردم را به آشوب

۱ - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۵.

دعوت می‌نماید، کمک از ضعفا و یاری از زنان می‌طلبد، او مانند امّ طحال است که عزیزترین نزدیکان وی نزد او افراد فاحشه بودند.

خلیفه با استفاده از اهرم قدرت چه جسارتهائی که به ساحت امام علیه السلام نکرد. ما می‌توانیم به میزان ادب و وقار خلیفه پی بریم که چگونه به شخصی که خود به نزول آیه تطهیر درباره وی اعتراف نموده است، توهین می‌نماید...

ابن ابی الحدید که از این همه جسارتهای خلیفه تعجب نموده است از استاد خود جعفر بن یحیی بصری می‌پرسد آیا این همه تعرضات در مورد علی علیه السلام است؟ و جواب می‌شنود:.... بله فرزندانم، مسئله سلطنت در کار است...

آری خلفا برای تثبیت حکومت خود از هیچ توهینی به اهل بیت پیامبر علیهم السلام ابا نداشتند.^۱

حال باید پرسید، چگونه می‌توان با استناد به ارادتی ساختگی و دروغین مدّعی شد:

«در عصر صدیق و فاروق حقوق خاندان پیامبر بطور کامل به آنان می‌رسید.»^۲

۱ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۰۲ - ۲۰۳؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴.
۲ - خدا رحم لکنزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۲۳.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام * ۲۱۳

تذکر تاریخی

در پایان خاطر نشان می گردد که:

«برخی از طرفداران ابوبکر خبری با مضمون نماز گزاردن ابوبکر بر جنازه آن حضرت را جعل کرده اند^۱ و خوشبختانه شخصیتی چون ابن حجر عسقلانی تصریح به دروغ بودن آن خبر نموده است.^۲»^۳

اسناد تاریخی معتبر حاکی از عدم حضور ابوبکر در مراسم تدفین حضرت زهرا علیها السلام می باشند؛ چنانچه بخاری و مسلم (دو تن از حدیث نگاران مشهور اهل سنت) در کتاب هایشان که به «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» شهرت دارد، تصریح نموده اند:

«فَلَمَّا تُوُفِّيَتْ دَفَنُهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلًا وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا.^۴»

فَلَمَّا تُوُفِّيَتْ دَفَنُهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَيْلًا وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا عَلِيُّ.^۵»

۱ - [عبدالعزیز نعمانی در مقاله «فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت» مندرج در فصلنامه ندای اسلام (شماره ۳، پاییز ۷۹) این روایت جعلی را به نقل از کتاب «المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک» (تألیف: ابن جوزی)، ج ۴، ص ۹۶، مورد استناد قرار داده است.]

۲ - به نقل از: لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۳۴.

۳ - استاد سید علی حسینی میلانی: گفتارهایی پیرامون مظلومیت برترین بانو (ترجمه: مسعود شکوهی)، ص ۱۰۶.

۴ - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۳۹۱۳.

۵ - مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

نمونه‌هایی از تصریحات منابع اهل سنت به غضب حضرت زهرا (ع)
بر ابوبکر

سند شماره (۱)

«فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ»^۱

فاطمه دختر رسول خدا بر ابوبکر غضب نموده و با او قطع رابطه کرد.
این قهر او با ابوبکر پیوسته ادامه داشت تا از دنیا رفت.

سند شماره (۲)

«فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِى ذَلِكَ فَهَجَرَتُهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ»^۲

[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر
غضبناک شد و با او قطع رابطه کرد و تا زنده بود با ابوبکر سخن نگفت.

۱ - محمّد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۲۸۶۲.

۲ - همان منبع، حدیث شماره ۳۹۱۳.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۱۵

سند شماره (۳)

«فَهَجَرْتُهُ فَاطِمَةُ فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى مَاتَ»^۱

فاطمه با ابوبکر قطع رابطه نموده و تا زنده بود با او سخن نگفت.

سند شماره (۴)

«فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى ابْنِ بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ»^۲

[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر غضبناک شد و با او قطع رابطه کرد و تا زنده بود با ابوبکر سخن نگفت.

سند شماره (۵)

«فَقَضَيْتُ فَاطِمَةَ فَهَجَرْتُ ابْنِ بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتُهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ»^۳
[در ماجرای مطالبه میراث پیامبر،] فاطمه غضبناک شد و با ابوبکر قطع رابطه کرد و این قهر وی ادامه داشت تا از دنیا رفت.

سند شماره (۶)

«فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى ابْنِ بَكْرٍ فِي ذَلِكَ»^۴
[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر خشم گرفت و بر او غضب نمود.

۱ - همان منبع، حدیث شماره ۶۲۳۰.

۲ - مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

۳ - احمد بن حنبل: مسند احمد، حدیث شماره ۲۵.

۴ - همان منبع، حدیث شماره ۵۲.

سند شماره (۷)

«قَالَتَ وَ اللَّهُ لَا أَكَلَمُكُمَا أَبَدًا فَمَاتَتْ وَ لَا تُكَلِّمُهُمَا»^۱

[در ماجرای مطالبه میراث پیامبر، فاطمه خطاب به ابوبکر و عمر] گفت: به خدا سوگند هرگز با شما دو تن سخن نخواهم گفت؛ پس فاطمه از دنیا رفت در حالی که تا زنده بود با آن دو سخن نگفت.

هر چند که برخلاف همه اسناد تاریخی اظهار شود:

«به منابع معتبری که اثبات کند حضرت علی(ع) و حضرت زهرا و ائمه اطهار(ع) از خلفای ثلاث تعبیر به دشمن کرده باشند، دست نیافته‌ام و از این رو، برآنم که اختلاف میان صحابه پیامبر(ص) پس از وفات آن حضرت، ماهیتاً یک اختلاف میان صحابه رسول خدا(ص) بوده که عملاً توسط حضرت علی(ع) در دوران حکومت خلفا و پس از آن در زمان زمامداری آن حضرت(ع) و پس از آن در زمان ائمه اطهار(ع) در قول و عمل نادیده گرفته شد.»^۲

۱ - محمّد بن عیسی بن ضحاک سلمی: سنن ترمذی، حدیث شماره ۱۵۳۴.

۲ - محمّد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

هدف امیرالمؤمنین (علیه السلام) از سرپرستی محمد بن ابی بکر چه بود؟

شبهه دیگری که در راستای روابط متقابل خلیفه اول و امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطرح گردیده، مربوط به سرپرستی امام (علیه السلام) از همسر و فرزند ابوبکر پس از مرگ خلیفه می باشد؛ چنانچه ابراز شده:

«آن حضرت نهایت ارادت خویش را به حضرت ابوبکر پس از وفات نشان داد و اسماء بیوه ابوبکر را به زنی گرفت و محمد فرزند ابوبکر را در خانه خویش بزرگ نمود...»^۱

«محمد فرزند ابوبکر مورد علاقه فراوان حضرت امیر بود و در کنار فرزندان خود، او را بزرگ کرد و هنگام خلافت، وی را به زمامداری مصر نصب فرمودند.»^۲

جهت بررسی این شبهه ابتدا لازم است تا قدری درباره اسماء بنت عمیس سخن بگوییم:

۱ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۰.

۲ - عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۷.

«این زن گرچه در ظاهر همسر ابوبکر بود، بیشتر اوقات خود را در خانه داماد پیامبر و برادر شوهرش (علی بن ابی طالب علیه السلام) و به خدمت فاطمه علیها السلام می گذراند.»^۱

لذا می توان گفت:

«در اینکه بانو اسماء بنت عمیس، آغازی خوب و فرجامی خویتر در زندگی خود داشته است، شکی نیست؛ یعنی ابتدا همسر جعفر بن ابی طالب و در آخر همسر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و چند سالی که با ابوبکر می زیسته توانسته در دامن پاک خود بذری ناپاک را پاک و پاکیزه تربیت کند و محمداً بن ابی بکر را از فرزندی ابوبکر به فرزندی علی علیه السلام منتقل نماید و آن از مسلمیات تاریخ است. چه اشکالی دارد که بگوییم بانویی با چنین شرافت، به هنگام مشاهده انحراف مسیر خلافت و ظهور کارهای ناشایست و نفاق گونه از شوهرش، از خانه او بیرون آمده، همدم و انیس حضرت زهرا علیها السلام گشته تا با این کار هم برائت خود را از آنان و هم پیوستگی و ولایت خود را به اینان اثبات کند...»^۲

بنابراین آنچه محل تأمل است، ازدواج اسماء و ابوبکر می باشد که:

«سبب و انگیزه این ازدواج - با توجه به اختلاف فکری و اخلاقی آن دو زن و شوهر - از نظر تاریخی در هاله ای از ابهام قرار دارد.»^۳

۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۰۱.

۲ - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله؛ پاورقی مترجم:

دکتر سید حسن افتخار زاده سبزواری، ص ۷۷۳.

۳ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۰۱.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۱۹

لذا دلایل ازدواج امیرالمؤمنین (ع) با اسماء و سرپرستی فرزندش محمد را باید در ویژگی‌های شخصیتی و منحصر به فرد خود اسماء جست؛ حمایت او از حریم ولایت و امامت علوی را می‌توان از این اقدام اسماء به خوبی دریافت:

«برخوردهای شدید امیرالمؤمنین (ع)، اغتشاش عجیبی در افکار ابوبکر و عمر و مشاورینشان پیش آورده بود؛ بطوری که آنان را وادار به تصمیم‌گیریهای شتابزده‌ای نمود. با آنکه غاصبین به شدت از امیرالمؤمنین (ع) وحشت داشتند ولی بالاخره تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند... اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر و بانوی صالحه‌ای بود از این توطئه که در خانه ابوبکر صورت گرفت آگاه شد. لذا خدمتکار خود را فرستاد و گفت: نزد فاطمه (ع) برو و به او سلام برسان و آنگاه که از در وارد می‌شوی این آیه را (به کنایه) بخوان، **وَإِنَّ الْمَلَائِکَةَ یَأْتِمِرُونَ بِكَ لَیَقْتُلَنَّكَ فَآخُذْ بِإِنْفِ لَكَ مِنَ النَّاصِحِینَ**»^۱

یعنی این گروه توطئه می‌کنند که تو را بکشند. خارج شو که من خیرخواه تو هستم. همچنین اسماء به خادمه‌اش گفت: اگر با خواندن آیه منظور تو را متوجه نشدند، آن را تکرار کن...»^۲

همچنین میزان ارتباط محمد (فرزند اسماء) با خاندان پدرش ابوبکر را می‌توان از موضع‌گیری او در جنگ جمل، علیه خواهرش عایشه به خوبی مشاهده کرد؛ چرا که در این نبرد، محمد در کنار امام

۱- قصص: ۲۰.

۲- محمد باقر انصاری - سید حسین رجایی: اسرار فدک، ص ۵۹ - ۶۰.

خویش و مقابل خواهرش عایشه دختر ابوبکر شمشیر می‌زد. محمّد در پایان جنگ جمل در جمله‌ای خطاب به عایشه خود را چنین معرفی می‌کند:

«نزدیکترین و در عین حال دشمن‌ترین فامیل و خویشاوند تو»^۱
لذا از دواج امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اسماء پس از مرگ ابوبکر و سرپرستی محمّد فرزند ابوبکر، هیچ ارتباطی به حُسن رابطه آن حضرت (علیه السلام) با ابوبکر ندارد، بلکه ارتباط مستقیم با ویژگی‌های روحی خود اسماء داشته است که از او زنی حامی ولایت علوی و دوستدار خاندان وحی (علیه السلام) ساخته بود، به گونه‌ای که حضرت علی (علیه السلام) نه تنها ایشان را به عنوان همسری شایسته برمی‌گزینند، بلکه فرزند او را که از این مادر به دنیا آمده است تربیت نموده و پرورش می‌دهند، تا محمّد (فرزند ابوبکر) به عنوان نمونه‌ای از یک شیعه در تاریخ بدرخشد و در این مقام تا بدان جا رسد که فرزند او قاسم از معتمدان و مخصوصان امام سجّاد (علیه السلام) شد^۲ و دخترش (امّ فروه) همسر امام باقر (علیه السلام) و مادر امام صادق (علیه السلام) گردید.^۳

حال قضاوت به عهده خوانندگان است که این فضایل و ویژگی‌های فردی اسماء بنت عمیس و فرزندش را به حساب ابوبکر بگذارند و یا آن را امری کاملاً مستقل و بی‌ارتباط با شخص خلیفه بدانند. هر چند که علیرغم تمام این حقایق ابراز شده:

۱ - سید مرتضی عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲ - علامه مجلسی: جلاء العیون، ص ۸۷۰.

۳ - امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «مادرم از آنها بود که ایمان آوردند و پرهیزکار و نیکوکار بودند، و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را.» (علامه مجلسی: جلاء العیون، ص ۸۷۰)

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۲۱

«مگر امام سجاد(ع) نوه دختری خلیفه اول را به زنی نگرفت و مگر جناب ابوبکر نیای مادری امام باقر(ع) و ائمه اطهار بعدی(ع) نبود...؟ و مگر بین دشمنان می‌تواند این گونه روابط خویشاوندی پدید آید؟»^۱
 «ائمه ما از امام باقر(ع) به بعد همگی از نوادگان دختری جناب ابوبکر هستند. ائمه ما با خلفا نزدیکی خانوادگی داشتند.»^۲

بنابر آن چه ملاحظه فرمودید، دیگر جایی برای این ادعای ساختگی باقی نمی‌ماند که:

«گذشته از همکاری سیدنا علی با حضرت ابوبکر... این دو شاگرد پیامبر (ابوبکر و علی) با هم همانند اعضای یک خانواده، دوست و صمیمی بودند.»^۳

۱ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

۲ - همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.

۳ - عبدالقادر دهقان سرلواتی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۲.

بخش ب) روابط متقابل خلیفه دوم و خاندان وحی علیه السلام

در این زمینه شاهد یک ادعای کلی هستیم:

«سیاست حضرت عمر نسبت به اهل بیت ترکیبی بود از محبت و بزرگداشت.»^۱

«عمر به علی نگاه عاشقانه‌ای داشت که با تعظیم و تکریم همراه بود.»^۲

جهت بررسی این شبهه بایستی با مراجعه به تاریخ، به ترسیم رفتار و عملکرد خلیفه دوم در رابطه با خاندان رسول صلی الله علیه و آله پردازیم و میزان محبت و بزرگداشت او نسبت به اهل بیت علیهم السلام و نیز تعظیم و تکریم عاشقانه او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام را تنها با چند سند تاریخی کوتاه و گویا معین کنیم.

۱- محمّد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۰.

۲- همو: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۷.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۲۳

نگاهی به اسناد تاریخی

«بلاذری در کتاب انساب الاشراف می‌نویسد:
... عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه (ع) رفت.
فاطمه (ع) پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطاب! آیا تویی
که می‌خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟
عمر پاسخ داد: آری! این کار آن‌چه را که پدرت آورده محکم‌تر
می‌سازد.

تاریخ طبری نوشته است که:
عمر گفت: به خدا قسم یا خانه را بر شما می‌سوزانم یا اینکه
جهت بیعت خارج می‌شوید.
ابن عبد ربّه در کتاب العقد الفرید آورده است:
... عمر با شعله آتش که همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن
خانه فاطمه برداشته بود، به سوی آنها حرکت کرد.
فاطمه (ع) گفت: ای پسر خطاب! آتش آورده‌ای خانه مرا
بسوزانی؟

گفت: بلی، مگر این که به آن‌چه اَمّت در آن داخل شده‌اند
(بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید...»^۱
اسناد تاریخی مربوط به برخورد خشونت‌آمیز خلیفه دوم با خاندان
وحی (ع) (جهت اخذ بیعت از امیرالمؤمنین (ع)) را می‌توانید در سه
کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه (ع)»، «احراق بیت فاطمه (ع)» و «الحجّة
الغزّاء علی شهادة الزهراء (ع)» دنبال فرمایید و با مطالعه شواهد نقل

۱- مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۰۹-۱۱۰.

شده از منابع معتبر اهل سنت، به میزان صحت این ادعاها دست یابید که:

«عمر همیشه حضرت علی را قرۃ العین (نور چشمان) می‌نامید.»^۱

همچنین از سوی دیگر شاهد این ادعا هستیم که:

«اصحاب سقیفه و حضرات ابوبکر و عمر و عثمان و هواداران آنها تشکیل دولت دادند و حضرت علی هم تا آخر با آنها همکاری داشت و با آنها اختلاف نظر هم داشت، اما هیچگاه با آنها دشمنی نداشت.»^۲
 «با این که حق خود را غصب شده می‌دانست، همان گونه که در خطبه ششقیه آمده است، صبر پیشه کرد و این صبر تنها در ظاهر نبود. او قلباً هم هیچ گاه با صحابه پیغمبر دشمن نبود.»^۳

«روابط خود آن بزرگان روابطی برادرانه و اسلامی همراه با حفظ کیان اسلام و عزت اسلامی بوده است، نه دشمنانه و کینه توزانه و خصمانه.»^۴

«آیا این سکوت پرمعنی، به معنای آن نیست که آن حضرت تمایل نداشته‌اند این واقعه بازگو شود^۵ و آتش دشمنی را پیوسته شعله ور سازد و روابط آن حضرت و خلفای ثلاث را به خصوص در دوران خلیفه دوم که دوران پر حادثه و پر فتوحاتی بود، تحت تأثیر عواطف شخصی! قرار دهد؟»^۶

۱ - فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۱.

۲ - محمد جواد حجتی کرمائی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹،

ص ۶۲.

۳ - همو: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

۴ - همو: روزنامه اطلاعات، مورخ ۳۰ خرداد ۱۳۷۹.

۵ - [منظور مؤلف به تصریح او در جملات پیشین، حوادث رخ نموده پس از رحلت رسول اکرم ﷺ

است.]

۶ - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (علیه السلام) * ۲۲۵

هر چند بررسی عملکردهای خلیفه دوم پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) جای هیچ گونه تردیدی را در دشمنی و کینه ورزی گروه برندگان سقیفه با اهل بیت (علیهم السلام) باقی نمی گذارد، اما از آن جا که سعی شده تا در کنار این شبهات، تصویری دوستانه از سیره و عملکرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) با خلفا ترسیم گردد، به چند اعتراف تاریخی از خود خلیفه دوم اشاره می کنیم تا با نحوه برخورد و مواجهه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با او نیز آشنا شویم.

نمونه نخست حدیثی است که در کتاب صحیح مسلم و تاریخ مدینه ابن شبه نقل شده؛

«در این احادیث، خلیفه دوم به علی (علیه السلام) و عباس نسبت می دهد که آنان خلیفه اول و دوم را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خیانتکار [حیله گر] و یا ستمگر و فاجر می دانسته اند.»^۱

در نقل صحیح مسلم آمده:

«خلیفه دوم، عباس و علی (علیه السلام) را مخاطب قرار داده چنین می گوید:

... هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من بعد از پیامبر ولی مسلمانان می باشم؛ شما دو نفر (عباس و علی (علیه السلام)) آمدید و میراث خود را طلب کردید. تو (عباس) میراث را از پسر برادرت و این (علی (علیه السلام)) میراث همسرش را از پدرش. پس ابوبکر گفت: پیامبر خدا فرموده است: ما ارث برده نمی شویم؛ آنچه به جا گذاریم صدقه است، ولی شما وی را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خیانتکار [حیله گر] دانستید...»^۲

۱ - رضا سلمانی: روابط متقابل خلفا با خاندان پیامبر (علیه السلام)، ص ۴۲.

۲ - همان منبع، ص ۴۱؛ به نقل از: صحیح مسلم، ج ۴، کتاب الجهاد و السیر، باب حکم الفیء، ص ۲۷، ح ۴۹ (۳۳۰۲)، مؤسسة عزالدین.

متن کلام خلیفه دوم درباره نوع نگاه حضرت علی علیه السلام به ابوبکر و خودش چنین است:

«فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا، آثِمًا، غَادِرًا، خَائِنًا... وَ أَنَا... وَلِئِي أَبِي بَكْرٍ
فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا، آثِمًا، غَادِرًا، خَائِنًا...»

همچنین «ابن شبه در تاریخ مدینه... به جای کاذب، آثم، غادر و خائن؛ ظالم و فاجر را نقل کرده است»^۱

متن اصلی عبارت او چنین است:

«تَرَعَمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ فِيهَا ظَالِمٌ فَاجِرٌ... فَتَرَعَمَانِ أَنِّي فِيهَا ظَالِمٌ
فَاجِرٌ...»

در یک جمع بندی می توان گفت:

آن چه «در حقیقت شاهد اصلی در این مبحث می باشد این است که عمر بن خطاب تصریح می نماید که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عموی پیامبر که صرف نظر از هاشمی بودن، دو نفر از صحابه خوش نام و نشان می باشند، شیخین را ظالم و خیانتکار می دانسته اند، پس چطور ممکن است کسی تفوه نماید که در بین اهل بیت و خلفا کمال دوستی و مودت بوده است، با وجودی که اهل بیت به اعتراف خود دشمن، چنین اعتقادی در مورد آنها داشته اند؟

این نصوص بیانگر این مطالب است که... علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس، شیخین را ظالم و خیانتکار، کاذب، آثم، غادر، خائن می دانستند.

۱- همان منبع، ص ۴۱-۴۲؛ به نقل از: تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۴، دارالفکر.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام * ۲۲۷

اینکه می‌گویند: در بین خلفا و اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله صمیمیت و دوستی بوده است زمانی صحت می‌یابد که همدیگر را تصدیق نموده باشند.

پس اگر به بهانه بعضی از روایات جعلی و غیر صادر از اهل بیت علیهم السلام در لابه لای کتب حدیثی می‌خواهند محبت دشمنان اهل بیت را در میان مردم ضعیف انتشار دهند، باید دانسته باشند که صحت این روایات متفرع بر نبودن دلیلی قوی بر خلاف آنها می‌باشد، که با بودن آن دلیل مافوق، تمامی این روایات مورد ادعای دشمن از اعتبار ساقط می‌گردد.

به این نصوص توجه فرمائید:... ترجمه مختصر این روایات این است که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب در زمان خلافت عمر، اموال رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خیبر و فدک از او مطالبه می‌نمایند و عمر به آنها می‌گوید:

شما در زمان خلافت ابوبکر نیز این اموال را مطالبه نمودید و حال آنکه او را دروغگو و معصیت کار و ظالم و خائن می‌دانستید، و اکنون که خلافت به من رسیده از من نیز این اموال را مطالبه می‌نمائید و حال آنکه مرا نیز همانند ابوبکر دروغگو و گنهکار و ظالم و خائن می‌دانید.

با این تصریحات و اقرار بی‌شائبه خلیفه، آن هم در معتبرترین کتاب اهل سنت^۱ که هیچ‌گونه تردیدی در اعتبار و صحت آن در نزد عامه نمی‌باشد، دیگر گمان نمی‌رود کسی بدور از تعصب

بوده و نپذیرد که نظریه بنی‌هاشم و اهل بیت رسول ﷺ دربارهٔ خلفا چگونه بوده است.^۱

هر چند ادعا شود:

«حضرت علی (ع) نه تنها هیچ‌گاه به خلفای قبل از خود جسارت‌هایی از آن قبیل که در میان پاره‌ای عوام ما متداول بوده و هست، نکرده است، بلکه در بسیاری از موارد! لب به مدح آنان گشوده است.»^۲

سند تاریخی دیگری گویای آن است که:

«در جریان سفر عمر به شام، خلیفه از امام ﷺ خواست به همراه ایشان حرکت کند، ولی امام ﷺ نپذیرفت و به همین جهت خلیفه از حضرت نزد ابن عباس شکوه کرد و گفت: من از پسر عمویت علی گله دارم، از وی خواستم با من به شام بیاید ولی نپذیرفت؛ من دائماً او را ناراحت می‌بینم، به نظر تو از چه ناراحت است؟

ابن عباس پاسخ داد: معلوم است، تو خود هم می‌دانی. عمر گفت: آری، ناخشنودی او به جهت از دست دادن خلافت است... پس امام ﷺ اعتراض و خشم درونی خود از غصب خلافت را به دیگران نشان می‌داد، تا آنجا که خلیفه و مردم به وضوح به آن پی بردند.»^۳

۱ - حسین غیب غلامی: علی بن ابی طالب ﷺ و رمز حدیث فدک، ص ۵۲-۵۹.

۲ - محمد جواد حجتی کرمائی: روزنامهٔ اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۹.

۳ - علی محمد میرجلیلی: امام علی ﷺ و زمامداران، ص ۲۲۷؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸-۷۹.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۲۹

متن کلام خلیفه دوم درباره نحوه مواجهه حضرت علی (ع) با خودش چنین است:

«وَلَمْ أَزَلْ أَرَاهُ وَاجِدًا، فِيمَ تَنْظُنُّ مُوجِدَتَهُ؟»

وی را پیوسته نسبت به خود در حال غضب می‌یابم، به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟»

با توجه به این دو سند معتبر که هر دو از کتب معتبر اهل سنت اخذ گردیده و در هر یک از آن‌ها نیز با اعتراف شخص خلیفه مواجه هستیم، قضاوت درباره میزان صحت و اعتبار علمی این ادعا را به عهده خود شما می‌نهیم که ابراز می‌دارد:

«رفتار و گفتار آن حضرت (ع) مطابق آن چه در کتب معتبر فریقین آمده

است!، نه تنها اشاره‌ای [به] عداوت و امثال اینها ندارد...»^۱

«بنده ادعا و اثبات می‌کنم که حضرت علی (ع) با خلفای ثلاث هیچ گاه

دشمن نبوده و با ایشان دشمنی نکرده است.»^۲

«با این خلیفه نیز برخوردی مناسب و گشاده داشت. وی با این تصمیم،

همه اعتراضات خود نسبت به خلیفه جدید را پشت سر گذاشت.»^۳

«پس شک میان دو طرف از بین رفت و فاصله آنها تا حد به هم

پیوستن کم شد و اعتماد عنوان مرحله جدید گشت.»^۴

«اهل بیت رسول خدا در زمان خلفای راشدین برای گسترش اسلام و

امنیت و استحکام حکومت اسلامی جان و مالهای خود را فدا می‌کردند

۱- محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، موزخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۲- همو: روزنامه آفتاب یزد، موزخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۳- ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی (ع) در آئینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۰.

۴- همو: رفتارشناسی امام علی (ع) در آئینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۲.

و این خود دلیل رضایت! و محبت! این بزرگواران است.^۱
 «هنگامی که حضرت عمر وفات کردند، جسد مبارک ایشان با چادری پوشانده شده بود، من در آنجا حضور داشتم. حضرت علی تشریف آورد و چادر را از چهره حضرت عمر کنار زد و گفت: ابوحفص! خدا غریق رحمت کند، قسم به خدا بعد از رسول الله بجز تو کسی نیست که من دوست داشته باشم که کاش نامه اعمالش مال من می بود و با نامه اعمال وی به ملاقات خدا می رفتم.»^۲

«او با حکومت خلفا، با نرمش و مدارا رفتار کرد.»^۳
 «بنابراین به کسانی که به زعم پیروی از حضرت علی (ع) خود را ملزم به تبری می دانند واجب است ثابت کنند که حضرت علی (ع) از آنان تبری کرده است که ما هم تبری کنیم.»^۴

در پایان این دو بخش، توجه شما را به سند تاریخی دیگری جلب می نمایم:

«إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، لَمَّا انْصَرَفَ إِلَى رَحْلِهِ، قَالَ لِبَنِي أُبَيٍّ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنَّ قَوْمَكُمْ عَادَوْكُمْ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ كَعَدَاوَتِهِمُ النَّبِيَّ فِي حَيَاتِهِ، وَإِنْ يُطِيعَ قَوْمُكُمْ لَا تُؤْمَرُوا أَبَدًا؛ وَاللَّهِ لَا يُنِيبُ هَؤُلَاءِ إِلَى الْحَقِّ إِلَّا بِالسَّيْفِ.»

قَالَ: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ دَاخِلُ الْبَيْتِ، قَدْ سَمِعَ الْكَلَامَ كُلَّهُ، فَدَخَلَ وَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَتُرِيدُ أَنْ تَضْرِبَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ! فَقَالَ: أَسْكُتْ وَيَحْكُ! فَوَاللَّهِ لَوْلَا أَبُوكَ وَ مَا رَكِبَ مِنِّي قَدِيمًا وَ حَدِيثًا مَا

۱ - عبدالحمید اسماعیل زهی: گزارش مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۹، بهار ۸۱، ص ۷۱.

۲ - عبدالله فتوحی: نوشته مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۸۱، ص ۷۸.

۳ - محمدجواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۴ - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (علیه السلام) * ۲۳۱

نَا زَعْنَى ابْنِ عَقَّانٍ وَ لَا ابْنَ عَوْفٍ فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ فَخَرَجَ.^۱

زمانی که علی بن ابی طالب [از مجلس شش نفره شورای تعیین خلیفه] به خانه بازگشت به خاندان عبدالمطلب فرمود:

ای خاندان عبدالمطلب! خویشان شما پس از درگذشت پیامبر با شما به دشمنی برخاستند؛ همچنان که با رسول خدا در طول زندگیش دشمنی ورزیدند و اگر قوم شما به حکومت رسند، هرگز شما را به مشورت هم نخواهند خواست.

قسم به خدا که اینان جز با شمشیر به راه حق باز نخواهند گشت. راوی گفت: عبدالله فرزند عمر نیز در میان ایشان بود و تمام سخنان حضرت را شنید؛ پس داخل شد و گفت: ای ابا الحسن، آیا می‌خواهی گروهی [از خویشانت] را با گروهی دیگر به دشمنی واداری؟ در آن لحظه فرمودند: وای بر تو! ساکت باش! قسم به خدا که اگر پدرت [عمر بن خطاب] نبود و با من در طول زندگیش آن گونه رفتار نمی‌کرد، پسر عَقَّان (عثمان) و پسر عَوْف (عبدالرحمان) با من منازعه نمی‌کردند.

در این زمان عبدالله بن عمر برخاست و از آن‌جا خارج شد.»

۱ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۴.

جمع بندی

تیرگی روابط متقابل حضرت علی (ع) و عمر بن خطاب یکی از حقایق مسلم و آشکاری است که شدت وضوح آن موجب گردیده تا مطرح نمودن آن در ضمن یک نقل ساختگی، به عنصری کارآمد جهت راست جلوه دادن آن دروغ تاریخی تبدیل شده و از این رو، به استخدام تحریف گران تاریخ درآید.

برای مثال: تاریخ نگاران دروغ پردازی که به دنبال راست جلوه دادن نقل های ساختگی خود درباره بیعت دوم امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر بوده اند، تصریح و اعتراف به این روابط تیره را در لابه لای جعلیات خود گنجانده اند تا از این راه بسترهای پذیرش ادعاهای واهی خود را در ذهن مخاطبین فراهم آورده و چنین وانمود کنند که امیرالمؤمنین (ع) پس از شهادت حضرت زهرا (ع) با کمال میل و در نهایت صلح و صفا با ابوبکر بیعت نموده اند؟!^۱

از این رو شاهد اعتراف بزرگانی از اهل سنت همچون محمدابن اسماعیل بخاری، مبنی بر صحت «کراهت شدید امیرالمؤمنین (ع) از ملاقات با عمر بن خطاب» می باشیم؛ چنانچه می نویسد: آن حضرت (ع) خطاب به ابوبکر پیغام فرستادند که:

«... أَنْ ائْتِنَا وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ كَرَاهِيَّةٍ لِمَحْضَرِ عُمَرَ.^۲

تو نزد ما بیا و فرد دیگری همراه تو نیاید. از آن رو که کراهت داشت عمر نیز به نزدش بیاید...»

۱- ر.ک: علی لیاقد: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۴، فصل یکم.

۲- محمدبن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۵۳، کتاب المغازی، باب ۱۵۵، غزوة

خیبر، ج ۴ (۳۹۱۳).

آیا خلیفه دوم خواستار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از خود بود؟

یکی دیگر از شبهاتی که در راستای القای روابط دوستانه خلیفه دوم با امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح گردیده، این ادعا می باشد که:

«عمر در آخرین خطبه اش، دریچه قلبش را می گشاید و سخنانی بر زبان می آورد که مثل و مانندش در هیچ یک از خطبه هایش وجود نداشته است. او وصیت می کند: ای مؤمنین، من به شما توصیه می کنم که پس از مرگ، در درجه اول علی بن ابی طالب را به خلافت انتخاب کنید...»^۱

قبل از بررسی این شبهه، تذکر به این نکته را لازم می دانیم که ابراز کننده این شبهه سعی دارد تا با کنار هم قرار دادن شبهه فوق با این ادعا که:

«واقعیت دیگری که باید ذکر شود این است که حضرت علی چه پس از رحلت نبی مکرم و چه پس از شهادت عمر بر اثر یک سلسله دسیسه و نیرنگ به خلافت منصوب نشد.»^۲

۱ - فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۲.

۲ - همو: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۰.

ذهن خوانندگان مقاله‌اش را از نقش کلیدی خلیفه دوم در غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام منحرف سازد. در حالی که عملکرد خلیفه دوم، چه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و ماجرای قلم و دوات؛ و چه در جریان شورای شش نفره، خلاف این ادعا را نشان می‌دهد.

«عمر با اعطای حق خاص به عبدالرحمان بن عوف در شورا و تصمیم گیرنده نهائی، به نحو مؤثری علی علیه السلام را تضعیف و دست عثمان را در تصاحب خلافت بازگذاشت و تلویحاً انتصاب عثمان را تضمین نمود و آنچه از نزدیک در شخصیت علی علیه السلام دیده و سنجیده بود نادیده گرفت و اگر چه صریحاً دستور نداد، ولی غیر صریح راه را برای وی، (خلافت علی علیه السلام) مسدود کرد. عمر در ضمن انتخاب شورا اعلام نکرد که علی علیه السلام باید کنار رود ولی با قرین ساختن وی با این اشخاص (شورا) اعلام نمود که علی علیه السلام از نظر او با دیگران یکسان است و برتری ندارد و با این عمل دست علی علیه السلام را از خلافت کوتاه نمود.»^۱

«عمر با انتخاب شورا بدین شکل کینه‌های دیرین قریش بر سلاله هاشم را برانگیخت، آیا بنی‌تیم با علی علیه السلام کنار می‌آمد؟ در حالیکه علی علیه السلام معارض و مخالف شیخ آنها بود. مگر کینه‌های اموی از میان رفتنی بود، کینه‌هایی که سالیان دراز ریشه دوانیده و از پدرها به همه اولادها رسیده بود، عمر در بستر مرگ نقشه شورا را چنان طرح کرد که انگیزه‌های نژاد

۱ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۹.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (علیه السلام) * ۲۳۵

پرستانه قومی را یکسره در برابر علی (علیه السلام) بسیج کرد و مسلم بود که مظلوم مغلوب خواهد شد؛ عبدالفتاح عبدالمقصود می‌گوید: سیاست ثابت قریش همیشه پایبندی به اصول جاهلیت و پیش بردن تعصب قبیله‌ای تا سر حد تقدس و پرستش بود. اصحاب شورا همان اعراب متعصب قریش بودند، و همیشه آرزوی قریش، شکستن خاندان بنی‌هاشم بود، با این ترتیب عمر وظیفه دور نگهداشتن خلافت از بنی‌هاشم و کوششی که بلافاصله پس از رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) تقبل نموده بود را تمام کرد.

دیگر جایی برای این خوش گمانی نباید باشد تا بگوئیم عمر به هیچ یک از این شش نفر نظر نداشته است، هر کس نام اعضای شورا را می‌شنید می‌دانست عثمان انتخاب خواهد شد.^۱

«چطور عمر اعضای دیگر را با عیب‌هایشان که خود بدان معترف است در کنار علی (علیه السلام) قرار می‌دهد، این نشان می‌دهد که عمر چشم بسته کاری نکرده و هدف نهائی قضیه را دیده بوده است، و با آن دید به تشکیل چنین شورایی مبادرت ورزیده، و لذا نتیجه کارش عدم انتخاب شایسته‌ترین فرد جهت خلافت بوده است.»^۲

همچنین عمر در ضمن گفتگویی با ابن عباس (در سفر شام که در دوران خلافت او صورت گرفت) پرده از ماجرای قلم و دوات افکنده و اعتراف می‌کند:

۱- همان منبع، ص ۵۹ - ۶۰.

۲- همان منبع، ص ۶۶.

«پیامبر می‌خواست علی علیه السلام را در ایام بیماریش مطرح سازد، ولی من از آن جلوگیری نمودم.»^۱
 خلیفه دوم در جایی دیگر می‌گوید:
 «آن حضرت در هنگام بیماری تصمیم داشت در این مورد تصریح نماید ولی من از آن جلوگیری کردم.»^۲
 این اعترافات به خوبی نشان می‌دهد که چه نوع دسیسه‌هایی قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از رسیدن حضرت علی علیه السلام به خلافت شده است.

در مجموع می‌توان گفت:

«نه تنها رفتار خلفا با علی علیه السلام خوب نبود و علی علیه السلام کمتر حاضر به همکاری می‌شد، رفتار ابوبکر بسیار با او سرد بود و عمر هیچ پُستی به بنی‌هاشم نمی‌داد. برعکس به بنی‌امیه پست‌های کلیدی می‌سپرد و گاهگاهی با اعیان سنن و کینه‌های جاهلی به این انزوای علی علیه السلام دامن می‌زد. عمر در محفلی با حضور علی علیه السلام به سعید بن عاص اموی گفت: به گونه‌ای نگاهم می‌کنی که گویی من قاتل پدرت هستم، پدرت را علی کشته است!»^۳

۱ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۵۱؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۷۷-۷۸.
 ۲ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۴۴؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۹۷.
 ۳ - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳؛ به نقل از: ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۶.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۳۷

علامه عسکری در کتاب «سقیفه» ضمن نقل این گفتگو از طبقات ابن سعد (ج ۵، ص ۲۰ - ۲۲) این واقعه تاریخی را چنین تحلیل می‌نماید:

«گذشته از این، نقشه تحریک افراد برای ترور و از میان برداشتن امام (ع) نیز مطلب مهم دیگری است... آیا با این سخن، عمر سعی نداشت که سعید را به گرفتن انتقام از کشنده پدرش، علی بن ابی طالب، تحریک کند؟»^۱

۱ - علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص ۱۳۵.

بررسی شبهه ازدواج خلیفه دوم با امّ کلثوم

یکی از مسائلی که در جوامع اسلامی سؤال برانگیز شده و عده‌ای را به شک و شبهه انداخته و دسته‌ای را متحیر و سرگردان نموده است، مسأله ازدواج امّ کلثوم دختر گرامی امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه دوم می‌باشد.

ناگفته پیداست آن دسته که ادّعی این ازدواج را مطرح می‌کنند به دنبال دست‌یابی به اهداف معینی می‌باشند که برخی از آن‌ها عبارت است از:

الف) سعادت اخروی خلیفه دوم به دلیل این ازدواج

چنانچه ابراز شده:

«مؤدت اهل بیت در سرنوشت انسان چه در دنیا و چه در آخرت تأثیر بسزایی دارد و به طور کلی نزدیکی به خاندان محمدی، رحمت ایزدی و غفران و مغفرت ابدی در پی دارد. در سال هفدهم هجری، حضرت

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام * ۲۳۹

عمر تصمیم گرفت از طریق ازدواج با دختر حضرت علی (ع) روابط خود را با آن حضرت مستحکم سازد، لذا -ام کلثوم- را از آن حضرت خواستگاری کرد...!^۱

(ب) تبرئه خلیفه دوم از جنایاتی که در حق اهل بیت علیهم السلام روا داشت

چنانچه ابراز شده:

«حضرت علی دخترش (ام کلثوم) را به حضرت عمر داده است؛ پس حضرت علی پدر زن و حضرت فاطمه مادر زن عمر بوده‌اند... بنابراین چیزهایی که نسبت به حضرت عمر گفته شده بنا به عقائد مسلمانان اهل سنت بی‌اساس و جز تفرقه... ثمره دیگری در پی نخواهد داشت...»!^۲

«حضرت علی (ع) دخترش را به همسری عمر درآورد و جناب عمر داماد حضرت علی بود... بنابراین تمام آن دشمنی‌های ساختگی، همه باطل است...»!^۳

«مگر حضرت علی (ع) با این بزرگان با یکدیگر روابط خانوادگی و خویشاوندی نداشتند؟ مگر حضرت علی (ع) پدر همسر جناب عمر نبود؟ و جناب عمر داماد حضرت علی نشده بود؟... و مگر بین دشمنان می‌تواند این‌گونه روابط خویشاوندی پدید آید؟»!^۴

۱ - مصطفی شیرزادی: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۶۴-۶۵.

۲ - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۳۷.

۳ - محمّد جواد حجتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹،

ص ۶۲.

۴ - همو: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

(ج) القای رضایت اهل بیت علیهم السلام به ویژه حضرت زهرا علیها السلام از خلیفه دوم

چنانچه ابراز شده:

«امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا در عقد حضرت عمر فاروق بوده است. مسلم است که این کار بدون رضایت حسنین و خواهرش زینب و به ویژه مادر ایشان فاطمه انجام نگرفته است.»^۱

(د) زیر سؤال بردن برائت که از ارکان اصلی تشیع می باشد

چنانچه ابراز شده:

«اگر حضرت علی سب و اهانت خلفا را روا می داشتند، چگونه امّ کلثوم را به عقد عمر بن خطاب درمی آوردند؟»^۲

(ه) سرپوش نهادن بر کینه و دشمنی خلیفه دوم نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام

چنانچه ابراز شده:

«حضرت عمر به حضرت علی عشق می ورزید و ارادت نشان می داد و با پیوند ازدواج با دختر آن حضرت، یعنی ام کلثوم، ارادت خویش را به کمال رساند.»^۳

(و) دوستانه جلوه دادن روابط متقابل امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه دوم

چنانچه ابراز شده:

«حضرت علی دخترش ام کلثوم بنت فاطمه را به ازدواج سیدنا عمر درآورد. و این بزرگترین دلیل صمیمیت آنها و احترام عمر در نگاه

۱- امین الله کریمی: اهل بیت از دیدگاه اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۹.

۲- جلال جلالی زاده: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۷، پاییز ۸۰، ص ۶۳.

۳- محمّد برفی: مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام (چاپ اول ۱۳۸۱)، ج ۲،

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۴۱

حضرت علی می‌باشد.^۱

«رابطه دوستی و اتحاد بین آن دو به حدی مستحکم بود که حضرت علی دخترش ام‌کلثوم را که از بطن فاطمه زهرا بود به حباله نکاح فاروق اعظم درآورد.»^۲

ز) خارج نمودن خلافت خلیفه دوم از حصار غصب و مشروعیت بخشیدن به آن

چنانچه ابراز شده:

«اگر عمر خلیفه بر حق نبود و خلافت را از حضرت علی غصب کرده بود و با نص و فرمایش رسول خدا مخالفت نموده بود، درست نبود که علی دخترش را از فاطمه به نام ام‌کلثوم به عقد او درآورد.»^۳

«فرض کنیم حضرت علی... بر خلاف میل باطنی با ایشان بیعت نموده باشد، دخترش را که از حضرت زهرا می‌باشد چرا به عقد و نکاح عمر درمی‌آورد؟»^۴

لذاست که اهمیت شفاف سازی این ماجرا در اذهان و افکار عمومی اقتضا می‌کند تا به بررسی و تحلیل این واقعه پرداخته و میزان صحت و کیفیت وقوع آن را از دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی مشخص نماییم، تا حقیقت ماجرا برای همگان آشکار گردد.

اما قبل از این بررسی، با طرح یک سؤال، توجه شما را به نکته مهمی درباره این ازدواج جلب می‌نمایم.

۱ - عبدالقادر دهقان سرلوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۸.

۲ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۱۲.

۳ - جمال بادروزه: خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۱)، ص ۲۷.

۴ - همو: خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت، ص ۸۰.

آیا صرف ازدواج با بنی‌هاشم دلیل دوستی با آنان است؟

یک ازدواج می‌تواند با اهداف و انگیزه‌های مختلفی صورت گیرد و در نتیجه مغرضانه باشد.

«تاریخ از این گونه ازدواجها نمونه‌های متعددی را نشان می‌دهد.

و از همین نمونه است ازدواج غاصبانه حجاج بن یوسف ثقفی^۱ با دختر «عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب» که به منظور توهین به خاندان بنی‌هاشم مبادرت به غصب این ناموس هاشمی کرد. ابن جوزی محدث و فقیه بزرگ اهل سنت در کتاب «اخبار النساء» می‌نویسد:

و تزوّجَ الْحَجَّاجُ ابْنَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ نَظَرَ إِلَيْهَا وَ عَبَّرْتُهَا تَجُودٌ عَلَى خَدَّهَا، فَقَالَ لَهَا: يَا بِي وَ أُمِّي، مِمَّ تَبْكِينَ؟ فَقَالَتْ: مِنْ شَرِّ ابْنِ أَتَضَعُ، وَ مِنْ ضِعَةِ شَرِفَتْ.^۲

حجاج بن یوسف که دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج خود درآورد چون بر او وارد شد دید اشک بر گونه هایش جاری است. گفت: چرا گریانی؟

۱ - [مسعودی می‌گوید که بهترین لذت او خونریزی بود... این کثیر می‌گوید در سال (۶۸ هـ) دستور داد عاشورا را عید بگیرند و لباس نو بپوشند و افسوس می‌خورد چرا در کربلا نبوده است. سه هزار قبر را در نجف شکافت تا جنازه علی (ع) را بیرون بیاورد. در عصرش سالیان درازی کسی نام علی و حسن و حسین را بر فرزنداناش نگذاشت... در عصر او کفر به اندازه تشیع جرم نبود، گفتن کافر بهتر بود تا بگوید شیعه هستم. (دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۸۱-۸۲)]

۲ - ابن جوزی: اخبار النساء، ص ۶۵.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام * ۲۴۳

گفت: از شرافتی که خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت.

آیا پس از آن همه ظلم و جنایت حجاج بن یوسف نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم که صفحات تاریخ از آن انباشته است، می توان به استناد این ازدواج تجاهر کرد که روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دوستانه بوده و او مرتکب هیچ ظلم و جنایتی نسبت به آنها نشده است؟!^۱

نقد و بررسی

دیدگاه علمای شیعه درباره این موضوع به دو بخش قابل تقسیم است.

دیدگاه گروه یکم از دانشمندان شیعه

این بزرگان همانند شیخ مفید رحمته الله علیه وقوع چنین ازدواجی را از اصل انکار کرده و معتقد به انجام گرفتن آن نمی باشند؛ بلکه درج چنین نقل هایی را در تاریخ، ساخته دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام می دانند.

مضمون استدلال و برهان عالم بزرگوار شیعه مرحوم شیخ مفید رحمته الله علیه که در جواب مسأله دهم از کتاب مسائل سیرویه آمده، چنین است:

«اولاً: خبری که می گوید امیرالمؤمنین علیه السلام دخترش را به عمر تزویج کرده، قابل اثبات نیست و این خبر از طریق زبیر بن بکّار نقل شده و او نزد اهل تحقیق معروف است که مورد اطمینان و وثوق نیست و در آنچه که نقل می کند، متهم است.

۱ - مهندس سید جواد حسینی طباطبائی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۸.

او از کسانی است که بغض و کینه امیرالمؤمنین علیه السلام در دل اوست و [به همین دلیل] در آنچه بر بنی‌هاشم ادعا می‌کند، رعایت امانت داری را نکرده و لذا مورد قبول و پذیرش نیست.

ثانیاً: حدیثی هم که نقل کرده عباراتش مختلف و متضاد است.^۱

زیرا گاهی می‌گوید: خود امیرالمؤمنین علیه السلام تزویج دخترش با عمر را به عهده گرفت و گاهی می‌گوید: عباس (عموی حضرت) آن را به عهده گرفت در جای دیگر می‌گوید: عقدی واقع نشده مگر با تهدید و تخویف و وعید عمر نسبت به بنی‌هاشم و گاهی می‌گوید: عقد از روی اختیار و ایثار بود. بعضی روایت گفته‌اند: از عمر برای او بچه‌ای به دنیا آمد به نام زید و بعضی گویند: عمر قبل از همبستر شدن با او کشته شد. دسته‌ای دیگر گفته‌اند: زید فرزندی هم دارد و برخی گفته‌اند: زید کشته شد و فرزندی برای او نیست.

طایفه‌ای گویند: زید با مادرش کشته شد و بعضی دیگر گویند: مادرش بعد از او زنده ماند.

پس روایتی که راوی آن چنان و روایت آن هم چنین است، باطل و با این همه اختلاف و تعارض بی‌اثر می‌شود و مورد قبول نیست و به طور کلی پیدایش این حدیث از اول و پس از اختلافاتی که در آن پدید آمده، بطلان اصل حدیث را اثبات می‌کند و به هر حال تأثیری ندارد.^۲

۱ - [به عبارت دیگر برقرار دارنده‌های این نقل‌ها با یکدیگر در تعارض آشکار می‌باشند.]

۲ - احمد رحمانی همدانی: فاطمة زهراء علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله (ترجمه دکتر افتخارزاده).

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۴۵

«در اصل این ازدواج اختلاف است. مرحوم مفید باب جداگانه‌ای برای آن باز کرده است. در پاسخ مسائل حاجیه مسئله ۱۵ و در مسائل سرویه مسئله ۱۰؛ و دیگران به بحث درباره‌اش تألیف جدا اختصاص داده‌اند.^۱

مرحوم شیخ مفید، ابوسهل نوبختی و ابن‌شهر آشوب منکر آن هستند و محمد علی دخیل در رساله حیاة امّ کلثوم به بحث در این مورد پرداخته است. شیخ محمد جواد بلاغی متوفای (۱۳۵۲ هـ) رساله مفصلی در نفی آن دارد و آیتی در بررسی عاشورا و عبدالرزاق مقرّم، سید ناصر حسین الکنهوی متوفای (۱۳۶۱ هـ) شدیداً آن را انکار کرده‌اند.^۲»

و ضوح این آشفتگی‌ها موجب گردیده تا علی محمد دخیل نیز در کتاب «اعلام النساء» چنین بنگارد:

«از جمله ازدواجهای موهومی - که زیاد هم هست - ازدواج امّ کلثوم دختر امام امیرالمؤمنین (ع) با عمر بن خطاب است. ابن‌عبدالبرّ و ابن‌حجر و دیگران روایت کرده‌اند که عمر ابن خطاب او را از علی بن ابی‌طالب (ع) خواستگاری کرد. حضرت فرمود: او هنوز کوچک است.

عمر گفت: ای ابوالحسن، او را به عقد من درآور که من بهتر از

۱- ر.ک: الذریعه، ج ۲، ص ۳۹۶.

۲- [ای بسا بتوان نظر این گروه از بزرگان شیعه همانند شیخ مفید (ع) را با نظر گروه دوم از دانشمندان امامیه جمع کرد و گفت:

نظر امثال شیخ مفید (ع) این است که: سنی‌ها با استناد به نقل‌های مندرج در کتاب‌هایشان، نمی‌توانند وقوع این ازدواج را ثابت کنند.]

۳- دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۷.

دیگران از او نگهداری خواهم کرد!
حضرت فرمود: من او را نزد تو می‌فرستم، اگر از او خوست آمد
او را به ازدواج با تو درخواهم آورد. بُردی را به امّ کلثوم داد و
او را نزد عمر فرستاد و فرمود: به عمر بگو این همان بُردی است
که به تو گفتم. وی این مطلب را به عمر گفت.
عمر به او گفت: به پدرت بگو من راضی هستم! و بعد دست بر
پای او گذاشته برهنه کرد؟!

امّ کلثوم گفت: چرا چنین می‌کنی؟ اگر تو امیرالمؤمنین نبودی
بینی تو را می‌شکستم. از نزد او بیرون آمد و نزد پدر رفته
داستان را به آن حضرت گفت و اظهار داشت: مرا نزد پیرمرد
بدی فرستادی!

حضرت فرمود: دخترکم! او شوهر تو می‌باشد.

(الاصابة، ج ۴، ص ۴۹۲؛ الاستیعاب، ص ۴۹۰) ^۱

وی همچنین گفته است:

«تمام کسانی که ازدواج او را با عمر ذکر کرده‌اند، چنین اظهار
داشته‌اند که ازدواج عون با او پس از کشته شدن عمر بود، با
اینکه عون در جنگ تستر^۲ در سال هفدهم هجری در دوران
خلافت عمر کشته شده است و چگونه توان پذیرفت که وی^۳
پس از قتل عون با او^۴ ازدواج کرده است؟...

۱ - احمد رحمانی همدانی: فاطمة زهراء علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۸۷۲-۸۷۳.

۲ - شوشتر.

۳ - [عمر].

۴ - [امّ کلثوم].

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۴۷

و عجیب‌ترین چیزی که موجب شده عده‌ای را به هوس اعتقاد به این داستان مسخره بیندازد، گفتار ابن‌عبدالبرّ است که گوید: محمد بن جعفر ابن ابی‌طالب همان کسی است که پس از مرگ عمر بن خطاب با امّ کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب ازدواج کرده است.

با اینکه خود او در همین کتاب می‌گوید: عون بن جعفر و برادرش محمد بن جعفر در شوشتر شهید شدند، با اینکه می‌داند که جنگ شوشتر در دوران خلافت عمر و هفت سال پیش از مرگ او بوده است؛ چگونه با توجّه به این تاریخ، گفتار او درست از کار درآید؟^۱

لذا می‌توان گفت:

این عده از اهل تسنّن که منکر روایات مربوط به این ازدواج شده‌اند، (زیرا آنچه در روایات آنها درباره نحوه مواجهه خلیفه با امّ کلثوم ذکر شده را در شأن عمر بن خطاب ندیده‌اند) در واقع مفهوم انکارشان این است که چنین ازدواجی رُخ نداده است.

علّت رواج یافتن وقوع این ازدواج در افکار عمومی چیست؟

شاید این سؤال مطرح شود که اگر چنین ازدواجی رخ نداده، پس چرا چنین حادثه‌ای در میان مردم رواج یافته و عده‌ای را به این توهم انداخته که چنین ازدواجی صورت گرفته است؟

۱- احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا (ع) شادمانی دل پیامبر (ع)، ص ۸۷۳.

«این حدیث از آن جهت منتشر شد که ابومحمد حسن بن یحیی صاحب النسب در کتابش آن را آورده و عده‌ای پنداشته‌اند که چون یک فردی علوی آن را روایت کرده، پس حدیث درستی است، با اینکه وی از زیربن بکار نقل کرده است.»^۱

همچنین در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت:

«شاید منشأ این وهم و خیال، این باشد که یکی از زنهای عمر، نامش امّ کلثوم بوده و او مادر عبیدالله بن عمر، امّ کلثوم دختر جرول خزاعیه است، و چون هم نام با دختر مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و امّ کلثوم مشهور و معروف هم، همان حضرت است، وقتی می‌گویند امّ کلثوم زن عمر بوده است، ذهن‌ها به سوی حضرت امّ کلثوم دختر علی ابن ابی طالب علیه السلام منتقل می‌شود. به همین جهت بعضی خیال کرده‌اند که آن حضرت، زن عمر بوده است.

و از آن سو امّ کلثوم دیگری هم بوده که عمر به خواستگاری او رفت و آن امّ کلثوم دختر ابوبکر است و بعضی به اشتباه خیال کرده‌اند او دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است.

اینک برای روشن شدن مطلب به آن اشاره می‌کنیم:

ابوالفرج اصفهانی (از علماء اهل سنت) در کتاب «أغانی»^۲ روایت کرده است که: مردی از قریش به عمر بن خطاب گفت: آیا با امّ کلثوم - دختر ابوبکر - ازدواج نمی‌کنی تا دوستی خود را

۱ - احمد رحمانی همدانی: فاطمة زهراء علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۸۷۶، به نقل از: شیخ مفید رحمته الله.

۲ - ج ۱۶، ص ۱۰۳، دارالفکر بیروت.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۴۹

بعد از مرگ با ابوبکر حفظ نمایی و در خاندان او جایگزین وی باشی؟

عمر گفت: بله دوست می‌دارم چنین کنم. اکنون تو به سوی عایشه برو و به او بگو، و جواب او را برای من بیاور.

او نزد عایشه رفت و آن‌چه عمر گفته بود به عایشه اطلاع داد. عایشه با خوشرویی (البته در ظاهر) از این پیشنهاد استقبال کرد. بعد از آن، مغیره بن شعبه بر عایشه وارد شد و او را غصه‌دار و غمگین دید. به او گفت: تو را چه شده است؟

او پیغام عمر را برای مغیره بازگو کرد و گفت: این دخترک نوجوان است و من دوست دارم زندگی خوشتر و نرمتری از زندگی با عمر داشته باشد. (یعنی عمر خشن است و نمی‌خواهم با او زندگی کند).

مغیره گفت: این کار را به عهده من بگذار تا برایت مشکل را حل کنم. سپس نزد عمر رفت و گفت: خوش باشی و پُرسر، شنیده‌ام می‌خواهی با خاندان ابوبکر وصلت کنی و دختر او - ام کلثوم - را خواستگاری کرده‌ای؟ گفت: بله چنین است.

مغیره گفت: این خوب است، لکن تو مردی تندخو نسبت به خانواده‌ات هستی و این دخترکی نورس است. پس تو دائماً بر او ایراد می‌گیری و او را می‌زنی و او فریاد می‌زند ای پدر! پس تو را غمگین می‌کند؛ و عایشه نیز از این کار رنج می‌برد و همگی ابوبکر را یاد می‌کنند و مصیبت او بر آنها تازه می‌شود؛ و هر روز چنین می‌شود.

عمر گفت: چه وقت از پیش عایشه آمدمی که چنین می‌گویی؟ او مرا برای خواهرش پذیرفته! مغیره گفت: الآن از نزد او می‌آیم. عمر گفت: گواهی می‌دهم که آنها از من خوششان نمی‌آید و تو برای آنها ضمانت کرده‌ای و به آنها قول داده‌ای که مرا از خواسته‌ام منصرف کنی؛ باشد از آن گذشتم.

مغیره نزد عایشه رفت و این خبر را به او رساند و عمر هم دیگر برای این دختر به آنها مراجعه نکرد.

خوانندگان محترم توجه دارند که وجود این دو ام‌کلثوم (مادر عبیدالله بن عمر و دختر ابوبکر) و ارتباط آنها با عمر بن خطاب باعث شده که بعضی خیال کنند ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام همسر عمر بوده است.^۱

دیدگاه گروه دوم از دانشمندان شیعه

عده زیادی از علمای شیعه معتقداند که این ازدواج نه از روی اختیار، بلکه از روی جبر و اضطرار صورت گرفته و این عقد نتیجه تهدیدهای مکرر امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی عمر بوده است.

این دسته از علما برای گفته‌های خویش دلایلی آورده‌اند که بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

«مرحوم شیخ بزرگوار و محدث نامدار، کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی، از هشام بن سالم از لسان به حق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند:

۱ - فرید سائل: افسانه ازدواج (بررسی ازدواج حضرت ام‌کلثوم با عمر در مدارک شیعه و سنی)،

عباس برگشت و خبر امتناع حضرت را به عمر داد.
عمر گفت: ای عباس آیا او از اینکه دخترش را به ازدواج من
درآورد خودداری می‌کند؟

pdf.tarikhema.org

به خدا قسم اگر او را به ازدواج من در نیاورد، علی را می‌کشم.^۱
عباس برگشت و این خبر را به حضرت رسانید.
باز هم حضرت بر امتناع خود ایستادگی کردند.
پس عباس به عمر خبر داد. عمر به عباس گفت: روز جمعه به
مسجد بیا و پای منبر بنشین تا آنچه واقع می‌شود را بشنوی و
بدانی که اگر بخواهم او را بکشم، می‌توانم.
روز جمعه عباس در مسجد حاضر شد. هنگامی که عمر از
خطبه خود فارغ شد گفت: ای مردم، در این شهر مردی از
اصحاب محمد هست که با اینکه محصن است (یعنی زن دارد)
زنا کرده است و فقط امیرالمؤمنین عمر از این کار خبر دارد؛
شما در این باره چه می‌گوئید؟
پس مردم از هر طرف با صدای بلند گفتند: اگر امیرالمؤمنین
(عمر) از این قضیه مطلع است، نیازی به اطلاع دیگران نیست،^۲
باید حکم خدا را در حق او جاری کند (یعنی او را سنگسار کند
و بکشد).
هنگامی که سخن عمر پایان یافت، در خلوت رو به عباس کرد
و گفت: به نزد علی برو و آنچه شنیدی به او بگو. اگر او را به
ازدواج من در نیاورد، فردا در خطبه‌ام خواهم گفت:

۱ - شریف مرتضی: الشافی، ج ۳، ص ۲۷۲.

۲ - [توجه به این نکته لازم است که از نظر شریعت اسلام، چنین ادعایی تنها با شهادت چهار شاهد عادل که هم زمان شهادت دهند، ثابت می‌گردد و در غیر این صورت بر شهود حدّ قذف (هشتاد ضربه تازیانه) جاری می‌گردد. خود خلیفه دوم نیز در ماجرای مغیره بن شعبه از همین حربه استفاده کرد و با منصرف ساختن چهارمین شاهد، حد را بر مغیره جاری نساخته و برعکس، بر سه شاهد نخست، حد جاری نمود!] (سید عبدالحسین شرف‌الدین: اجتهاد در مقابل نصّ (ترجمه علی دوانی)، ص ۳۴۰-۳۴۵)

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (علیه السلام) * ۲۵۳

مردی که می‌گفتم، علی است و حتماً او را به این اتهام سنگسار خواهم کرد.^۱

پس عباس به سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت و سخنان عمر را به او عرض کرد.

حضرت فرمودند: من می‌دانم این کار از چیزهایی است که بر او سهل و آسان است (یعنی نسبت ناروا دادن و در پی آن بی‌گناه کشتن برای او آسان است) و من هرگز آنچه او می‌خواهد، انجام نمی‌دهم.

عباس عرض کرد: اگر شما انجام نمی‌دهی، پس من انجام می‌دهم و شما را قسم می‌دهم که با گفتار و کردار من مخالفت نکنی. پس به سوی عمر رفت و به او گفت: من کاری که تو می‌خواهی انجام می‌دهم (یعنی امّ کلثوم را به عقد تو درمی‌آورم).

عمر مردم را جمع کرد و گفت: این عباس عموی علی بن ابی طالب است که اختیار دخترش امّ کلثوم را به عهده او نهاده و او را امر کرده که مرا به تزویج وی درآورد. و پس از مدّت کمی عباس او را به عقد عمر درآورد.^۲

این روایت با عبارت دیگری نیز نقل شده است:

«عمر در آخر خطبه‌اش گفت: ای مردم اگر خلیفه اطلاع داشته باشد که مردی از شما با زنی زنا کرده و شاهی نداشته باشد چه می‌کنید؟»

۱ - [همین سند تاریخی دلالت دارد بر این که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیوسته در نماز جماعت مسجد و مراسم‌های مشابه، حاضر نمی‌شده‌اند.]

۲ - بحرانی: عوالم العلوم، ج ۲؛ به نقل از: اللّمة البیضاء، ص ۱۳۹.

۳ - فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۳ - ۲۶.

گفتند: قول خلیفه حجت است، اگر امر کند او را سنگسار می‌کنیم.

پس عمر ساکت شد و از منبر پایین آمد، پس عباس را در خلوتی پیش کشید و گفت: قضیه را دیدی؟
گفت: آری.

عمر گفت: و الله اگر علی خواستگاری را نپذیرد، فردا در خطبه‌ام می‌گویم آن مردی که چنین کرده علی است پس او را سنگسار کنید.^۱

بنابراین باید گفت:

براساس مدارک معتبر شیعی از دواج عمر با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب علیه السلام با میل، رغبت و رضایت آن حضرت علیه السلام و دخترشان صورت نپذیرفته و عمر بن خطاب این بار نیز چون همیشه با تکیه بر قدرت، مقام خلافت و روش‌های تهدیدآمیزش، کار خویش را پیش برده است.

جدّیت او در انجام تهدیداتش نشان می‌داد که وی تا رسیدن به مقصود خویش از ارتکاب هیچ عملی فروگذار نیست، زیرا پیوسته بر انجام آن سوگند یاد می‌کرد.

این نوع ستم و تعدّی از غم‌انگیزترین و دردناک‌ترین جفاها بر خاندان وحی علیه السلام است.

بیهوده نیست که آن حضرت علیه السلام در همین سال‌های رنج، غریبانه سر

۱ - بحرانی: عوالم العلوم، ج ۲؛ به نقل از: اللمعة البيضاء، ص ۱۳۹.

۲ - فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۸-۲۹.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام * ۲۵۵

درون چاه می نمودند و دردهای جانکاهشان را این گونه بروز می دادند. عمل ایشان حاکی از شدت داغ ظلم ها و ستم هایی است که بر سینه ایشان سنگینی می نمود؛ چنانچه امام صادق علیه السلام فرمودند:

«همانا این ناموسی بود که از ما به غضب و ستم بردند.»^۱

نکته جالب توجه این که مرحوم شیخ حرّ عاملی رحمته الله، آن گاه که می خواهد بر اساس درایت حدیث، ماجرای این ازدواج را در کتاب وسائل الشیعه نقل کند، آن را ذیل عنوان «جَوَازُ مُنَاكَحَةِ النَّاصِبِ عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَ التَّقِيَّةِ» درج می نماید که معنای این عنوان در درک فضای وقوع این ازدواج بسیار مؤثر می باشد.

با توجه به آنچه از تهدیدات خلیفه بیان شد، می توان گفت:

«در اینکه عمر بر این کار اصرار زیاد نمود و حضرت را تهدید کرد، میان شیعه و سنی اختلافی نیست؛ چنانچه در کتب اهل سنت، مثل طبقات ابن سعد و ذریعة طاهره دولابی و مجمع الزوائد^۲ به تهدید اشاره شده و در دو کتاب اخیر، اسم از تازیانه عمر^۳ در قضیه خواستگاری به میان آمده است.»^۴

لذا اگر این ازدواج درست بوده و از حقیقت برخوردار باشد، خود گواه بر شدت مظلومیت حضرت علی علیه السلام و بیان کننده جو سیاسی حاکم بر مسلمانان آن زمان است؛ به ویژه که برخی از اسناد تاریخی،

۱- کلینی: کافی، ج ۵، ص ۲۵۰؛ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۲؛ الذریعة الطاهره، ص ۱۶۰، ج ۲۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴۹۹.

۳- [ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱، ص ۱۸۱)، تازیانه عمر را ترسناک تر از شمشیر حجاج بن یوسف می داند.]

۴- فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۶-۲۷.

حاکمی از توطئه چینی عایشه و عمروعاص جهت وقوع این ازدواج می‌باشند:

«تاریخ طبری و بسیاری از منابع دیگر اهل سنت نوشته‌اند: عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری امّ کلثوم دختر ابوبکر رفت، عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح کرد؛ در پاسخ گفت: مرا با او کاری نیست.

عایشه گفت: آیا امیرالمؤمنین (عمر) را نمی‌خواهی؟ گفت: آری نمی‌خواهم، او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بدرفتار است.

عایشه کسی را نزد عمروعاص فرستاد و ماجرا را به او گفت. عمروعاص گفت: من ماجرا را درست می‌کنم، آن گاه نزد عمر رفت و گفت: خبری شنیده‌ام که خدا نکند. عمر گفت: چیست؟

گفت: امّ کلثوم دختر ابوبکر را به زنی خواسته‌ای؟ گفت: بله، مرا برای او نمی‌پسندی یا او را برای من نمی‌پسندی؟ گفت: هیچ کدام، ولی او نوسال است و در نزد عایشه با ملایمت و مدارا بزرگ شده و تو تندخویی و ما از تو می‌ترسیم و نمی‌توانیم هیچ یک از عادات تو را برگردانیم... و من بهتر از او را به تو نشان می‌دهم؛ امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب را...»^۱

۱ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲۱؛ العقد الفرید، ج ۶، ص ۹۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۳؛ البدایة و النهایة ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۵۷.
۲ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۵.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام * ۲۵۷

نظر استاد سید علی حسینی میلانی^۱

«اما در مقام بررسی و تحقیق مطلب دوم، یعنی ازدواج امّ کلثوم علیها السلام دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با عمر بن خطاب، باید گفت:

این قضیه از دو جهت باید مورد بررسی و دقت قرار گیرد:

۱ - از جهت روایات شیعه.

۲ - از جهت روایات مخالفین.

اما آنچه از نظر روایات معتبر شیعه به دست می‌آید، که مجموعاً سه روایت است^۲ این است که:

عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام، دختر کوچکترشان سیده جلیله امّ کلثوم را خواستگاری نمود، حضرت از راه اینکه این دختر کم سن است و آمادگی ازدواج ندارد به او جواب رد دادند، پس از مدّت زمانی، عمر، عباس عموی رسول خدا را ملاقات نموده و از او پرسید: آیا عیب و عاری در من سراغ داری؟! عباس در جواب گفت: مگر چه اتفاقی افتاده - و مراد از این سؤال چیست؟ - عمر گفت: از فرزند برادرت - یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام - دخترش را خواستگاری نمودم ولی جواب رد به من داده است، پس از آن عمر در مقام تهدید عباس (بلکه تهدید امیرالمؤمنین علیه السلام و بنی‌هاشم) اضافه کرد: بخدا قسم چاه

۱ - علاقمندان می‌توانند مشروح این مبحث را در دو کتاب ایشان به نام‌های «الرسائل العشر فی الاحادیث الموضوعه فی کتب السنه» و «محاضرات فی الاعتقادات» پی‌گیری فرمایند.

۲ - کلینی: فروع کافی، ج ۵، ص ۳۴۶ و ج ۶، ص ۱۱۵.

زمزم را پر کرده، و آثار جلالت و عظمت بنی‌هاشم را (در مکه و مدینه) از بین می‌برم، و نیز دو شاهد علیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) مبنی بر اینکه دزدی کرده اقامه می‌نمایم، و به دنبال آن، حد سارق را بر او جاری می‌نمایم.

عبّاس نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده و آنچه بین او و عمر گذشته بود به عرض آن حضرت رساند. وی از آن بزرگوار درخواست نمود که تصمیم‌گیری درباره این ازدواج را آن حضرت به او واگذار نماید، امیرالمؤمنین نیز به تقاضای عمویشان پاسخ مثبت دادند، پس از آن عبّاس، امّ کلثوم را به عقد عمر درآورد، و پس از آنکه عمر مقتول گردید، امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن مخدّره را به خانه خودشان انتقال دادند.

و از امام صادق (علیه السلام) در ارتباط با این ازدواج سؤال شد، حضرت فرمودند: مخدّره‌ای را از ما غصب کردند!!^۱

آنچه از روایات شیعه - که از نظر سند قابل مناقشه نیست - برمی‌آید، چیزی بیش از اینکه بیان گردید نمی‌باشد.

قبل از ورود در بررسی روایات مخالفین تذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه:

شرح قضیّه تزویج امّ کلثوم نه در صحیح بخاری و نه صحیح مسلم و نه سایر صحاح ششگانه موجود است، و نیز در اکثر قریب به اتفاق مسانید و معاجم مشهور و معتبر عامّه، اثری از

۱ - شایان ذکر است که: عدّه‌ای از قدماء بزرگان شیعه مانند شیخ مفید (رحمه الله) و سید مرتضی (رحمه الله) اصل واقعه تزویج و حتّی مجزّد اجراء عقد را انکار کرده‌اند، و عدّه کثیری از بزرگان شیعه ظهور روایات وارده را در وقوع حتّی صیغه عقد با ادلّهای عقلی و شواهدی از نقل از کار انداخته‌اند.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام * ۲۵۹

کیفیت این واقعه یافت نمی‌شود.

و جداً جای دقت و توجه است که واقعه‌ای که این چنین برای آنها در تثبیت خلافت امامانشان مؤثر است، چگونه از روایت تفصیل آن غفلت کرده‌اند، و اساساً آیا غفلت یا تغافل در نقل چنین امری با این همه اهمیت جا دارد؟

خیر، بلکه معلوم می‌شود اصل واقعه چندان پایه و اساسی ندارد، و الاً واقعه تزویج حضرت دختر خویش را به عمر - آن هم با کمال میل و رغبت - واقعه‌ای نیست که اگر آنان بتوانند وقوع آن را اثبات کنند، به این آسانی از آن بگذرند، ولو اینکه در نظر ما شیعیان، اثبات امر امامت و خلافت با آن رفعت و جلالتی که دارد، با چنین اموری حتی اگر وقوعش مسلم باشد (تا چه رسد به اینکه اصل وقوع، هنوز مورد ابهام است) آب در هاون کوفتن و خط بر آب نقش کردن است.

پس از تذکر این نکته، در مقام بررسی روایات وارده در کتب فریقین چنین گفته می‌شود:

اهل خلاف، این واقعه را در کتابهایشان از دو طریق نقل کرده‌اند:

۱ - طریق اهل بیت علیهم السلام.^۱

۲ - طریق غیر اهل بیت علیهم السلام.^۲

۱ - تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۴۴؛ ج ۱۱، ص ۳۸۲؛ ج ۴، ص ۱۰۶.

۲ - الطبقات الکبری: ج ۸، ص ۴۶۲؛ المستدرک: ج ۳، ص ۱۴۲؛ السنن الکبری: ج ۷، ص ۶۳ و ص ۱۱۴؛ تاریخ بغداد: ج ۶، ص ۱۸۲؛ الاستیعاب: ج ۴، ص ۱۹۵۴؛ اسد الغابه: ج ۵، ص ۶۱۴؛ الذریعة الطاهرة: ص ۱۵۷ - ۱۶۵؛ مجمع الزوائد: ج ۴، ص ۴۹۹؛ المصنّف صنعانی: ص ۱۰۳۵۴.

و آنچه قابل توجه است اینکه: بزرگان اهل جرح و تعدیل از اعلام و محققین عامه، روایات وارده از هر دو طریق را تضعیف کرده‌اند و هیچیک را قابل اعتنا ندانسته‌اند!!

علاوه اینکه محتوای این روایات از اضطراب عجیبی برخوردار است که خود این اضطراب متن از اسباب تضعیف حدیث نزد محققین است.

نتیجه سخن اینکه: اولاً: در میان کتب اهل سنت، کتبی که از اعتبار خاصی برخوردارند (مانند صحاح و اکثر قریب به اتفاق مسانید و معاجم) نام و نشانی از وقوع این تزویج با میل یا رضایت حضرت امیر علیه السلام در آنها یافت نمی‌شود.

ثانیاً: در سایر کتابهایشان که این واقعه را از دو طریق (طریق اهل بیت، و طریق غیر ایشان) نقل کرده‌اند، حدیثی که خودشان اتفاق بر صحت سند آن داشته باشند موجود نیست.

ثالثاً: متن روایات موجود (صرفنظر از نقاش سندی) از اضطرابی عجیب در ذکر جوانب مختلف واقعه برخوردار است،^۱ و محققین حدیث شناس، روایاتی را که اضطراب متن در آنها به مراتب کمتر از آنست که در روایات این واقعه به چشم می‌خورد، از حیث اعتبار ساقط کرده و تضعیف می‌نمایند.

مبنی بر آنچه گذشت چنین گفته می‌شود:

پس از آنکه نقل قابل اعتنایی از مخالفین به دست نیامد، بنابر

۱ - الطبقات الکبری: ج ۸، ص ۴۶۳، چاپ بیروت؛ الاصابه: ج ۴، جزء ۸، ص ۲۷۵، رقم ۱۴۷۳، دارالکتب العلمیه - بیروت؛ البدایه و النهایه: ج ۵، ص ۳۳۰، دار احیاء التراث العربی - بیروت؛ انساب الاشراف: ج ۲، ص ۴۱۲، دار الفکر - بیروت؛ المستدرک: ج ۳، ص ۱۴۲، دارالمعرفه - بیروت.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام * ۲۶۱

ظاهر روایات شیعه - در صورتی که اصل واقعه را انکار نکنیم، و روایات وارده را نیز از ظاهرش که دلالت بر وقوع واقعه می‌نماید منصرف ننمائیم، که البته خود این دو مطلب نیز جای بحث و تحقیق عمیقی دارد - نهایت آنچه که امکان دارد به آن ملتزم شویم این است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام با مراجعات مکرر و پافشاری و اصرار بسیار زیاد عمر بن خطاب (که در روایات مخالفین نیز کاملاً مشهود است) و پس از رد و انکارها و اعتذارهای مختلف از جانب آن حضرت، و بالاخره تهدیدهای گوناگون از ناحیه عمر و واسطه قرار دادن عمر، عقیل و عباس را (که مدارک عامه، با صراحت حاکی از تمام این امور است) در شرایطی ناهنجار و بدون رضایت قلبی، امر تزویج ام کلثوم را به عمویشان عباس واگذار فرمودند، عمو نیز پس از اجراء عقد، آن علویّه جلیله را به خانه عمر برده، و بعد از مدتی کوتاه، قتل خلیفه واقع گردید و امیرالمؤمنین علیه السلام، دخترشان را به منزل خودشان برگرداندند.

کدامین عاقل که از ذره‌ای انصاف بهره‌مند باشد، واقعه‌ای که مشتمل بر چنین خصوصیتی می‌باشد را دلیل بر وجود ارتباطات به اصطلاح حسنه بین امیرالمؤمنین و عمر بن خطاب می‌داند، که در نتیجه از این راه بخواهد تصحیح خلافت او را بنماید، و همچنانکه مکرر گفته شد، بعد از اثبات مدّعی شیعه با دلائل متقن و غیر قابل خدشه، مبنی بر اینکه حقّ تعیین امام و خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله، حقّ انحصاری خداوند متعال

می‌باشد، و بندگان را در این زمینه هیچ‌گونه حقی نیست، جانی برای استدلال به این گونه وقایع (بر فرض وقوع، و اینکه حتی وقوعش با رضایت انجام گرفته باشد) برای اثبات مقام منبع امامت برای غیر امام حق و غیر منتخب خداوند متعال نمی‌ماند.

اما وقوع مضاجعت، ولادت فرزندی از این مخدّره برای عمر، و فرستادن امیرالمؤمنین علیه السلام آن مخدّره را برای عمر در حالیکه آرایش و زینت کرده باشد!! برانداز کردن خلیفه آن مکرمه را!! و سایر مطالب واهی و بی‌اساس که در متون روایات اهل خلاف موجود است تمامی کذب و افتراء و جعل و وضع بوده، و فاقد کوچکترین ارزشی می‌باشد.

و ظاهر اظهارات خلیفه حاکی از این است که منشأ اصرار زیادش برای تحقّق این ازدواج، روایتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: هر حسب و نسبی روز قیامت منقطع است الا حسب و نسب من،^۱ و بنا به ادّعای خودش می‌خواهد با انتساب به فاطمه زهرا علیها السلام، انتساب به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا کند، تا روز قیامت از این انتساب انتفاع ببرد.

ولکن قضیه‌ای که هم اکنون از نظر تان می‌گذرد، وجود غرضی دیگر را در اصرار جهت انجام این ازدواج تقویت می‌کند: محمد بن ادریس شافعی می‌گوید: چون حجاج بن یوسف ثقفی، دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج خود درآورد، خالد ابن

۱ - الطبقات الکبری: ج ۸، ص ۴۶۳، چاپ بیروت.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام * ۲۶۳

یزید بن معاویه به عبدالملک مروان گفت: آیا در امر این ازدواج، حجاج را به حال خود گذاشتی؟ عبدالملک در جواب خالد گفت: آری، مگر مشکلی در میان است؟ خالد گفت: بخدا قسم این کار منشأ بزرگترین مشکلات است، عبدالملک گفت: چگونه و به چه سببی؟ خالد گفت: به خدا ای خلیفه، از زمانی که رَمْلَه دختر زبیر را به ازدواج درآورده‌ام، تمام کینه‌ها و عداوتی که نسبت به زبیر داشتم از دلم بیرون رفته است، انگار عبدالملک خواب بود و با این کلام بیدار گشت و فوراً به حجاج نوشت: دختر عبدالله را طلاق بگو، و حجاج نیز امثال امر خلیفه وقت را نمود.^۱

و البته طبع مصاهرت و ایجاد فامیلی همین است که منشأ از بین بردن عداوتها و کدورت‌های گذشته خواهد شد، و یا لااقل آنها را تعدیل می‌نماید، و این مطلب منافات با اغراض سوء بنی‌امیه داشت که در صدد بودند به هر وسیله ممکن بغض بنی‌هاشم را در دلها (و به خصوص دلهای عمالشان) پیورانند.

و عمر بن خطاب را جز این در سر نبود که شاید از طریق این فامیلی با بنی‌هاشم و بالخصوص بیت امیرالمؤمنین علیه السلام بتواند مسیر فکری جامعهٔ مسلمین را نسبت به قضایای سقیفه و آنچه که از طرف او و هوادارانش بر سر فاطمه زهرا علیها السلام آمده بود منحرف سازد.^۲

۱ - مختصر تاریخ دمشق: ج ۶، ص ۲۰۵.

۲ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافضل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۲۷ - ۲۲۵.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) چند دختر به نام ام کلثوم داشته‌اند؟

علامه محمد تقی شوشتری در کتاب «قاموس الرجال» گوید:^۱
«ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام):

نقل شده است که ام کلثوم کنیه زینب صغری است.

این همان موضوعی است که از کتاب «ارشاد»^۲ استفاده می‌شود؛ چرا
که در تعداد فرزندان حضرت علی (علیه السلام) می‌نویسد:

زینب صغری، کنیه‌اش ام کلثوم و از فاطمه (علیه السلام) بوده است.

ولی شیخ مفید (رحمه الله) ظاهراً اشتباه کرده است؛ زیرا هم وی و هم دیگران
اتفاق نظر دارند بر این که هرچند زینب صغری دختر علی (علیه السلام) می‌باشد
ولی مادرش کنیز بوده است.

اگر دومین دختر حضرت زهرا (علیه السلام) هم اسمش زینب باشد، در این

۱ - اقتباس از متن عربی مندرج در: فاطمة الزهراء (علیه السلام) بهجة قلب المصطفى، ج ۲،
ص ۶۵۵-۶۵۶.

۲ - تألیف شیخ مفید (رحمه الله).

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام * ۲۶۵

صورت زینب وسطی خواهد بود و نه زینب صغری.
البته از ظاهر عبارات دیگران فهمیده می شود که ام کلثوم نام او بوده
و کسی برای او اسم دیگری نگفته است.
بلکه درباره دختران حضرت علی علیه السلام از حضرت فاطمه علیها السلام گفته اند:
زینب کبری و ام کلثوم کبری.
و گفته اند: زینب صغری و ام کلثوم صغری از کنیز و ام ولد بوده اند؛
چنان که در کتاب «نسب قریش» نوشته مصعب الزبیری و در تاریخ
طبری و دیگر کتاب ها آمده است.
خلاصه آن که حضرت علی علیه السلام دو دختر به نام ام کلثوم داشته است.
ام کلثوم کبری از حضرت زهرا علیها السلام و ام کلثوم صغری از ام ولد
(کنیز) و برای هیچ یک از آن دو اسمی شناخته نشده است.^۱
شاید بر اثر اشتباهات مورّخین، تاریخ زندگانی و ازدواج این دو
ام کلثوم در هم آمیخته و موجبات این توهم را فراهم آورده که
عمر بن خطاب، ام کلثوم کبری دخت گرامی حضرت فاطمه علیها السلام را
خواستگاری نموده است.

۱ - [با توجه به دیدگاه مرحوم محقق شوشتری، عبارت مندرج در کتاب ارشاد به صورت های زیر
قابل تغییر می باشد:]

- الف) زینب وسطی، کنیه اش ام کلثوم کبری و از فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.
ب) زینب صغری، کنیه اش ام کلثوم صغری و از ام ولد بوده است.
البته با توجه به عدم ذکر نام زینب برای این دو ام کلثوم بهتر است بگوییم:
الف) ام کلثوم کبری از فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.
ب) ام کلثوم صغری از ام ولد بوده است.
ج) زینب کبری از فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.
د) زینب صغری از ام ولد بوده است.]

۲ - ر.ک: محقق شوشتری: قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۰۵.

دیدگاه آیه‌الله العظمیٰ مرعشی نجفی^(ره)

«تحقیق دیگر آن است که امّ کلثوم همسر عمر، دختر ابوبکر از اسماء بنت عمیس بود و وی پس از شهادت جعفر همسر ابوبکر شد. او کودک بود و پس از مرگ ابوبکر، اسماء همسر امیرمؤمنان علی^(ع) شد.

این کودک هم مانند محمدبن ابوبکر به خانه علی^(ع) آمد و در واقع ربیبه علی^(ع) بود و عمر او را به همسری گرفت. استفتاء و نامه‌ای از آیت‌الله العظمیٰ مرعشی با مهرش در مورّخ ربیع الاول ۱۴۰۷ ه. ق. به همین مضمون آمده است:

امّ کلثوم که با عمر ازدواج کرد ربیبه علی^(ع) بود. دختر اسماء بنت عمیس از ابوبکر. او کودک بود و با ازدواج اسماء با علی^(ع) پس از مرگ ابوبکر، به خانه علی^(ع) آمد و بزرگ شد و با عمر ازدواج کرد. او را همه جا امّ کلثوم بنت علی^(ع) می‌گفتند...»^۱

۱- دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۹.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۶۷

تحلیل دیگری از ازدواج عمر با امّ کلثوم

با توجه به اسناد تاریخی مربوط به مذاکره دو تن از زیرکان عرب یعنی عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه با عمر بن خطاب^۱، می توان به این دو نکته دست یافت:

الف) تلاش آن دو جهت منصرف ساختن خلیفه دوم از ازدواج با امّ کلثوم - دختر نوجوان ابوبکر که تحت سرپرستی عایشه بود^۲ - نشان می دهد که: شرایط زمانی و اوضاع سیاسی - اجتماعی حاکم بر آن مقطع خاص از دوران زمامداری عمر اقتضا می کرد تا خلیفه دوم با آل ابی بکر وصلت کند.

ب) عایشه که بعد از پدرش هدایت حزب ابوبکر و طرفداران او را بر عهده داشت، به شدت با انجام این وصلت مخالف بود. این مخالفت هم تا آن جا بود که عایشه برای حلّ این مشکل از مغیره و عمرو عاص یاری خواست.

۱- ر.ک: علامه جعفر مرتضی عاملی: ظلامه امّ کلثوم، ص ۱۲۷ - ۱۳۱.

۲- منابع تاریخی نوشته اند که: امّ حبیبه دختر خارجه بن زید انصاری - همسر ابوبکر - پس از مرگ او، دختری به دنیا آورد که نامش امّ کلثوم است. (نویری: نهایه الارب (ترجمه دکتر محمود دامغانی)، ج ۴، ص ۱۱۷)

اسناد تاریخی حاکی اند که: عمر بن خطاب نیز از دختر ابوبکر به نام امّ کلثوم خواستگاری کرد (ابن قتیبه: المعارف، ص ۱۷۵؛ مقدسی: البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۹۲)

همچنین در هر سه سند فوق تصریح شده است که:

امّ کلثوم مذکور در این اسناد را به عقد طلحه بن عبیدالله (پسر عموی ابوبکر که سخت مورد حمایت عایشه بود) در آوردند.

لذا باید گفت: عمر در ابتدا از امّ کلثوم - که دختر امّ حبیبه بود - خواستگاری کرده است.

(همین امّ کلثوم است که طبق تصریح ابن سعد در کتاب طبقات الکبری (ج ۸، ص ۲۷۰ - ۲۷۱)

عایشه را در عمل به فتوای انحصاری اش مبنی بر رضاع کبیر یاری می داد!)

از کنار هم نهادن این دو نکته مهم با دیدگاه مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی^۱ مبنی بر این که اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) فرزند دختری به نام ام کلثوم داشته است، می توان دریافت: سیاست اصلی عمر، ازدواج با یکی از دختران ابوبکر بود و عمرو عاص که با زیرکی خاص خود از این هدف آگاهی یافت؛ ابتدا خلیفه را از ازدواج با دختری که تحت حمایت عایشه بود منصرف ساخت؛ سپس^۲ او را به ازدواج با دختر دیگر ابوبکر (که همچون برادرش محمد تحت سرپرستی و تربیت حضرت علی علیه السلام رشد و تکامل معنوی یافته و عایشه نیز هیچ توجهی به او نداشت) ترغیب کرد.^۳ بدین ترتیب نه تنها عمر به هدف نخستین خود دست می یافت؛ بلکه با ادعای علاقه به وصلت با بنی هاشم و خاندان نبوی، (ضمن منحرف ساختن آل ابی بکر از کشف هدف اصلی اش) می توانست خطرات تلخ هجوم به بیت فاطمه علیها السلام را از بین برده و با مجبور ساختن امیرالمؤمنین علیه السلام به قبول این وصلت، وی را بار دیگر تحقیر و تضعیف نماید.^۴

۱- ر.ک: دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۹.

۲- حتی اگر بر مبنای نظر آیه الله مرعشی به این ماجرا نگاه نکنیم؛ دست کم می توان گفت: عمرو بن عاص با طرح پیشنهاد ازدواج خلیفه با دختر امیرالمؤمنین علیه السلام انگیزه جدیدی را برای او پدید آورد.

۳- بنابراین به نظر می رسد که ابوبکر دو دختر به نام ام کلثوم داشته است.

۴- استاد جعفر مرتضی بر این عقیده است که هدف اصلی عمر از ازدواج با دختر امیرالمؤمنین علیه السلام [خواه این دختر را ام کلثوم کبری از حضرت زهرا علیها السلام، یا ام کلثوم صغری از ام ولد و یا ربیبه ایشان بدانیم]، خوار کردن آن حضرت علیه السلام بوده است. (ر.ک: علامه جعفر مرتضی عاملی: ظلامه ام کلثوم، ص ۷۸ و ۱۱۰)

بخش ج) روابط متقابل خلیفه سوم با خاندان وحی علیه السلام

ادعای روابط دوستانه امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه سوم، بیشتر در میان وقایع تاریخی مربوط به شورش عمومی علیه عثمان عنوان گردیده است.

چنانچه ابراز شده:

«در شکایت از عثمان به نزد امام علی (ع) می آمدند و او نیز با روابط مسالمت آمیز و ارشادی و تفاهم آمیزی که با خلفا! و از جمله عثمان داشت! شکایت مردم را به نزد عثمان برده...»^۱

نگاهی به اسناد تاریخی

اما تاریخ نشان می دهد که روابط عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام، آن چنان هم که ادعا شده مسالمت آمیز نبوده است؛ چرا که شاهد هستیم:

«سعید بن مسیب می گوید: شاهد منازعه لفظی تند علی علیه السلام و

۱ - سید احمد موقفی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۳.

عثمان بودم؛ کار به جایی رسید که عثمان برای علی علیه السلام تازیانه بلند کرد و من آنان را مصالحه دادم.^۱

در جریان تبعید ابوذر توسط عثمان و بدرقه امیرالمؤمنین علیه السلام از وی که بر خلاف دستور خلیفه صورت گرفت،

«مردم به حضور امام علیه السلام رسیده و گزارش دادند عثمان از بدرقه‌ای که ایشان از اباذر نموده ناراحت و خشمگین شده است. امام علیه السلام آن را بی‌اهمیت تلقی نمود و فرمود: اسب از لجام خود خشناک می‌شود.

شب هنگام عثمان به امام علیه السلام اعتراض کرد چرا با وجود دستور من، اباذر را بدرقه نمودی؟

امام علیه السلام با کمال قاطعیت جواب داد: در دستوراتی که بر خلاف حق و رضای الهی صادر نمایی، از تو تبعیت نمی‌کنیم.^۲

همچنین در همین ماجرا عثمان به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

«به خدا که نزد من تو برتر از مروان نیستی!»^۳

در ماجرای حمایت امیرالمؤمنین علیه السلام از عمار یاسر،

«بین امام علیه السلام و عثمان بحثی طولانی درگرفت تا آنجا که عثمان گفت: تو خود نیز سزاوار تبعید می‌باشی.»^۴

۱ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۲۱؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۳۲.

۲ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۱۹؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۵۴ - ۲۵۵ و مروج الذهب، ص ۳۵۹ - ۳۶۰.

۳ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۳۳۷؛ به نقل از: مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۸۹.

۴ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۹۵؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴ - ۵۵.

گفتار چهارم: نقد و بررسی روابط خلفا و امیرالمؤمنین (ع) * ۲۷۱

این درگیری بدان جهت رخ داد که:

«عثمان حمایت امام (ع) از امثال عمار را جنگ با خود می‌دانست؛ ولی امام (ع) با اطلاع از این برداشت خلیفه، به حمایت از مظلومین می‌پرداخت.»^۱

این تضاد به حدی بود که عثمان در همین ماجرا به آن حضرت (ع) گفت:

«نمی‌دانم که آیا دوستدار مرگ تو یا زندگی تو باشم...»^۲

همچنین در جریان شورش‌های عمومی،

«مروان و بنی‌امیه نزد عثمان سعایت می‌کردند و ادعا می‌کردند

علی (ع) مردم را علیه خلیفه شورانده و رهبری مصریان را بر

عهده دارد. از این رو عثمان، امام (ع) را به یَتْبَع تبعید نمود.»^۳

در حالی که این تبعید، علیرغم وجود شواهد تاریخی مؤید آن،

چنین تحریف شده است:

«نسبت به عثمان که علی بن ابی‌طالب دلسوزی و خیرخواهی بیشتری

می‌کند و چون مردم بر او می‌شورند، عثمان پیغام می‌دهد که آن

حضرت از مدینه خارج شود... و علی (ع) می‌پذیرد و از مدینه خارج

می‌شود. حتی این عمل چند بار تکرار می‌شود...»^۴

همچنین نمونه دیگری از این نوع روابط دوستانه را در

عکس‌العمل‌های تند خلیفه و اطرافیانش نسبت به امیرالمؤمنین (ع)

۱- همان منبع، ص ۱۹۶.

۲- همان منبع، ص ۱۹۶؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۸.

۳- همان منبع، ص ۲۴۶؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۲.

۴- سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۳.

می توان مشاهده نمود؛ برای مثال:

«بعد از خلیفه دوم، عثمان نیز به پیروی از وی پرداخت و حج تمتع را تحریم نمود. علی علیه السلام که به ناروا بودن این بدعت اعتراض داشت هم با زبان و هم در عمل به مخالفت با این بدعت پرداخت و تا آنجا پیش رفت که در مقابل عثمان ایستاد، بطوری که احتمال ترور امام علیه السلام توسط اصحاب خلیفه وجود داشت.

عبدالله بن زبیر می گوید:... من فراموش نمی کنم که مردی از اهل شام گفت: این مرد را بنگر که چگونه به امیرالمؤمنین (عثمان) اعتراض می نماید، به خدا قسم! اگر خلیفه دستور دهد وی را گردن می زنم.^۱

همچنین در جریان خریدن ملک وقفی توسط عثمان و اعتراض امیرالمؤمنین علیه السلام به او، می خوانیم:

«بحث بین او و امام علیه السلام درگرفت تا آنجا که خلیفه، امام علیه السلام را با تازیانه تهدید کرد و حضرت نیز عصای خود را بالا برد. عباس عموی پیامبر به میان آنها آمد و به مشاجره آن دو پایان داد.^۲

۱ - علی محمّد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمانداران، ص ۲۸۲؛ به نقل از: تاریخ دمشق ابن عساکر،

ج ۶، ص ۲۴.

۲ - همان منبع، ص ۲۹۷؛ به نقل از: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۶.



گفتار پنجم

بررسی‌های پراکنده دربارهٔ روابط امیرالمؤمنین (ع) با خلفا

الف) انتقادات امیرالمؤمنین (ع) از خلفا

خطبهٔ شقشقیه و سایر برخوردهای انتقادی امام (ع) با انحرافات
خلفا به روشنی ثابت می‌کند که:

«امام علی (ع) هرگاه خطایی از خلفا و اطرافیان آنها می‌دید با
جدیت تمام از آنان انتقاد می‌نمود.»^۱

حال باید پرسید چگونه می‌توان ادعا کرد:

«تاریخ به یاد ندارد حضرت علی جمله یا حرفی علیه دیگر خلفا بر زبان
آورده باشد.»^۲

۱- علی محمد میر جلیلی: امام علی (ع) و زمامداران، ص ۱۰۱.

۲- فاروق صفی زاده: مقالهٔ مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۰.

آنچه در این مبحث قابل توجه می باشد، شرایط دشوار اجتماعی جهت ایراد نقد بر خلفا است؛ به گونه ای که آن حضرت علیه السلام را از اظهار هرگونه نقد تندی علیه خلفا باز می دارد.

این سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام، نه به واسطه بی عیب و نقص بودن خلفا و یا پرهیز امام علیه السلام از اظهار این قبیل نقدها، بلکه تنها به واسطه فشار افکار عمومی و جو حاکم بر جامعه بوده است. ابن ابی الحدید در همین زمینه می نویسد:

«علی درباره خلافت مسایلی در دآورد در دل نهفته داشت که به سبب قدرت و خشونت عمر نمی توانست آن را در ایام ابوبکر و عمر اظهار دارد.»^۱

لذاست که امیرالمؤمنین علیه السلام (در دوره حیات خلفای ثلاث و نیز در دوران خلافتشان) در رابطه با بازگویی انحرافات خلفا و انتقادهای وارد بر آنها، به سکوتی تلخ واداشته شدند. به هر حال:

«مخالفت با حکومت برای امام علیه السلام کار دشواری بود. امام علیه السلام، به ویژه در سالهای نخست کوشید تا با پناه بردن به انزوا خود را از رو در رو شدن با حکومت باز دارد. سرنوشت سعد بن عُباده تجربه تلخی و در عین حال عبرت آمیز [ی] بود.

او با ابوبکر بیعت نکرد و ناگهان در زمان خلافت خلیفه اول یا دوم، خبر رسید که جنیان در شام او را کشتند.

۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۳؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۵.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۲۷۵

برخی از مصادر^۱ اشاره دارند که قتل او سیاسی بوده است.^۲

همچنین:

«در باره ارزیابی امام علیه السلام از خلافت سه خلیفه، باید گفت: امام علیه السلام در هیچ زمانی آزاد نبود تا ارزیابی خود را از شیخین به دست بدهد. برعکس نسبت به عثمان، هر آنچه که به آن اعتقاد داشت، فرصت بازگو کردن آن را داشت.

دلیل این امر این بود که سپاه او در کوفه، کسانی بودند که جز عده محدودی، شیخین را پذیرفته بودند و امام علیه السلام نمی‌توانست در جمع آنان در سخن گفتن درباره آنان آزاد باشد. یکبار که فرصتی بدست آمد، به بیان بخشی از رنج‌های خود پرداخت و بلافاصله از ادامه سخن بازماند.^۳

چراکه:

«وی در دوره زمامداری خود هواداران سیاسی انبوهی داشت که با اعتقاد به صلاحیت دو خلیفه نخست، پیرو او شده بودند و برای علی بن ابی طالب علیه السلام نکوهش رفتار زمامداران گذشته و عمل بر ضد شیوه آنان مشکل آفرین بود.^۴

در مجموع می‌توان گفت:

امیرالمؤمنین علیه السلام شرایط سختی را مقابل خود می‌دیدند.

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۳.

۲- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۷.

۳- همان منبع، ص ۱۸.

۴- یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۳۹.

«علی علیه السلام در تغییر سیاست پیشینیان باید می‌کوشید تا با چیزی به مخالفت برخیزد که یک ربع قرن، چهره‌ای دیگر پذیرفته است. در همین دگرگونی، حضرت کسانی را به زیر پرچم داشت که بر خلیفه قبل (عثمان) خرده گرفته بودند که چرا به سیره ابوبکر و عمر رفتار نمی‌کند!»^۱

لذا قبل از ارائه هرگونه تحلیلی از برخی بیانات امام علیه السلام درباره خلفا (بر فرض صحت آن، که اول کلام است) باید به یاد داشته باشیم که: «مردم آن روزگار... اکنون نیز که به سراغ امام علی علیه السلام آمدند، از او انتظار داشتند مانند عمر رفتار کند.»^۲

«برخی از مردم صریحاً به امام علیه السلام گفتند که به سیره خلفای گذشته رفتار کند.»^۳

«عزالدین ابو حامد معتزلی در همین باره گام را فراتر نهاده، می‌نویسد: عادت مردم به روش عمر بن خطاب سبب اصلی مخالفت اصحاب با علی بن ابی طالب بود. این اعتراضات گاهی بالا می‌گرفت و علی را هم به خشم می‌آورد که بگوید: آیا سنت پیامبر به پیروی سزاوارتر است یا سنت عمر؟!...»^۴

(بدعت‌ها چنان پابرجا شده بود که) اگر حکم واقعی را اظهار می‌کردم و تحریف‌ها را کنار می‌زدم، بدون شک از گرد من متفرق می‌شدند.

۱- همان منبع، ص ۲۴۰.

۲- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۳۰.

۳- همان منبع، ص ۲۳۲.

۴- به نقل از: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۲۲۹.

گفتار پنجم: بررسی های پراکنده * ۲۷۷

قسم به خدا، به مردم گفتم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب حاضر نشوید و اعلام کردم که جماعت در نمازهای مستحب بدعت است.

بعضی از لشکریانم که همراهم می جنگیدند، بانگ برداشتند: ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر یافت. علی ما را از نماز مستحب در ماه رمضان باز می دارد.

همانا ترسیدم در گوشه ای از لشکر شورش به پا شود.^۱ وجود چنین فضایی در جامعه، یکی از دلایلی بود که ایشان حتی از بازگرداندن فدک نیز صرف نظر نمودند.^۲

در عین حال آن حضرت علیه السلام هرگز از ابراز مظلومیت خویش امتناع نمی ورزیدند؛ به طوری که ابن ابی الحدید می نویسد:

«وَأَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ تَوَاتَرَتِ الْأَخْبَارُ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَحْوِ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، نَحْوَ قَوْلِهِ: مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا...»^۳

و بدان که اخبار رسیده مشابه این قول از آن حضرت علیه السلام به تواتر رسیده است. مانند این فرموده:

از زمانی که خداوند متعال روح رسولش را قبض فرمود؛ تا به امروز مظلوم بوده ام.

۱ - به نقل از: روضة کافی، ص ۵۸ - ۶۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۶.

۲ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۴۰.

۳ - ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۱.

۴ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۶.

اسناد تاریخی نشان می‌دهند که فشار شدید افکار عمومی بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن چنان بود که آن حضرت (علیه السلام) در هنگام یاد نمودن از خلفا چاره‌ای جز اتخاذ برخوردی کاملاً محتاطانه نداشت، چه رسد به آن‌که بتواند در برابر مردم و در حضور آنان به ابراز انتقادات شدید و علنی بپردازد.

جهت آشنایی با ضرورت‌هایی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به پذیرفتن چنین برخوردی وادار گردانید؛ به بخش مربوط به «تأثیر عظمت زمامداران بر حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام)» مندرج در جلد سوم این مجموعه مراجعه فرمایید.

دقت در اسناد تاریخی این بخش به روشنی نشان می‌دهد که در زمان خلافت ایشان (علیه السلام) چه عواملی مانع از طرح انتقادات آن حضرت (علیه السلام) از خلفا - به ویژه انتقاد از عمر - گردید.

ب) آیا روایات منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام در مدح خلفا صحت دارد؟

پاسخ به این سؤال را در دو بخش پی خواهیم گرفت:

بخش الف: روایات مندرج در کتب اهل سنت

«در کتابهای اهل خلاف به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نسبت داده شده است که: آن بزرگوار با عباراتی مختلف، شیخین را مدح کرده‌اند، از جمله آنها عبارات زیر می‌باشد:

خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ.^۱

بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و سپس عمر ابن خطاب است.

بلکه ابن تیمیّه در کتاب خودش «منهاج السنّه» نقل می‌کند که همواره این کلام از علی شنیده می‌شد که: اگر مردی را به نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، بر آن مرد، حدّ

۱ - شرح المواقف: ج ۸، ص ۳۶۷.

شخص افتراء زننده را جاری می‌کنم و شلاقش می‌زنم. ما در گذشته راجع به این موضوع مختصراً صحبت کردیم و کلام ابن‌عبدالبر را آوردیم،^۱ در اینجا بطور تفصیل می‌گوئیم: اولاً: این‌گونه مطالب که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت داده شده، فقط در کتابهای آنان موجود است، و در هیچ یک از کتابهای شیعه ولو به ضعیف‌ترین طرق وجود ندارد، و استدلال به امری که مورد ادعای یک طرف از متخاصمین است خروج از قواعد مقررۃ باب مناظره است.

ثانیاً: هیچ یک از کتابهای اهل خلاف، با اسنادی که ولو خودشان صحیح بدانند، این نسبتها را نقل نکرده‌اند، بلکه آنچه از این مقوله نقل شده نوعاً به لفظ «رَوَى عَنْ عَلِيٍّ (علیه السلام)» و روایت شده از علی (علیه السلام)، یا «وَقَدْ حُكِيَ عَنْ عَلِيٍّ (علیه السلام)» به تحقیق حکایت شده از علی (علیه السلام) و امثال این الفاظ است، و به اصطلاح، این مطالب از آن حضرت به نحو «إرسال» نقل شده است نه با سندی معتبر و قابل توجه، و مسلم است که چنین منقولاتی از درجه اعتبار ساقط است.

ثالثاً: وجود قرائن زیادی در سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نیز روایات متواتر و بلکه فوق حدّ تواتر که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جمیع افراد نقل شده است، تکذیب می‌کند که چنین مطالبی در مدح و منقبت شیخین از امیرالمؤمنین (علیه السلام) صادر شده باشد.

۱- [این کلام در ادامه همین متن تکرار خواهد شد.]

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۲۸۱

رابعاً: شواهدی در دست است که به ضرس قاطع دلالت بر کذب این نسبتها می‌نماید، که برای نمونه به نقل یک شاهد اکتفا می‌شود:

«ابن عبدالبر» در کتاب «الاستیعاب فی معرفة الاصحاب» که از معتبرترین کتابهای رجالی عامه است از قول عده‌ای مانند: سلمان، مقداد، ابوذر، حباب، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری و زید بن ارقم نقل می‌کند که:

«علی بن ابی طالب اولین کسی است که اسلام آورده است، و به دنبال آن می‌نویسد: وَ فَضَّلَهُ هَؤُلَاءِ عَلٰی غَیْرِهِ، یعنی: این جماعت، علی علیه السلام را بر غیرش برتری می‌دادند.^۱

و لازم به تذکر است که افرادی از بزرگان صحابه که دارای این عقیده بودند حدود بیست نفرند، ولی صاحب کتاب «الاستیعاب» چنین مصلحت دیده که فقط این عده را نامبر کند!! البته این مطلب، خود عنوانی جداگانه در کتب اهل خلاف دارد که اول کسی که اسلام آورد چه کسی بود؟

صاحب کتاب «الاستیعاب» از قول این عده نقل می‌کند که اولین کس، امیرالمؤمنین علیه السلام است، و نیز خودشان در روایت صحیح نقل می‌کنند که ابوبکر بن ابی قحافه بعد از پنجاه نفر اسلام آورد،^۲ ولی در عین حال، برای اینکه این مقام را هم درباره امیرالمؤمنین علیه السلام انکار کنند، اقوالی را درست کرده‌اند که دلالت

۱- الاستیعاب: ج ۳، ص ۱۰۹، تحقیق بجای.

۲- تاریخ طبری: ج ۲، ص ۳۱۶.

دارد بر اینکه اول کسی که اسلام آورده است ابوبکر بوده، و ما اکنون در مقام ردّ و نقض این اقوال بی اساس و کاذب نیستیم، آنچه مربوط به بحث ماست این است که: شخصی مانند ابن عبدالبرّ قرطبی که از بزرگان حفاظ در بین اهل خلاف است در کتابش به عده‌ای از اصحاب رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهد که آنان امیرالمؤمنین ﷺ را بر ابوبکر تفضیل می‌دادند، و همه می‌دانیم که دیده یا شنیده نشده که امیرالمؤمنین ﷺ با اینکه در زمان خلافت ظاهری نیز دسترسی بر غالب این افراد داشتند، حدّی در ارتباط با این عقیده بر کسی جاری فرموده باشند.

و اینجا است که «ابن حجر عسقلانی» به دست و پا افتاده، از طرفی می‌بیند که به امیرالمؤمنین ﷺ چنین نسبت داده‌اند که بر قائلین به تفضیل حضرتش بر ابوبکر و عمر، حد جاری می‌سازد، از طرفی چنین افرادی قائل به تفضیل شده و حدّی بر آنان جاری نگردیده است، پس چه خوب است که بیایم و کلام صاحب «الاستیعاب» را ناقص کنیم، تا اعتراف به وجود چنین افرادی با این عقیده که از طرفی حدّی هم بر آنان جاری نگردیده، نکرده باشیم، لذا در مقام نقل کلام ابن عبدالبرّ، قسمت آخر عبارت او را که: وَ فَضَّلَهُ هَؤُلَاءِ عَلَى غَيْرِهِ، نقل نکرده و کلام صاحب «الاستیعاب» را تحریف به نقصان نموده است...

و ما شواهد بسیاری در موضوعات مختلف در دست داریم که بناء این توجیه گران بر این است که هر یک از متأخرینشان که مشاهده می‌کند کلماتی و عباراتی از متقدمین برایشان ایجاد

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۲۸۳

در دسر می‌کند و در راه به کرسی نشاندن ادعاهای بی‌اساسشان
مشکلی را ایجاد می‌نماید، به هر وسیله ممکن، عبارت شخص
جلوتر را دست‌کاری کرده، و حتی الامکان آن را از دلالت
ساقط می‌نمایند.^۱

در پایان خاطر نشان می‌گردد که اعترافات خلفا به عجز علمی خود
در حلّ مسائلی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) گره‌گشای آن بوده‌اند و در کتب
فریقین ثبت شده است، یکی دیگر از شواهد نقض ادعای ابن تیمیه
می‌باشد.

بخش ب: روایات مندرج در نهج البلاغه و الغارات

چنانچه ابراز شده:

«همانگونه که حضرت عمر به حضرت علی عشق می‌ورزید و ارادت
نشان می‌داد... حضرت علی نیز به نیکی از آن مرد یاد می‌کرد و تا
می‌توانست آن را یاری می‌کرد تا جایی که بعد از شهادت حضرت عمر،
آن حضرت فرمود: خداوند به او (عمر) خیر دهد که کژیها را راست کرد
و...»^۲

«حضرت علی (ع) در بسیاری موارد! لب به مدح آنان گشوده است. از آن
جمله در نهج البلاغه در مورد خلیفه دوم می‌فرماید...»^۳

۱ - استاد سید علی حسینی میلانی، امامت بلا فصل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۳۷ - ۲۴۱.

۲ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۵.

۳ - محمد جواد حبّتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۹.

دکتر محمد اسدی گرمارودی در پاسخ به این شبهه می‌نویسد:

«می‌گویند در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه^۱ تعریف و تمجید از خلیفه دوم به میان آمده است.

ما، در اینجا می‌خواهیم بدانیم:

اولاً: این خطبه، با آن همه مطالبی که در منابع دیگر و حتی خطبه شَقَشَقِیّه و نامه‌های آن حضرت در اعتراض و انتقاد به خلفا آمده است، منافات دارد یا ندارد؟

ثانیاً: با توجه به تعادل و تراجیح و دقت اصولی‌گری و نه اخباری‌گری - که آقای حجتی کرمانی به عنوان یک ضعف استدلالی به آن تأکید دارند - اگر به این خطبه بنگریم، آیا باز هم می‌توان از عبارات آن، تعریف از خلیفه دوم را استنباط کرد؟

و آیا منظور از «فلان» همان خلیفه دوم است؟

ثالثاً: آیا اصولاً استناد این خطبه به حضرت امیر علیه السلام مورد تردید محققین نیست؟

در تاریخ طبری که از منابع تاریخ معتبر اهل سنت است آمده است:

لَمَّا مَاتَ عُمَرُ بَكَّتُهُ ابْنَةُ أَبِي حَتِيمَةَ فَقَالَتْ: وَاعْمَرَاهُ، أَقَامَ الْأَوْدَ وَ أَبْرَأَ الْعَمَدَ...

وَ قَالَ الْمُغْبِرَةُ ابْنُ شُعْبَةَ لَمَّا دُفِنَ عُمَرُ أَتَيْتُ عَلِيًّا وَ أَنَا [أَحِبُّ] أَنْ أَسْمَعَ مِنْهُ فِي عُمَرَ شَيْئاً فَخَرَجَ يَنْفَضُ رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ قَدْ اغْتَسَلَ وَ هُوَ مُلْتَحِفٌ بِثَوْبٍ لَا يَشْكُ أَنَّ الْأَمْرَ يَصِيرُ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ

۱ - خطبه ۲۱۹، نسخه فیض الاسلام.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۲۸۵

ابْنُ خَطَّابٍ لَقَدْ صَدَقَتْ ابْنَةُ أَبِي حَثِيمَةَ لَقَدْ ذَهَبَ بِخَيْرِهَا وَ نَجَا مِنْ شَرِّهَا! أَمَا وَ اللَّهِ مَا قَالَتْ وَلَكِنْ قَوْلْتُ...^۱

وقتی عمر مُرد، دختر ابی‌حثیمه گفت: واعمره! کجی‌ها را راست کرد و بیماری‌ها را مداوا نمود و...

مغیره بن شعبه می‌گوید: وقتی عمر دفن شد، من نزد علی علیه السلام رفتم و دوست داشتم از او سخنی در خصوص عمر بشنوم. آن حضرت خارج شد در حالی که تازه خود را شسته بود و آب از سر و رویش می‌ریخت و خود را در جامه‌ای پیچیده بود و گویا شکی نداشت که امر خلافت به او می‌رسد. سپس فرمود: خدا او را رحمت کند؟! دختر ابی‌حثیمه راست گفت که همانا خیر دنیا را بُرد و از شر آن نجات یافت؟! به خدا [که دختر ابی‌حثیمه، این مطلب را] نگفته است، بلکه به او گفته‌اند که بگو...

این عبارت، با عبارت خطبه ۲۲۸ (۲۱۹ فیض الاسلام) که می‌گوید:

لِلَّهِ بِلَادُ فُلَانٍ فَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدَ وَ دَاوَى الْعَمَدَ... أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا...

خداوند به او خیر دهد که کژی‌ها را راست کرد و بیماری‌ها را مداوا نمود... به خیر دنیا رسید و از شر آن رهایی یافت... از گونه‌ای به هم شباهت دارند.

اکنون با توجه به این که طبری، واقعه سال ۲۳ (ه. ق) را بیان می‌کند و این عبارات فرموده مولای متقیان هم در سال ۲۳ (ه. ق)

۱ - تاریخ طبری: ج ۳، ص ۲۸۵، ذکر واقعه سنه ۲۳.

است و شأن [صدور] آن نیز مشخص است و حتی آن حضرت می‌فرمایند که این مطالب؛ گفته‌های دختر ابی‌حثیمه نیست بلکه به او گفته‌اند که بگوید!!!^۱ از این رو باید گفت که آن حضرت، به عنوان تعجب، گفته آنان را تکرار می‌فرماید.

از طرف دیگر، دقت اصولی ایجاب می‌کند که به مغیره بن شعبه توجه کنیم که از نظر نقل روایت قابل اعتماد نیست. بنابراین، چگونه می‌توان به نقل او تکیه نموده و این مطالب را به عنوان گفتار امیرالمؤمنین پذیرفت؟!

از طرف دیگر، از کجای عبارات علی علیه السلام در این خطبه می‌توان استنباط کرد که منظور آن حضرت، خلیفه دوم بوده است؟

ابن ابی‌الحدید معتزلی در جلد ۱۲ شرح نهج البلاغه خود در شرح خطبه ۲۲۸، به این مطلب اشاره کرده و حاج میرزا حبیب‌الله هاشمی خوئی شارح معروف نهج البلاغه در جلد ۱۴ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه [ص ۳۷۱ به بعد] شرح مبسوطی دارد که علی علیه السلام با آن همه اعتراض و ایراد که برخلفاء نموده آیا می‌شود پذیرفت که چنین فرموده باشند؟! بنابراین اگر تکیه بر تحقیق و بررسی است چرا آن همه مطالب را نادیده می‌گیریم؟؟؟

مرحوم استاد مطهری در مقالات سیری در نهج البلاغه می‌فرماید:

ابن ابی‌الحدید این داستان را مؤید نظر خودش قرار می‌دهد که جمله‌های نهج البلاغه در ستایش عمر گفته شده است.

۱ - یعنی کسانی بوده‌اند که این گونه مطالب را نشر داده و می‌خواستند خلفا را این گونه بشناسانند.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۲۸۷

ولی برخی از متتبعین عصر حاضر از مدارک دیگر غیر از طبری داستان رابه شکل دیگر نقل کرده‌اند و آن اینکه علی علیه السلام پس از آنکه بیرون آمد و چشمش به مغیره افتاد به صورت سؤال و پرسش فرمود: آیا دختر ابی‌حثیمه آن ستایشها را که از عمر می‌کرد، راست می‌گفت؟

علیهذا جمله‌های بالا نه سخن علی علیه السلام است و نه تأییدی از ایشان است نسبت به گوینده اصلی که زنی بوده است و سیدرضی رحمته الله که این جمله‌ها را ضمن کلمات نهج البلاغه آورده است دچار اشتباه شده است.^۱

البته از نظر دقت در عبارت طبری و گفته‌های دختر ابی‌حثیمه و عبارت خطبه ۲۲۸ کاملاً مطالب فوق مشخص می‌گردد.^۲ پس از آن که مشخص گردید امیرالمؤمنین علیه السلام سخن دختر ابی‌حثیمه را از روی تعجب تکرار فرموده‌اند؛ به نکته جالب توجه دیگری می‌پردازیم:

آن حضرت علیه السلام در جملات پایانی همین عبارات، خود می‌فرمایند: «لَا يَهْتَدِي فِيهَا الضَّالُّ وَلَا يَسْتَيِقِنُ الْمُهْتَدِي». مردم را در راه‌های گوناگون انداخت (به طوری که) گمراه در آن‌ها هدایت نمی‌یابد و هدایت یافته بر یقین و باور نمی‌ماند.

۱ - سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۴.

۲ - دکتر محمد اسدی گرمارودی: حقیقت سوخته، ص ۴۹ - ۵۴.

دیدگاه محقق شوشتری

شاید در پایان این نقد هنوز هم پذیرش وقوع چنین اشتباهی از سوی سید رضی رحمته الله علیه برای شما دشوار باشد، چرا که ابراز شده:

«شیعه... نهج البلاغه را با تمام محتوایش و با تمام روابط نزدیکی که میان علی (ع) و خلفا ثلاثه نقل کردیم! از معتبرترین کتب شیعه می‌شمارند و اخ‌القرآنش می‌دانند، لذا هر روایت و حدیثی که در کتب دیگر یافت شود، اگر مخالف با نهج البلاغه باشد، نهج البلاغه را مقدم می‌دارند.»^۱

ولی باید گفت:

«شارحان پیشین بنا به شهرت فوق‌العاده نهج البلاغه، شیفته کار شریف رضی بودند و آن را از هر نظر کامل می‌دیدند. همه آن را سراسر سخن امام علیه السلام می‌انگاشتند و به همین دلیل هرگز جرأت نقد و بررسی آن را در خود نمی‌دیدند. اما محقق شوشتری همچنان که پیشتر در آثار دیگرش - مثل قاموس الرجال و الاخبار الدخیله - نشان داده بود، بیش از آن که عالمی شارح یا محدثی ناقل و راوی باشد، منتقدی شجاع و پژوهشگری نقاد است. با وجود این که در روزگار ما به ویژه در حوزه علوم انسانی، انتقاد و نقد علمی چندان جا افتاده نیست و هرگز از انتقاد منتقد استقبال نمی‌شود، اما محقق شوشتری دور از این تبلیغات متداول... در شهر شوشتر خود جهانی بود که در گوشه‌ای بنشسته بود. انصاف را که اگر گفته

۱ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۴۳؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۸.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۲۸۹

شود او در زمانه ما در میدان نقد و بازبینی، مردی یگانه و بی‌نظیر بود سخن به سزا خواهد بود. به هر حال او در اثر پربارش بهج الصباغه بیش از هر کار به نقد و بررسی دست یازیده است. نخست به تهذیب و تنقید کار شریف رضی در انتخاب و تنظیم نهج البلاغه پرداخته، سپس شرح‌های شارحان را بر رسیده است. ضمن این که آنها را گرامی داشته و یافته‌های علمی و فکری هر یک را با صراحت به نام هر کدام آورده و بسیاری از آنها را - به ویژه گردآورنده نهج البلاغه، شریف رضی را - ستوده است، [اشتباهات]... آنها را نیز نشان داده است و در این کار تعارفات معمول را مجاز ندانسته، علم و حقیقت را فراتر از عالم و محقق نشانده است.

حال گزارشی را از برخی نقدهای عالمانه او ارائه می‌کنیم و تفصیل و تحقیق بیشتر را به بهج الصباغه ارجاع می‌دهیم... یک:

سخنانی که با عنوان «کتاب ۶۲» آورده شده است، نامه‌ای نیست که امام علیه السلام با مالک اشتر به مصر فرستاده باشد، بلکه مضامین خطبه‌ای است که پس از شهادت محمد بن ابی‌بکر - چه رسد به شهادت مالک اشتر که بی‌گمان پیش از محمد بود - در کوفه خوانده شد. نهایت این که امام علیه السلام آن را نوشته بود و می‌خواست آن را برای مردم بخواند.^۱

۱ - بهج الصباغه: ج ۴، ص ۳۶۹ - ۳۷۳.

دو:

جمله «لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي...» بعید است که از امام علیه السلام باشد؛ زیرا که مستند سید رضی را در این سخن نیافتیم و اگر امام علیه السلام چنین دستوری داده بود، لازم می نمود که پیروانش به قتالِ خوارج دست نزنند، در حالی که در این کار شیعیان مولا علیه السلام و در رأس آنها صعصعة بن صوحان، سپس معقل بن قیس و عدی بن حاتم و شریک بن اعور، نیز شیعیان کوفه و بصره، بسیار کوشا هم بودند.^۱

سه:

خطبه ۱۶۸: (يَا إِخْوَتَاهُ إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ وَلَكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ وَ الْقَوْمُ الْمُجْلِبُونَ عَلَى حَدِّ شَوْكَتِهِمْ يَمْلِكُونَا وَ لَا يَمْلِكُهُمْ...)،^۲ از سخنان امام علی علیه السلام نیست، بلکه کلمه ها و جمله هایی است که آنها را معاویه به تقلید از امام علی علیه السلام ساخته و سروده است.^۳

چهار:

نامه ۵۸: (وَ كَانَ بَدَأَ أَمْرُنَا أَنَا التَّقِيْنَا وَ الْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَ الظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ، وَ نَبِيَّنَا وَاحِدٌ وَ دَعَوْتُنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ وَ لَا نَسْتَرْيِدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللهِ وَ التَّصْدِيقِ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَسْتَرْيِدُونَنَا وَ الْأَمْرُ وَاحِدٌ إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عَثْمَانَ...)

۱- همان منبع، ج ۵، ص ۴۷۳.

۲- [جهت استفاده بیشتر خوانندگان گرامی متن عربی برخی عبارات مندرج در این مقاله را تکمیل

نموده ایم.]

۳- همان منبع، ج ۹، ص ۴۴۸-۴۶۵، به ویژه صفحات ۴۲۸ و ۴۴۹.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۲۹۱

را نیز از امام علیه السلام نمی‌داند و معتقد است که این نامه را نیز - مثل خطبه پیش گفته - سیف ساخته و پرداخته است، و سید رضی نادانسته آن دو را به نام امام علی علیه السلام آورده است. قرائن و شواهد گواهی می‌دهند که بی‌گمان هر دو افترا بی است که بر امام علیه السلام بسته‌اند.^۱

پنج:

خطبه ۲۲۸: (لَهُ بِلَادُ فُلَانٍ...) [بنا به تصریحاتی که محقق شوشتری نموده است] هرگز نمی‌تواند از سخنان امام علیه السلام باشد. [وی می‌نویسد:] کسانی که به پیروی از ابن ابی الحدید آن را از امام علیه السلام دانسته و پنداشته‌اند که حضرت علی علیه السلام این خطبه را در مدح خلیفه دوم و در بزرگداشت وی ایراد کرده است، بی‌گمان خبط و خطا کرده‌اند.

مضمون خطبه خودگواه است که هرگز از مولای متقیان علیه السلام نیست؛ بافته‌ای است که بر ساحت حضرتش بسته‌اند.

نسبت دادن آن به امام علی علیه السلام، افترا و بهتان است.

تردید نیست که ساختگی است.^۲ به این خطبه تنها طبری در تاریخ خود اشارتی کرده است که به آن نیز نمی‌توان استناد کرد. شش:

خطبه ۸: (يَزْعَمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ...) بنا به تصریح شیخ مفید - استاد سید رضی - از امام حسن علیه السلام است.^۳

۱ - همان منبع، ج ۹، ص ۴۶۶ - ۴۸۰.

۲ - همان منبع، ج ۹، ص ۴۸۰ - ۵۰۹.

۳ - همان منبع، ج ۹، ص ۵۳۶؛ به نقل از: الجمل، ص ۳۲۲ - ۳۲۷.

هفت:

خطبه ۹۲: (دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي... وَ اِنْ تَرَكْتُمُونِي فَاَنَا كَاَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي اَسْمَعُكُمْ وَ اَطُوْعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ اَمْرَكُمْ وَ اَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي اَمِيْرًا)، از اخبار و روایات ساختگی سیف است و از امام علیه السلام نیست.^۱

هشت:

خطبه ۱۶۹: (اِنَّ اللهَ بَعَثَ رَسُوْلًا...)، یا همه آن از ساخته‌های سیف است و یا این که وی در آن دست برده و آن را تحریف کرده است.^۲

نه:

در خطبه ۲۷ جمله (اَلَا وَ اِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَ غَدَا السَّبَاقُ) غلط و صحیح آن (اَلَا وَ اِنَّ الْمِضْمَارَ الْيَوْمَ وَ السَّبَاقُ غَدَا) است.^۳

۱- همان منبع، ج ۹، ص ۵۶۴.

۲- [لازم به یادآوری می‌باشد که این فراز از نهج البلاغه جهت القای تفکیک میان مقام امامت و خلافت و در نهایت بی‌ارزش جلوه دادن حکومت از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام و در نتیجه القای شبهه توجه ایشان به خلافت انتخابی (!) از سوی برخی وحدت‌طلبان به کار می‌رود. (ر.ک: عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۷) همچنین این فراز از نهج البلاغه که از اخبار ساختگی است، در راستای انکار خلافت انتصابی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مورد استناد قرار گرفته است؛ چنانچه ابراز شده:

«علاوه بر آن، اگر علی از جانب خدا و رسول به خلافت منصوب شده بود، هرگز برای او جایز نبود که بنابر مصالح اجتماعی یا شخصی، خلاف فرمان خدا عمل کند و از این حق صرف‌نظر نماید، به خصوص هنگامی که مردم به طور اتفاق بعد از شهادت حضرت عثمان نزد او آمدند به هیچ وجه برایش جایز نبود که بگوید: دعونی و التمسوا غیري... و انا لکم وزیرا خیر لکم منی امیراً!»

(عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۸۱، ص ۲۳)

۳- بهج الصباغه: ج ۱۰، ص ۴۰-۴۴.

۴- همان منبع، ج ۱۲، ص ۹۰-۹۱.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۲۹۳

ده:

حکمت ۲۸۹: (كَانَ لِي فِي مَا مَضَى آخٌ فِي اللَّهِ...) از سخنان امام علی (علیه السلام) نیست؛ از خطبه‌های امام حسن (علیه السلام) است... یازده:

حکمت ۲۲: (مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ حَسْبُهُ) را سید رضی به همین ترتیب در کتاب دیگرش^۱ به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت داده و در نهج البلاغه نیز بدون آنکه اشارتی کند و یا توضیحی دهد، به امام علی (علیه السلام) نسبت داده است.^۲ دوازده:

حکمت ۲۹۶: (إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ...) از سخنانی است که سیف ساخته و پرداخته است.^۳ در این جا به همین ۱۲ موردی که نقل شد، بسنده می‌کنیم و موارد دیگر را با ثبت جلدها و صفحات به متن بهج الصباغه ارجاع می‌دهیم. به این ترتیب:

ج ۴ / ۶۷، ۴۰۱، ۵۱۹

ج ۶ / ۳۶۹، ۳۷۱، ۴۰۱، ۴۴۳

ج ۷ / ۳۳۴، ۵۹۸

ج ۸ / ۸۲

ج ۹ / ۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۴۲۳

ج ۱۰ / ۳۳۹، ۵۶۲، ۵۷۷

۱ - سید رضی، الفجازات النبویه، ص ۴۰۱، ج ۳۱۷.

۲ - بهج الصباغه، ج ۱۴، ص ۴۷۷.

۳ - همان منبع، ج ۱۴، ص ۵۷۳.

ج ۵۲۶ / ۱۱

ج ۵۷۴، ۵۴۱، ۲۱۷، ۹۵ - ۹۴، ۶۰ - ۵۹ / ۱۲

ج ۳۶۱، ۳۵۵، ۲۳ / ۱۳

ج ۵۹۵، ۵۵۲، ۳۳۰ / ۱۴

این‌ها نمونه‌هایی است که ما ضمن تورق بهج الصباغه دیدیم. هریک از آنها ممکن است که در نظر نخست، جزئی به نظر رسد، ولیکن برای شرح و تفسیر، تحقیق و ترجمه، تبیین و تصحیح نهج البلاغه بسیار به کار می‌آیند و پژوهشگران نهج البلاغه را گریزی از آنها نیست.

ناگفته پیدا است که محقق شوشتری - افزون بر تمجید و تجلیل بسیار از کار شریف رضی - با شرح موضوعی نهج البلاغه، بیش‌ترین عنایت را در عمل به اثر جاودان سید نشان داده‌اند و با تهذیب آن از موارد معدودی که گفته شد، برترین تأکید و تبلیغ را برای نهج البلاغه به کار برده‌اند.

حتی پیش از متن به شرح مقدمه سید پرداخته و بیش‌ترین التفات را به نوشته‌های سید در دیباچه نهج البلاغه روا دیده است که این کار در شرح‌های دیگر دیده نمی‌شود.^۱

۱ - محمّد صختی سردودی: مقاله مندرج در کتاب «مشعل جاوید»، انتشارات دلیل.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۲۹۵

همچنین ادعای مدح خلیفه از سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این جملات نیز به چشم می‌خورد که:

«ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب الغارات: ۳۰۷، از قول علی (ع) درباره عمر نقل می‌کند که فرمود فَسَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ نَاصَحْنَا وَ تَوَلَّى الْأَمْرَ وَ كَانَ مَرْضِيَّ السَّيَرَةِ، مَيْمُونُ النَّقِيَّةِ»^۱

جهت بررسی و تحلیل این ادعا بایستی در مرحله نخست به چند نکته توجه نمود.

نکته یکم:

فرازی که از کتاب «الغارات» نقل گردید، در واقع بخشی از نامه آن حضرت (علیه السلام) به پیروانش می‌باشد و در کتاب مذکور نیز ذیل عنوان «رِسَالَةٌ عَلِيٍّ (علیه السلام) إِلَى أَصْحَابِهِ» درج گردیده است.

لازم به ذکر است که این نامه علاوه بر کتاب «الغارات» در منابع و مآخذ معتبر دیگری (۱۴ منبع)^۲ همچون کتاب «المسترشد فی الامامه»^۳ تألیف محمد بن جریر طبری امامی کبیر (متوفی حدود ۳۱۰ ق) نیز درج گردیده که رجوع به متن آن‌ها در تشخیص مواضع اختلاف، بسیار راهگشا است.

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۳۱.

۲ - ر.ک: علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست (نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شیعیان درباره خلفا)، ص ۲۹-۳۶.

۳ - تحقیق: احمد محمودی، مؤسسة الثقافة الاسلامیه، ص ۴۰۹-۴۲۷.

نکته دوم:

آن چه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این نامه درباره عمر فرموده اند عطف به فرمایش سابق ایشان درباره ابوبکر است که بایستی در درک و فهم فضای حاکم بر این جملات مد نظر قرار گیرد.

در همان صفحه از کتاب «الغارات» و در چند سطر قبل، چنین درج شده است که آن حضرت (علیه السلام) درباره خلیفه اول فرمودند: «وَ أَطَعْتُهُ فِيمَا أَطَاعَ اللَّهَ [فيه] جَاهِدًا...»^۱ و سپس درباره خلیفه دوم سخن از «فَسَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» به میان آوردند.

بنابراین اطاعت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از خلفا، بنا به تصریح خود ایشان تنها در محدوده کارهایی بوده که اطاعت از خداوند در آن نهفته است و نه هیچ کار دیگر.

نکته سوم:

آن چه درباره نیک خواهی آن حضرت (علیه السلام) درباره خلفا آمده است تابع همان شرایط و ضوابط و حاوی همان علل و تحلیل هایی است که در فصل مربوط به مشاوره و مشارکت بدان ها پرداختیم. به علاوه در نسخه «المسترشد»، ص ۴۱۵ اختلافی در نقل عبارات وجود دارد و مؤید این دیدگاه است که ارائه راهنمایی به خلفا تنها به جهت حفظ دین اسلام از خطر بازگشت امت به بت پرستی جاهلیت می باشد؛ چرا که آن حضرت (علیه السلام) می فرمایند: «فَسَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ وَ نَاصَحْتُ لِلدِّينِ...»

۱- این فراز در «کشف المحجّه»، تألیف: سیدبن طاووس، «المسترشد»، تألیف: طبری امامی کبیر» و «الامامة و السياسة»، تألیف: ابن قتیبّه» نیز عیناً مندرج می باشد.

گفتار پنجم: بررسی های پراکنده * ۲۹۷

نکته چهارم:

عبارت «پسندیده سیرت و خجسته روان» بر نگاه عمومی مردم آن عصر نسبت به خلیفه دلالت دارد و حضرت امیر علیه السلام در این فراز، در واقع دیدگاه عوام را درباره خلیفه به تصویر کشیده و نظر و دیدگاه آنان را گزارش نموده اند.

هر چند دقت در کیفیت و نحوه بیان امیرالمؤمنین علیه السلام مؤید این تحلیل است، اما جهت تقویت صحت این تحلیل لازم است تا نخست مراجعه ای به کتاب «الغارات» (که با تصحیح و تعلیقات میرجلال الدین حسینی معروف به محدث ارموی به چاپ رسیده است) داشته باشیم. مصحح کتاب در همان صفحه، در پاورقی شماره ۵ از قول علامه مجلسی می نگارد:

«قَوْلُهُ علیه السلام: فَكَانَ مَرْضَى السَّيْرَةِ؛ أَيْ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ، وَ كَذَا مَا مَرَّ فِي وَصْفِ أَبِي بَكْرٍ، وَ أَثَارُ التَّقِيَّةِ وَ الْمَصْلَحَةِ فِي الْخُطْبَةِ ظَاهِرَةٌ؛ بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّهَا مِنْ إِحَاقَاتِ الْمُخَالِفِينَ.»

وی همچنین در پاورقی شماره ۶ در همان صفحه به متن مندرج در کتاب «المسترشد، ص ۹۸، طبع نجف» اشاره کرده که متن آن حاوی قید «عِنْدَهُمْ» پس از عبارت «مَرْضَى السَّيْرَةِ، مَيِّمُونَ النَّقِيبَةِ» می باشد و تصریح دارد که آن حضرت علیه السلام در حال گزارش نمودن از دیدگاه عمومی جامعه درباره خلیفه می باشند.

این قاعده درباره نامه امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردم مصر هم صادق است.^۱

۱ - سید ابوالفضل برقی در مقدمه اش بر کتاب «شاهراه اتحاد» با استناد به همین نامه، قائل به حسن روابط امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا شده است.

مرحوم میرزا حبیب الله هاشمی خوئی در شرح خویش بر نهج البلاغه، درباره فراز مورد نظر در این نامه - که حاکی از مدح خلفا است - می نگارند:

«أَيُّ ظَاهِرٍ عِنْدَ النَّاسِ وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْخَافِ الْمُخَالِفِينَ»^۱

از جمله قرائنی که بر صحت نظر علامه خوئی دلالت دارد، اختلاف میان متن نامه موجود در کتاب «الغارات»^۲ با متن مندرج در کتاب «الدرجات الرفیعه»^۳ می باشد. هرچند مرحوم سید علی خان مدنی این نامه را عیناً از کتاب «الغارات» نقل نموده است ولی متن موجود در کتاب وی فاقد برخی عبارات تمجیدآمیز در متن فعلی کتاب «الغارات» می باشد! و همین اختلاف جدی میان این دو متن، مؤید آن است که متن اصلی «الغارات» به تدریج مورد دستبردهای متعددی قرار گرفته و فرازهایی بدان افزوده شده است.^۴

قرینه دیگری که بر صحت نظر علامه مجلسی و علامه خوئی دلالت دارد و به وضوح ثابت می کند که آن حضرت علیه السلام دیدگاه مردم درباره خلفا را گزارش نموده و آن چه در کلامشان آمده و آگویه ای از تلقی برخی مردم نسبت به حکومت آن دو بوده است؛ متن نامه ایشان خطاب به مردم مدائن می باشد که در ضمن آن می فرمایند:

۱ - هاشمی خوئی: منهاج البراعه، ج ۶، ص ۱۰۶.

۲ - تقی کوفی: الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳ - سید علی خان مدنی: الدرجات الرفیعه، ص ۲۳۶.

۴ - این احتمال درباره کتاب «الدرجات الرفیعه» و به ویژه متن «الغارات» که در اختیار مرحوم سید علی خان مدنی قرار داشته نیز صادق است؛ چرا که نقل وی نیز حاوی مدح خلفا می باشد.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۲۹۹

«ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ أَقَامُوا بَعْدَهُ رَجُلَيْنِ رَضُوا بِهَذِهِمَا وَ
سَيَرَتَهُمَا»^{۱، ۲}

در پایان خاطر نشان می‌گردد:

عملکرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شورای شش نفره تعیین خلیفه و پاسخ صریح و کوبنده آن حضرت (علیه السلام) در ردّ پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف مبنی بر پذیرش شرط عمل به سیره شیخین، بهترین گواه بر بطلان ادعاهای فوق و نشانه آشکاری بر دروغ بودن مدح آن حضرت (علیه السلام) از خلیفه اول و دوم می‌باشد.

عکس العمل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقابل پیشنهاد فرزندان عوف به قدری روشن است که جای هیچ تردیدی را در عدم مشروعیت دینی و عقیدتی آن دو نفر باقی نمی‌گذارد.

۱ - [جهت آشنایی با بررسی‌های تکمیلی، به فصل یکم از جلد چهارم این مجموعه مراجعه فرمایید.]

۲ - محمّدباقر محمودی: نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳.

۳ - رک: ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۶؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

ج) آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به مشروعیت حکومت خلفا بوده‌اند؟

یکی از شبهاتی که در مسیر القای مشروعیت خلافت سقیفه‌ای و تفکیک آن از مقام امامت انتصابی مطرح می‌شود، تفسیری انحرافی از نامه شماره ششم نهج البلاغه، خطاب به معاویه می‌باشد؛ چنانچه ابراز شده: «... اگر مردم با مشورت امام و ولی امر^۱، شخص مورد قبولشان را برای امیری برگزینند^۲ تا زیر نظر و با راهنمایی آن حضرت به اداره دولت

۱ - نکته جالب توجه این که القاکننده کم‌حافظه این شبهه فراموش کرده است که خود در جایی دیگر نگاشته: «بعد از رحلت پیامبر بدون مشورت آن حضرت سقیفه بنی ساعده تشکیل و ابوبکر به جانشینی انتخاب شد...»! (ر.ک: مشعل اتحاد، ص ۲۰)

«می‌بایست با آن حضرت به جهت مقام ولایت و امامتش مشورتی صورت می‌گرفت و با نظر آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی انتخاب می‌شد...»! (ر.ک: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۲)

۲ - [به راستی انتخاب کدام یک از سه خلیفه با گزینش مردم بود؟
ابوبکر که با بیعت پنج نفر از یارانش در سقیفه - که همگی هم‌پیمان دیرین بودند - به خلافت رسید؟!]

و یا عمر که تنها با وصیت ابوبکر خلیفه شد؟ و یا عثمان که از شورایی برخاست که شش نفره بوده و عمر همه اعضای آن را تابع فرزند عوف کرده بود؟!]

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۰۱

اسلامی بپردازد، مورد رضایت خداوند است و آن حضرت با رهبری معنوی و وزارت الهی و انتصابی بهتر خواهد توانست از بالا مراقب انقلاب اسلامی باشد و آن را از سقوط به ورطه تفرقه جنگ داخلی نجات دهد، همچنانکه امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود...»^۱

استاد شیخ جعفر سبحانی در پاسخ به این شبهه می‌نویسد:

«یگانه خلیفه‌ای که در اسلام با اکثریت قریب به اتفاق مهاجرین و انصار، انتخاب گردید، امام امیرمؤمنان علیه السلام بود. در تاریخ خلافت اسلامی، این امر کاملاً بی‌سابقه بود و دیگر نیز برای آن نظیری پیش نیامد.

در این میان وقتی معاویه (که از مدتها قبل اساس حکومت و امپراتوری خود را در شام پی‌ریزی کرده بود، و عداوت دیرینه و ریشه داری با خاندان پیامبر داشت) آگاه شد که مهاجرین و انصار علی علیه السلام را برای خلافت انتخاب نموده‌اند، سخت ناراحت شد و حاضر به بیعت با امام علیه السلام نگشت. او نه تنها با امام علیه السلام بیعت نمود، بلکه حضرت علیه السلام را متهم به قتل عثمان و حمایت از قاتلان او ساخت!

امام علیه السلام برای اسکات معاویه، و برای اینکه همه نوع درهای عذر را به روی او ببندد، در یکی از نامه‌های خود یادآور می‌شود که همان افرادی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من نیز بیعت کرده‌اند؛ هرگاه خلافت آنان را از این نظر

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۸.

محترم می‌شماری که مهاجرین و انصار با آنان بیعت کرده بودند، این شرط در خلافت من نیز موجود است.

اینک متن نامه امام (علیه السلام):

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمُّوهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ (لِللَّهِ) رِضًا.^۱

همان افرادی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من نیز بیعت نمودند؛ در این صورت برای شخص حاضر در مدینه، حق انتخاب امام دیگر و برای فرد غایب از مرکز شورا نیز، حق رد نظریه آنان نیست. عضویت شورا از آن مهاجرین و انصار است، هرگاه آنان بر امامت و پیشوایی فردی اتفاق نظر پیدا کردند و او را امام نامیدند، این کار مورد رضایت (خدا) خواهد بود.

هدف امام (علیه السلام) از این نامه چیزی جز اسکات و بستن راه هر نوع بهانه جویی و غرض ورزی، و به اصطلاح قرآن: مجادله به وجه احسن، نیست.

زیرا «معاویه» مدتها استاندار «عمر»، و پس از وی استاندار «عثمان» در منطقه شام بود و آنها را خلیفه رسول خدا، و خویش را نماینده خلفا می‌شمرد.

[امام (علیه السلام) یادآور می‌شود] چنانچه احترام به خلافت آنان برای این جهت بوده که آنان از طرف مهاجرین و انصار انتخاب شده بودند، عین همین انتخاب درباره امام (علیه السلام)، به طور واضح و کامل

۱- نهج البلاغه عبده، نامه ۶.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۰۳

انجام گرفته است و دیگر دلیل ندارد یکی را محترم شمرده و دیگری را رد کند.

امام علیه السلام از طریق مجادله که در قرآن مجید به آن امر شده است، [افکار و] مخالفت معاویه با خلافت خویش را، محکوم کرده، و سخن خود را [براساس احتجاج با اصل مسلم در نزد طرف مقابل استوار ساخته و] چنین آغاز نمود:

کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده با من نیز بیعت کرده‌اند؛ در این صورت چرا خلافت مرا به رسمیت نمی‌شناسی؟ حقیقت مجادله جز این نیست که آنچه را که طرف مخالف، مقدس و محترم می‌شمارد پایه استدلال قرار داده و او را با معتقد خودش محکوم ساخت.

بنابراین، این نامه هرگز گواه بر آن نیست که امام علیه السلام [روش حکومت اسلامی را پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله روش شورائی می‌داند و] انتخاب خلیفه را از طریق شورای مهاجرین و انصار یک امر صد در صد صحیح می‌داند و عقیده درونی امام علیه السلام نیز همین است که باید خلیفه، به طور مطلق از طریق مشاوره و انتخاب مهاجرین و انصار انجام بگیرد و هرگز مسئله امامت یک مسئله انتصابی نیست، بلکه یک مسئله انتخابی است!

هرگاه هدف امام علیه السلام این بود، نباید نامه خود را با گفتگو از بیعت خلفای سه گانه آغاز کند، بلکه بدون گفتگو از خلافت آن سه نفر، سخن خود را باید چنین آغاز کند:

«مهاجرین و انصار با من بیعت کردند، و هر فردی که آنان با او بیعت نمایند، پیشوای مسلمانان خواهد بود.»

اینکه امام علیه السلام در جمله‌های بعدی می‌فرماید: فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوْهُ إِمَامًا، كَانَ ذَلِكَ (لَهُ) رِضًا، آن نیز احتجاج روی عقیده طرف مخالف است و لفظ «لَهُ» در نسخه‌های صحیح نهج البلاغه، موجود نیست و در چاپهای مصری [عبده] در میان پرائنز قرار دارد (اشاره به اینکه وجود این لفظ در نامه امام علیه السلام مورد شک و تردید است).

در حقیقت امام علیه السلام می‌فرماید: هرگاه مسلمانان در قبول پیشوایی فردی اتفاق نظر پیدا کردند، یک چنین کار مورد رضایت است یعنی مورد رضایت شما [اُمّت کنونی است] و همین کار درباره من انجام گرفته است، دیگر چرا در بیعت با من مخالفت می‌ورزید؟

نخستین کسی که با این خطبه برای اثبات نظریه اهل تسنن استدلال کرده است شارح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، می‌باشد. وی روی غفلت از قرائنی که در خود نامه و دیگر خطبه‌های نهج البلاغه وجود دارد با این خطبه به استواری نظریه اهل تسنن استدلال نموده و گفتار امام علیه السلام را به صورت یک امر جدی که روشنگر عقیده امام علیه السلام است تلقی نموده است.^۱

دانشمندان شیعه هر موقع به شرح این خطبه رسیده‌اند، مطلبی را که ما یادآوری کردیم بازگو نموده‌اند.^۲

۱ - شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۱۴، ص ۳۶.

۲ - استاد جعفر سبحانی: رهبری اُمّت، ص ۶۴-۶۶.

[اضافات داخل کרוشه برگرفته از نوشته دیگر ایشان به نام «مشاوره در قرآن و نهج البلاغه»]

مندرج در کتاب «کاوشی در نهج البلاغه»، ص ۱۶۳-۱۶۷ می‌باشد.]

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۰۵

متن نامه به معاویه به نقل از کتاب «وقعة صفین»

«گواه دیگر بر اینکه نامه به عنوان احتجاج براساس مسلمات طرف، تنظیم گردیده است، جمله‌هائی است که مرحوم «سید رضی» - جامع نهج البلاغه - حذف نموده ولی در کتابی که او این نامه را از آن نقل کرده است، موجود است. و شیوة رضی در گردآوری خطبه‌ها و نامه‌ها و سخن‌های امام علیه السلام این است که قسمت‌های حساس نامه را نقل کرده، و قسمت‌های دیگر که به نظر او حساس نیست، حذف می‌نماید. وی بیشتر روی زیبایی جمله توجه دارد، و به اصطلاح آنچه از نظر فصاحت و بلاغت ممتاز می‌باشد، در مدّ نظر می‌آورد.

نامه مورد بحث را «نصرین مزاحم منقری» متوفای سال ۳۱۲، که ۱۴۷ سال قبل از تولد «سید رضی»^۱ در گذشته است، در کتاب معروف خود «وقعة صفین» در صفحه ۲۹ (طبع مصر) آورده است که ما به برخی از این قسمت‌های حذف شده اشاره می‌کنیم:

۱ - امام علیه السلام نامه خود را چنین آغاز می‌کند:

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ بَيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ لَزِمَتْكَ وَ أَنْتَ بِالشَّامِ، لَأَنَّهُ بَايَعَنِي
الَّذِينَ...

بیعت (مهاجر و انصار) با من در مدینه در حالی که تو در شام بودی بر تو حجت را تمام کرده و الزام آور است (و فرد غائب حقّ اعتراض بر تصمیم حاضران ندارد)...

۱ - مرحوم «سید رضی» در سال ۲۵۹ دیده به جهان گشوده و در سال ۴۰۶ در گذشته است.

۲- در ذیل نامه دارد:

وَإِنْ طَلَحَهُ وَ الزُّبَيْرَ بَايَعَانِي ثُمَّ نَقَضَا بَيْعَتِي وَ كَانَ نَقْضُهُمَا
كَرْدَهُمَا فَجَاهَدْتُهُمَا عَلَى ذَلِكَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ
هُم كَارِهُونَ فَأَدْخُلُ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ.

طلحه و زبیر با من بیعت نمودند، سپس بیعت خود را شکستند
و شکستن بیعت آنان بسان ردّ ابتدائی آنهاست (و هرگز
نمی‌تواند به موضوع خلافت من خدشه‌ای برساند) و من با هر
دو نبرد کردم تا حق فرا رسید. (و در جای خود قرار گرفت) و
امر الهی پیروز گردید، در حالی که آنان ناراضی بودند، پس در
آنچه که مسلمین به آن داخل شده‌اند، داخل شو.

۳- به این جمله نیز توجه نمایید:

وَ قَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتْلَةِ عُثْمَانَ فَأَدْخُلُ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ ثُمَّ
حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ أَحْمِلُكَ وَ آيَاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَأَمَّا تِلْكَ الَّتِي
تُرِيدُهَا فَخُذْ عَصَا الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ.

درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفתי، پس در آنچه مسلمانان
وارد شده‌اند، وارد شو، سپس موضوع قتل عثمان را مطرح ساز؛
من تو و آنان را به سوی کتاب آسمانی رهبری می‌کنم و مطابق
قرآن دآوری می‌نمایم. آنچه تو می‌خواهی مانند خدعه‌ای است
که کودک شیرخواره را با آن فریب می‌دهند.

معاویه از امام علیه السلام چه می‌خواست؟

معاویه از امام علیه السلام به گواهی نامه‌هایی که «سلیم بن قیس» در

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۰۷

«اصل» نقل کرده است،^۱ می‌خواست که امام علی (ع) قبلاً قاتلان عثمان را به ایشان تحویل دهد و او انتقام خون عثمان را از آنها بگیرد، سپس خود با پیروان شامی خویش با وی بیعت کنند. امام علی (ع) یک چنین درخواستی را که به منظور متوقف ساختن علی (ع) از هر نوع تصمیم درباره شامیان پیشنهاد می‌شد، جز خدعه و حيله چیز دیگری نمی‌داند.

آغاز و انجام نامه به روشنی، گواهی می‌دهد که این نامه یک نامه «احتجاجی» در برابر طرف «معاند» است، نه فرد حق بین و هرگز در چنین موقعی لازم نیست که امام علی (ع) براساس معتقدات خود سخن بگوید، بلکه لازم است که روی معتقدات و مسلمات طرف مقابل، احتجاج و استدلال نماید، با توجه به این نکته نمی‌توان گفت که این نامه بیانگر عقیده واقعی امام علی (ع) می‌باشد.^۲

هرچند که با چشم پوشی از عقاید حقه شیعه در مبحث «ولایت و امامت» و زیرپانهادن مفهوم واقعی نص و نصب الهی در این موضوع، با استناد به این نامه - و از قول آن حضرت (ع) - ادعا شود:

«آزادی مردم را در انتخاب امام و زمامدار، حکمی الهی و اسلامی می‌شناسد که بر آنها واجب است قبل از هر عملی به آن اقدام نمایند.»^۳

۱ - این نامه‌ها میان امام علی (ع) و معاویه مبادله شده و در کتاب «اصل سلیم بن قیس» طبع نجف، ص ۱۵۹ - ۱۷۶ نقل گشته است.

۲ - استاد جعفر سبحانی: مقاله مشاوره در قرآن و نهج البلاغه، مندرج در کتاب «کاوشی در نهج البلاغه»، ص ۱۹۵ - ۱۹۷.

۳ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۷۱.

«شورا حقّ مهاجرین و انصار است، پس اگر بر شخصی متفقاً رأی دادند و او را امام نامیدند، این عمل مورد رضایت خداست.»^۱

«در کلام فوق، شورا و اجماع یا رأی اکثریت صاحبان رأی و اندیشه و صلاحیت را، که در آن مقطع زمانی، مهاجرین و انصار بودند، در انتخاب امام و رهبر جامعه مورد رضایت خدا می‌شمارد.»^۲

«در این نامه امام صریحاً اجماع مهاجرین و انصار را بر امامت کسی باعث مشروعیت آن! دانسته، از جمله آن را مصحح خلافت خود! می‌داند و آن را مورد رضایت خدا! و... می‌داند.»^۳

جمع‌بندی

براساس آنچه بیان شد، تردیدی باقی نمی‌ماند که استناد امیرالمؤمنین (علیه السلام) به بیعت مهاجر و انصار تنها در مقام اسکات خصم و الزام معاویه به تبعیت از حکومت علوی بوده است؛ لیکن جهت درک عمیق‌تر این فضا به بیان دیگری از آن حضرت (علیه السلام) خطاب به معاویه اشاره می‌نماییم. علامه مجلسی در جلد ۳۳ از کتاب «بحارالانوار» بابی را تحت عنوان «کُتِبَ لَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ اخْتِجَاجَاتُهُ عَلَيْهِ وَ مُرَاسِلَاتُهُ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَصْحَابِهِ» گشوده است و در ذیل شماره ۴۲۱ نقل می‌کند که معاویه در جنگ صفین ابوالدرداء و ابوهریره را فرا خواند و آن دو را نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرستاد تا حامل پیغام و نامه او به سوی ایشان باشند. آن حضرت (علیه السلام) پس از شنیدن سخنان آن‌ها، پاسخ‌هایی را مطرح فرمودند که بخشی از آن چنین است:

۱ - همو: شورا و بیعت، ص ۸۶.

۲ - همو: شورا و بیعت، ص ۸۸.

۳ - محمّد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج‌البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۷۷.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۰۹

«وَإِنْ أَوَّلَ مَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِينَ أَنْ يَفْعَلُوهُ أَنْ يُخْتَارُوا إِمَامًا يَجْمَعُ أَمْرَهُمْ إِنْ كَانَتْ الْخَيْرَةُ لَهُمْ وَيَتَابِعُوهُ وَيُطِيعُوهُ وَإِنْ كَانَتْ الْخَيْرَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَاهُمْ النَّظَرَ فِي ذَلِكَ وَالْإِخْتِيَارَ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ رَضِيَ لَهُمْ إِمَامًا وَ أَمْرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِهِ.

وَقَدْ بَايَعَنِي النَّاسُ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ وَبَايَعَنِي الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ بَعْدَ مَا تَشَاوَرُوا بِي ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَهُمْ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَعَقَدُوا إِمَامَتَهُمْ وَلِي بِذَلِكَ أَهْلٌ بَذَرِ وَالسَّابِقَةُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ غَيْرَ أَنَّهُمْ بَايَعُوهُمْ قَبْلُ عَلَى غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْعَامَّةِ وَإِنْ بَيَّعَنِي كَانَتْ بِمَشُورَةٍ مِنَ الْعَامَّةِ.

فَإِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ جَعَلَ الْإِخْتِيَارَ إِلَى الْأُمَّةِ وَهُمْ الَّذِينَ يَخْتَارُونَ وَيَنْظُرُونَ لِأَنْفُسِهِمْ وَاخْتِيَارَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ وَنَظَرَهُمْ لَهَا خَيْرٌ لَهُمْ مِنَ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ لَهُمْ وَكَانَ مَنْ اخْتَارُوهُ وَبَايَعُوهُ، بَيَّعْتُهُ بَيَّعَةً هُدًى وَكَانَ إِمَامًا وَاجِبًا عَلَى النَّاسِ طَاعَتُهُ وَنُصْرَتُهُ فَقَدْ تَشَاوَرُوا فِيَّ وَاخْتَارُونِي بِإِجْمَاعٍ مِنْهُمْ.

وَإِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ هُوَ الَّذِي يَخْتَارُ وَلَهُ الْخَيْرَةُ فَقَدْ اخْتَارَنِي لِلْأُمَّةِ وَاسْتَخْلَفَنِي عَلَيْهِمْ وَ أَمْرَهُمْ بِطَاعَتِي وَنُصْرَتِي فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَذَلِكَ أَقْوَى بِحُجَّتِي وَ أَوْجَبُ بِحَقِّي.^۱

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۴.

نخستین چیزی که لازم است مسلمانان انجام دهند، این است که شخصی را به امامت برگزینند تا امورشان را اداره کند و از او پیروی کنند؛ اگر انتخاب امام، حق مردم باشد. ولی اگر انتخاب این امر، حق خدا و رسولش باشد، نظر و انتخاب آنان برای مردم کافی است و او خشنودی خود را از امامی [که برای آنها برگزیده] بیان کرده و آنان را به پیروی او دستور داده است.

و مردم پس از قتل عثمان، و مهاجران و انصار بعد از سه روز مشورت، با من بیعت کردند و آنان همان اشخاصی هستند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت، و امامت آنها را اثبات کرده بودند، و اهل بدر و پیشی گیرندگان از مهاجران و انصار با من بیعت کردند و آنان پیش از من بدون مشورت عمومی با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند؛ ولی بیعت با من با مشورت عمومی بود.

پس اگر خدای تعالی حق انتخاب امام را به امت واگذاشته است و حق آنها است که برای خودشان امامی را انتخاب کرده، به او رأی دهند و انتخاب و رأی آنها برای خودشان بهتر از انتخاب خدا و رسولش برای آنها باشد و کسی که او را اختیار کرده و با او بیعت می‌کنند، بیعت هدایت باشد و یا امامی باشد که اطاعت و یاری‌اش بر مردم واجب است، آنان به اجماع مرا بعد از مشورت به امامت برگزیده‌اند.

و اگر اختیار و انتخاب امام فقط حق خدا باشد، پس او نیز مرا

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۱۱

برای امامت ائمت انتخاب کرده و مرا خلیفه بر آنها قرار داده و آنها را در کتابش که نازل فرموده و سنت پیامبرش امر به اطاعت و یاری من کرده است، و این قوی‌ترین حجت برای من است و وجوب مراعات حق مرا به روشنی بیان می‌کند.»

این پیام امیرالمؤمنین (علیه السلام) علاوه بر تأکیدی که بر دیدگاه شیعه درباره انتصابی بودن مقام امامت دارد (که به طور ضمنی انتخاب ائمت را هم زیر سؤال برده و بر نظریه شورا خطاً بطلان می‌کشد) معاویه را بر سر یک دو راهی گریزناپذیر قرار می‌دهد که هر دوی آنها در نهایت به اطاعت معاویه از ایشان ختم می‌گردد، چرا که امام (علیه السلام) می‌فرمایند:

اگر امام و خلیفه را ائمت تعیین می‌کند، مردم با من بیعت کرده‌اند؛ و اگر خداوند متعال تعیین می‌فرماید، باز هم با توجه به قرآن و سنت من امام و خلیفه بر حق می‌باشم؛ لذا معاویه به هر کدام از این دو دیدگاه که معتقد باشد،^۱ چاره‌ای جز قبول بیعت با من ندارد و عذری از او پذیرفته نمی‌باشد.

۱ - معاویه خود را حاکم برگزیده خلفای پیشین در منطقه شام می‌دانست؛ لذا قادر نبود تا صحت شیوة انعقاد خلافت آنها را انکار کند.

د) چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) نام خلفا را بر فرزندان خود نهادند؟

یکی دیگر از شبهاتی که در مسیر القای روابط دوستانه حضرت علی (علیه السلام) با خلفا و با هدف سرپوش نهادن بر ظلم‌هایی که بر اهل بیت (علیهم السلام) روا داشته‌اند، مطرح می‌شود؛ این ادعا است که:

«از دیگر نشانه‌های الفت و مودت و تفاهم و پیوند! میان علی (ع) و خلفای ثلاثه اینکه آن حضرت نام سه تن از فرزندان خود را به ترتیب ابوبکر بن علی، عمر بن علی و عثمان بن علی، نهاده بود.»^۱

«امام جمعه اهل سنت زاهدان، با بیان اینکه در صحنه‌ی دلخراش کربلا سه تن از برادران حضرت امام حسین بنام‌های ابوبکر، عمر و عثمان در کنار برادرشان حضرت امام حسین جنگیدند و... این مسئله را نشان دهنده‌ی محبت خاندان پیامبر و حضرت علی نسبت به خلفا (ابوبکر، عمر و عثمان) دانست.»^۲

۱ - سید احمد مونتقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲ - عبدالحمید اسماعیل زهی: گزارش مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۹، بهار ۸۱، ص ۷۱.

به هر حال باید توجه داشت:

«این قبیل دلایل آن هم برای اثبات ادعایی که روند تحولات صدر اسلام و سیر تاریخی حوادث و سرنوشت سیاسی، اجتماعی خاندان پیامبر ﷺ و همچنین بسیاری شواهد مسلم تاریخی، خلاف آن را گواهی می‌دهند، چیزی جز «ساده انگاری» مخاطب نیست و با عرض پوزش باید گفت در آن نوعی عوام فریبی احساس می‌شود.

کسانی که اندک اطلاعی از تاریخ و فرهنگ اسلام و عرب دارند به این نکته واقف هستند که نامهایی از قبیل ابوبکر و عمر و عثمان اختصاصی خلیفه اول، دوم و سوم نیست، این نامها قبل از ظهور اسلام و پس از آن^۱ رایج و متداول بوده است.

در فرهنگ اجتماعی رایج هر جامعه این گونه نیست که مخالفتها و نزاعها موجب تحریم نامها و کُنیه‌ها شود.

کما این که در عرف اجتماعی امروز نیز اگر دو خانواده به اختلاف و نزاع برخیزند و حتی در میان آنها قتلی واقع شود و مشخص گردد که نام قاتل مثلاً «عبدالله» است، خانواده مقتول از شخص قاتل که می‌توانست هر نام دیگری داشته باشد متنفر و رویگردان می‌شوند و چه بسا که در صدد قصاص و احقاق حق برمی‌آیند، اما رویگردانی آنها از کلمه «عبدالله» توجیهی ندارد. بالاتر از این باید گفت، چه کسی است که به دشمنی معاویه و بنی‌امیه نسبت به خاندان پیامبر ﷺ و شیعیان آنها اذعان

۱ - [در سطح جامعه عربستان]

نداشته باشد؟

معدلک اندک توجّهی به کتب تاریخ و رجال نشان می‌دهد که نامگذاری به نامهای «معاویه» و حتی «یزید» در بین بنی‌هاشم و شیعیان^۱ تا قرن‌ها متداول بوده است.

به نمونه‌های زیر توجه فرمایید.^۲

تسمیه به نام معاویه:

- معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب از بنی‌هاشم؛

- معاویه بن حارث و معاویه بن صعصعه از شیعیان و اصحاب

حضرت علی علیه السلام؛

- معاویه بن عمار و معاویه بن وهب از شیعیان و اصحاب امام

باقر علیه السلام؛

- معاویه بن سعید، معاویه بن سلمه، معاویه بن سواده، معاویه بن

صالح، معاویه بن طریف، معاویه بن عبدالله، معاویه بن العلاء،

معاویه بن کلیب و معاویه بن میسره، همگی از شیعیان و اصحاب

امام صادق علیه السلام؛

- معاویه الجعفری از شیعیان و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام؛

- معاویه بن حکیم و معاویه بن یحیی از اصحاب امام رضا علیه السلام و...

۱- [عرب زبان]

۲- برای کسب اطلاع بیشتر به کتب رجالی شیعی نظیر: رجال طوسی، رجال برقی، رجال کشی، معجم رجال الحديث خویی و... مراجعه کنید.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۱۵

تسمیه به نام یزید:

- یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر (مادرش فاطمه بنت

حسین بن حسن بن علی علیه السلام)؛^۱

- یزید بن احنف، یزید بن جبلة، یزید بن طعمه، یزید بن قیس،

یزید بن نویره، یزید بن هانی از شیعیان و اصحاب

حضرت علی علیه السلام؛

- یزید بن لهیظ، یزید بن حصین، یزید بن زیاد از شیعیان و اصحاب

امام حسین علیه السلام و هر سه از شهدای کربلا؛

- یزید بن حاتم از شیعیان و اصحاب امام زین العابدین علیه السلام؛

- یزید الکناسی، یزید البزاز، یزید بن خيثم، یزید بن زیاد، یزید بن

عبدالله، یزید بن عبدالملک جعفی، یزید بن محمد نیشابوری و

یزید بن عبدالملک نوفلی از شیعیان و اصحاب امام باقر علیه السلام؛

- یزید الاعور، یزید القماط، یزید بن اسباط، یزید بن اسحاق،

یزید بن خالد، یزید بن خلیل، یزید بن عمر بن طلحه، یزید بن فرقد،

یزید بن هارون واسطی از شیعیان و اصحاب امام صادق علیه السلام؛

- یزید بن حسن، یزید بن خلیفه و یزید بن سلیط از شیعیان و

اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام؛

- یزید بن عثمان، یزید بن عمر از شیعیان و اصحاب امام رضا علیه السلام

ملاحظه می‌کنید که این اسامی حتی در میان شیعیان همچون

۱ - [پدر و فرزند هر دو از بنی هاشم و تسمیه به نام یزید پس از فاجعه کربلا بوده است.

یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب دارای دو برادر دیگر به نام‌های حسن و صالح می‌باشد. این سه برادر از یک مادر بوده و به همراه محمّد بن عبدالله نفس زکّیه خروج کرده‌اند.

(ر.ک: ابوالفرج اصفهانی: مقاتل الطالبیین)

بسیاری اسامی دیگر رایج و متداول بوده است. آیا به استناد این نامگذاریها می‌توان نتیجه گرفت روابط «معاویه بن ابی سفیان» با «امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)» و بنی‌هاشم و شیعیان آنها بسیار حسنه بوده است و آنگاه کدام انسان ساده اندیش است که نتیجه بگیرد «یزید بن معاویه» هیچ ظلم و جنایتی در حق خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرتکب نشده و در قتل سیدالشهدا حضرت امام حسین (علیه السلام) نقشی نداشته است؟! آن چه بدیهی و مسلم است این که در عرف اجتماعی آن زمان این نامگذاریها به هیچ وجه بیانگر کیفیت روابط صاحبان این اسامی با یکدیگر نبوده است.

متروک و منسوخ شدن کاربرد یک اسم در عرف اجتماعی هر جامعه روندی طبیعی دارد و تابع تحولات فرهنگی و سلاقی افراد آن است، به گونه‌ای که در زمان ما و حتی در میان اهل سنت نامهایی همچون ابوبکر، عمر و عثمان و... کمتر اختیار می‌شوند. به عنوان نمونه من هر چه در شماره‌های متعدد نشریه ندای اسلام و در میان اسامی نویسندگان مقالات آن جستجو کردم کسی را با این اسامی نیافتم. در صورتی که در قرون اولیه اسلامی چنین نیست و این نامها از جمله اسامی رایج آن دوره بوده است.

اما متروک شدن کامل این اسامی در میان شیعیان علاوه بر روند طبیعی و عرفی‌اش می‌تواند ناشی از یک موج و اراده نسبتاً همگانی و عمومی در طی قرون اخیر نیز باشد.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۱۷

تحت شرایطی که درگیریها و جنگهای سلاطین صفوی و عثمانی از جانب هر دو دولت رنگ مذهبی به خود گرفت، این روند تسریع شد.

شیعیان^۱ در طی قرون و در حرکتی فرهنگی که سرانجام کاملاً فراگیر شد، در گزینش نامها به عنوان انتخابی احسن، غالباً به اسامی مقدس پیامبران و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) روی آوردند و از نامگذاری فرزندان خویش به نامهایی که یادآور مخالفین اهل بیت (علیهم‌السلام) بود اجتناب ورزیدند. اینک و در قرنهای اخیر است که این عمل در میان شیعیان نمادی از «تولی و تبری» محسوب می‌شود؛ در صورتی که در قرون اولیه چنین نبوده است.

بنابراین عرف اجتماعی عصر حاضر به هیچ وجه نمی‌تواند دلیلی بر روابط صمیمانه یا غیر صمیمانه افرادی در ۱۴ قرن قبل باشد، بلکه برای اثبات آن باید شواهد و دلایل دیگری جستجو کرد.^۲

«انتزاعی که ما اکنون از این گونه نامگذاریها می‌نمائیم (یعنی نامگذاری به نامهای مخالفین را، نشانه موافقت شخص نامگذار، با مخالفش می‌دانیم) در آن زمان نبوده است.

توضیح اینکه:

غالب این نامها، نامهای مرسوم و متداولی در بین عرب بوده است، و هر خانواده‌ای به مقتضای ذوق و سلیقه خود این نامها را برای مولودینشان برمی‌گزیدند، و به تعبیر دیگر، ذاتاً قبحی در

۱ - [به ویژه غیر عرب زبانان]

۲ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۸۱ - ۱۸۴.

این اسماء نبوده است، لذا در هیچ یک از کتابهای مخالفین حتی متأخرین آنان (یعنی تا حدود ۵۰ سال قبل) نمی‌یابید که از این جهت علیه شیعه استفاده‌ای کرده باشند، و این همانمی‌را دستاویز نفی منازعه بین امامان ما و رؤسای خودشان قرار داده باشند.^۱

در پایان خاطر نشان می‌گردد که «متداول بودن نام‌های "عمر" و "عثمان" در میان مردمان آن روزگار» را به راحتی می‌توان به اثبات رساند؛ چنانچه با مراجعه به کتاب «أسد الغابه» تألیف «ابن اثیر»، با ۲۳ صحابی دیگر به نام «عمر» و ۱۹ صحابی دیگر به نام «عثمان» آشنا می‌شویم.

۱ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلا فصل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۳۷.

دیدگاهی دیگر دربارهٔ این نامگذاری‌ها^۱

عمر بن علی علیه السلام، نخستین فرد از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام که مورّخین، نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده‌اند

در نامگذاری فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همسرش صهباء (امّ حبیب بنت ربیعہ، از بنی تغلب) به نام «عمر»^۲، هیچ اختلافی بین مورّخین مشاهده نمی‌شود و جای تردیدی در این زمینه وجود ندارد؛ اما سؤال اصلی این است که انگیزه نامیده شدن فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام به چنین نامی چه بوده است و دلیل این «تشابه در اسم» چیست؟

۱ - خاطر نشان می‌گردد که مطالب مندرج در این بخش، پیش از این به صورت جداگانه و با عنوان «معنای نام» به چاپ رسیده است.

۲ - برخی منابع تاریخی از کُنیّه او نیز یاد کرده و آن را «ابوالقاسم» ثبت نموده‌اند. ر.ک: العییدلی (ابوالحسن محمد بن ابی جعفر، ۴۲۵ هـ): تهذیب الانساب و نهایة الاعقاب، ص ۲۳؛ ابن عنیة الحسنی (جمال الدین احمد بن علی، ۸۲۸ هـ): عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۲۶۱؛ قندوزی (سلیمان بن ابراهیم، ۱۲۹۴ هـ): ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۴۸.

اهل سنت، این نامگذاری را نشاندهنده محبت خاندان پیامبر ﷺ و حضرت علی ﷺ نسبت به خلفا می دانند!^۱
در حالی که اسناد معتبر تاریخی، وجود چنین رابطه دستانه ای را به شدت انکار می نمایند.

سند شماره ۱)

اعتراف عمر بن خطاب، مندرج در کتاب «صحیح مسلم»

مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفی ۲۶۱ هـ) در کتاب «صحیح» سخنانی را از عمر بن خطاب نقل می کند که در حضور «عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر، سعد ابی وقاص» خطاب به «عباس ابن عبدالمطلب» و «علی بن ابی طالب ﷺ» ایراد گردیده است.
وی می نویسد: خلیفه دوم در حضور افراد مذکور، رو به عباس و حضرت علی ﷺ کرد و خطاب به آنان چنین گفت:

ثُمَّ تُوَفِّي أَبُو بَكْرٍ وَ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ وَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ، فَرَأَيْتُمَانِي
كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا.^۲

سپس ابوبکر از دنیا رفت و من جانشین پیامبر و ابوبکر [در سرپرستی و زعامت شما] می باشم؛ پس شما دو نفر، مرا دروغگو، گناهکار، حيله گر و پیمان شکن می دانید.

۱ - مجله ندای اسلام، گزارش خطبه های نماز جمعه «مولوی عبدالحمید»، شماره ۹، ص ۷۱.

۲ - صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۲.

گفتار پنجم: بررسی های پراکنده * ۳۲۱

سند شماره ۲

اعتراف عایشه، مندرج در کتاب «صحیح بخاری»

محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶ هـ) در کتاب «صحیح» از قول عایشه نقل می کند که «علی بن ابی طالب علیه السلام» از ملاقات با «عمر ابن خطاب» کراهت داشته است.

عایشه دلیل امتناع حضرت علی علیه السلام از ملاقات با خلیفه دوم را چنین بازگو می کند:

كَرَاهِيَّةٌ لِمَخْضَرِ عُمَرَ^۱

به دلیل ناخوشایندی از حضور عمر.

سند شماره ۳

اعتراف ابن عباس، مندرج در کتاب «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»

ابو حامد معتزلی (متوفی ۶۵۶ هـ) در کتاب «شرح نهج البلاغه» از قول ابن عباس نقل می کند که «علی بن ابی طالب علیه السلام» پیوسته بر «عمر ابن خطاب» غضبناک و خشمگین بود.

وی می نویسد: خلیفه دوم در سفر شام، رو به ابن عباس کرد و درباره حضرت علی علیه السلام چنین گفت:

۱ - صحیح بخاری، حدیث شماره ۳۹۳۱.

این سخن عایشه در کتاب «صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴» چنین ثبت شده است:
كَرَاهِيَّةٌ مَخْضَرِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ.

أَشْكُو إِلَيْكَ ابْنَ عَمِّكَ، سَأَلْتُهُ أَنْ يَخْرُجَ مَعِيَ فَلَمْ يَفْعَلْ، وَ لَمْ أَزَلْ
أَرَاهُ وَاجِدًا. فِيمَ تَظُنُّ مَوْجِدَتَهُ؟^۱

من از پسر عمویت به تو گله دارم، از وی خواستم که با من
به شام بیاید، ولی نپذیرفت؛ من پیوسته وی را نسبت به خود در
حالت غضب می‌یابم. به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟
آنچه ملاحظه فرمودید، تنها دورنمایی از «رابطه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با
خلیفه دوم» می‌باشد و تدبیر در فرازهای آن، خواننده فرهیخته را به این
نتیجه می‌رساند که:

دلیل این نامگذاری و تشابه اسمی را در جای دیگری باید جست.

۱ - شرح نهج البلاغه (چاپ اسماعیلیان)، ج ۱۲، ص ۷۸.

چه کسی نام فرزند حضرت امیر علیه السلام را «عمر» نهاد؟

اسناد و مدارک معتبر تاریخی، قضاوت نهایی درباره علّت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام «عمر» را بسیار سهل و آسان نموده‌اند.

سند شماره ۱)

دیدگاه بلاذری، مورخ مشهور اهل سنت^۱

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ) می‌نویسد:

وَ كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ سَمَى عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بِاسْمِهِ^۲.

عمر بن خطاب، عمر بن علی را به اسم خود نام نهاده بود.

۱ - اهل سنت، بلاذری را در کتب رجالی خود در مرتبه بالایی مورد مدح و تمجید قرار داده‌اند. برای مثال: ر.ک: ذهبی (ابو عبدالله محمد بن احمد، ۷۴۸ هـ): تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۸۹۲.
 ۲ - انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۲ (تحقیق: محمد باقر محمودی): جمل من انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۱۳ (تحقیق: سهیل زکّار).

تأیید دیدگاه بلاذری از سوی سایر مورّخین اهل سنت

- جمال الدین مزّی (متوفی ۷۴۲ هـ)

در کتاب «تهذیب الکمال»، جلد ۲۱، صفحه ۴۶۷

- شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸ هـ)

در کتاب «سیر أعلام النبلاء»، جلد ۴، صفحه ۱۳۴

- ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ)

در کتاب «تهذیب التهذیب»، جلد ۷، صفحه ۴۱۱

سخن بلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ) را تأیید کرده و تصریح نموده اند که:

هنگامی که از «صُهَباء بنت ربیعہ» فرزند پسری برای

امیرالمؤمنین (علیه السلام) متولد شد، عمر بن خطاب نام این فرزند را

«عمر» گذارد.

آیا جلوگیری از نتیجه اقدام خلیفه دوم امکان پذیر بود؟

شاید تصوّر نمایید که تغییر نام یک فرد - به گونه ای که اسم اصلی او فراموش گردد - چندان هم ساده نمی باشد!

حال چطور می توان پذیرفت که خلیفه دوم، نام خود را بر فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام بنهد و نام اصلی او از خاطرها پاک شود؟

در پاسخ می گوئیم:

از بررسی اسناد تاریخی چنین به دست می آید که تغییر نام افراد و شهرت آنان به اسم جدیدشان، چندان هم در میان قریش بی سابقه نمی باشد.

نمونه اول)

جناب عبدالمطلب

همگان، جد بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام «عبدالمطلب» می شناسند؛ در حالی که نام اصلی وی «شَیْبَةُ الْحَمْد» می باشد.
«پژوهشگران» جریان فراموشی نام وی را چنین نگاشته اند:

«هاشم» در یکی از سفرهای خود به مدینه با «سَلَمی» دختر «عَمْرُو خَزْرَجی» ازدواج کرد و «عبدالْمُطَّلِب» از وی تولّد یافت، و در موقع وفات «هاشم»، «عبدالْمُطَّلِب» نزد مادر خویش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود، «مُطَّلِب ابن عبد مناف» بعد از برادرش «هاشم» امر مکه و سقایت و رفادت حاجیان را به عهده گرفت، و چون «عبدالْمُطَّلِب» بزرگ شد، «مُطَّلِب» خود به مدینه رفت و از مادر وی اجازه گرفت و او را با خود به مکه آورد، و چون او را ردیف خویش سوار [مَرْکَب] کرده بود، مردم بی خبر از حقیقت گفتند: «مُطَّلِب» بنده‌ای خریده است، امّا «مُطَّلِب» می گفت: وای بر شما! این پسر برادر من «هاشم» است و او را از مدینه می آورم. از آن روز برای او نام «عبدالْمُطَّلِب» معروف گشت و نام اصلی او که «شَیْبَه» یا «شَیْبَةُ الْحَمْد» بود از یاد رفت.^۱

نمونه دوم)

ابوجهل

همگان، یکی از سرسخت ترین دشمنان رسول خدا ﷺ را با نام «ابوجهل» می شناسند؛ در حالی که کنیه و نام اصلی او «ابوالْحَکَم»، عمرو بن هشام می باشد. شهرت نام «ابوجهل» در میان مسلمانان که آغاز آن، دوران صدر اسلام می باشد؛ موجب گردید که حتّی در دایرة المعارف ها نیز زندگینامه او را تحت عنوان «ابوجهل» به ثبت برسانند.^۲

۱- دکتر محمّد ابراهیم آیتی: تاریخ پیامبر اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۶.

۲- ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۰۵؛ المنجد فی الاعلام، ص ۱۴.

آشنایی با سایر قربانیان دخالت‌های خلیفه دوم در نامگذاری افراد

نمونه اول

ابن اثیر جزری (متوفی ۶۳۰ هـ) نقل می‌کند:

وَنَشَأَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ^۱ فِي حِجْرِ عُمَرَ، وَكَانَ اسْمُهُ إِبْرَاهِيمَ. فَغَيَّرَ
عُمَرُ اسْمَهُ لَمَّا غَيَّرَ أَسْمَاءَ مَنْ تَسَمَّى بِالْأَنْبِيَاءِ وَ سَمَاءُ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ^۲.

عبدالرحمان در دامن عمر بزرگ شد و اسم او ابراهیم بود.
پس عمر اسم او را تغییر داد، همان زمانی که اسم افرادی که با
نام‌های پیامبران خوانده می‌شدند را تغییر می‌داد؛ و او را
عبدالرحمان نامید.

۱ - عبدالرحمن بن الحارث بن هشام بن المغيرة المخزومي.

۲ - أشد الغابة، ج ۳، ص ۲۸۴.

نمونه دوم)

ابن سعد بصری (متوفی ۲۳۰ هـ) نقل می‌کند:

كَانَ اسْمُ أَبِي مَسْرُوقٍ الْأَجْدَعِ، فَسَمَاهُ عُمَرُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ.^۱
اسم ابومسروق «أجدع» بود، پس عمر او را عبدالرحمان نامید.

نمونه سوم)

عبدالرزاق صنعانی (متوفی ۲۱۱ هـ) نقل می‌کند:

طَحِيلُ بْنُ رَبَاحٍ أَخُو بَلَالِ بْنِ رَبَاحٍ وَ قَدْ سَمَاهُ عُمَرُ خَالِدِ بْنِ
رَبَاحٍ.^۲
طحیل برادر بلال است و عمر او را خالد نام نهاده است.

نمونه چهارم)

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ) نقل می‌کند:

كَانَ اسْمُ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ قَلِيلًا، فَسَمَاهُ عُمَرُ كَثِيرًا.^۳
نام کثیر بن صلت «قلیل» بود، پس عمر او را کثیر نامید.

۱ - الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۷۶.

۲ - المصنف، ج ۱، ص ۶۱.

۳ - فتح الباری، ج ۲، ص ۳۷۴.

آیا مخالفت با دخالت‌های خلیفه دوم در تغییر نام افراد، برای قربانیان آن امکان‌پذیر بود؟

پاسخ به این سؤال، نیازمند رفتارشناسی دقیقی از خلیفه دوم می‌باشد که تنها از طریق تدبّر در اسناد معتبر تاریخی می‌توان بدان دست یافت.

رفتارشناسی خلیفه دوم

«پژوهشگران» در تحلیل شخصیت خلیفه دوم به موارد ذیل استناد جسته‌اند:

نمونه اول

او نخستین کسی بود که شلاق (درّه) در دست گرفت.^۱

۱ - رسول جعفریان: تاریخ خلفاء، ص ۶۵؛ به نقل از: طبری (محمد بن جریر بن یزید، ۳۱۰ هـ): تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۰۹.

۳۳۰ * مظلومی گمشده در سقینه ۲

نمونه دوم)

شخصی به عمر گفت:
مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو خشمگین اند!
مردم از تو متنفرند!
عمر پرسید: برای چه؟
آن مرد گفت: از زبان و عصای تو!^۱

نمونه سوم)

عایشه فرزند عثمان بر این اعتقاد بود که تندی عمر، دیگران را
از انتقاد به او بازداشته است.^۲

نمونه چهارم)

یک بار غلام زُبیر بعد از نماز عصر، به نماز ایستاد؛ در همان
لحظه متوجه شد که عمر با دِرّه خود به طرف او می آید.
بلافاصله از آنجا فرار کرد.^۳

نمونه پنجم)

ابن عباس می گوید: من برای پرسیدن یک سؤال از عمر، دو سال
صبر کردم. مانع من از پرسش، ترس از عمر بود.^۴

۱ - همان منبع، ص ۶۶؛ به نقل از: ثُمیری (ابوزید عمر بن شُبّه، ۲۶۲ هـ): تاریخ المدینة المتوّرة، ج ۲، ص ۸۵۸.

۲ - همان منبع، ص ۶۹؛ به نقل از: اَبی (ابوسعید منصور بن الحسین، ۴۲۱ هـ): نشر الدُر، ج ۴، ص ۲۴.

۳ - همان منبع، ص ۶۶؛ به نقل از: قُسوی (ابویوسف یعقوب بن سفیان، ۲۷۷ هـ): المعرفه و التاريخ، ج ۱، ص ۳۶۴-۳۶۵.

۴ - علی محمد میر جلیلی: امام علی (علیه السلام) و زمامداران، ص ۱۱۰؛ به نقل از: ابن جوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ۵۹۷ هـ): تاریخ عمر بن الخطاب، ص ۱۲۶.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۳۱

نمونه ششم)

خشونت عمر به حدّی رسید که ابن عبّاس در عصر وی، جرأت
ابراز حکم شرعی ارث را نداشت.
وقتی بعد از مرگ عمر، بر خلاف نظر وی در زمینه ارث سخن
گفت و به او اعتراض شد که چرا در زمان عمر نمی‌گفتی؛ جواب
داد: به خدا قسم از او می‌ترسیدم.^۱

جمع‌بندی

همین برخوردها را می‌توان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراضات
مردم نسبت به عملکرد خلیفه دوم - در زمینه تغییر نام افراد - به شمار
آورد؛ چرا که برای همگان آشکار بود که مخالفت با خلیفه در این
خصوص، به‌طور حتم، منجر به بروز مزاحمت‌های شدیدتری از سوی او
می‌گردید و عمر را به اتخاذ تصمیم‌های ظالمانه‌تری - که می‌توانست نتایج
سوء و عواقب جبران‌ناپذیری به همراه خود بیاورد - وامی‌داشت.

۱ - همان منبع، ص ۱۱۰؛ به نقل از: ابن حزم اندلسی (ابومحمّد علی بن احمد، ۴۵۶ هـ): المحلّی،

ج ۸، ص ۲۷۹ - ۲۸۰.

**ابوبکر بن علی (ع)، دومین فرد از فرزندان امیرالمؤمنین (ع)
که مورّخین، کنیه یکی از خلفا را برای وی برشمرده‌اند**

همان طور که می‌دانید «ابوبکر» کنیه است و نام محسوب نمی‌گردد. همین نکته، قضاوت «شبهه‌افکنان» درباره روابط امیرالمؤمنین علی (ع) با ابوبکر - آن هم بر اساس کنیه یکی از فرزندان ایشان - را با ابهام مواجه می‌سازد.

دلیل این ابهام نیز در این نکته نهفته است که در میان عرب، دلایل متعدّدی برای کنیه گذاری بر روی یک فرد وجود دارد که از مشهورترین این دلایل «رایج بودن همراهی یک کنیه با یک اسم در یک مقطع خاصّ زمانی» یا «مطلوب بودن این همراهی در نظر اطرافیان فرد» می‌باشد.

از این رو، شناسایی «نام» ابوبکر بن علی (ع) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

دیدگاه مورّخین دربارهٔ «نام» ابوبکر بن علی علیه السلام

دیدگاه یکم)

نام وی «عبدالله» می‌باشد

ابوالمؤید الموفق بن احمد خوارزمی (متوفی ۵۶۸ هـ) در کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» و نجم‌الدین ابوالحسن علی بن محمد علوی (متوفی قرن ۵ هـ) در کتاب «المجدی» می‌نویسند:

أَبُوبَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ وَاسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ.^۱
ابوبکر فرزند علی و نامش عبدالله است.

دیدگاه دوم)

نام وی «محمد» می‌باشد

ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ هـ) در کتاب

۱ - مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۸؛ المجدی، ص ۱۷.

۳۳۴ * مظلومی گمشده در سقیفه ۲

«التنبیه و الإشراف»، ابن بطریق (متوفی ۶۰۰ هـ) در کتاب «عمدة عیون» و ابن صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵ هـ) در کتاب «الفصول المهمة» می نویسند:

و مُحَمَّدٌ الْأَصْفَرُ الْمَكْنَى أَبَا بَكْرٍ^۱
كنية محمد كوچكر، ابوبكر می باشد.

دیدگاه سوم)

نام وی «عبدالرحمان» می باشد

احمد بن علی مقریزی (متوفی ۸۳۴ هـ) در کتاب «اتعاظ الحنفاء» می نویسد:

و عَبْدُ الرَّحْمَنِ الَّذِي يُكْنَى أَبَا بَكْرٍ^۲
كنية عبدالرحمان، ابوبكر می باشد.

دیدگاه چهارم)

نام وی ناشناخته می باشد

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هـ) در کتاب «مقاتل الطالبیین» می نویسد:

و أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، لَمْ يُعْرِفِ اسْمُهُ^۳
و ابوبكر بن علی بن ابی طالب عليه السلام، نامش شناخته نشد.

۱- التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۷؛ عمدة عیون، ص ۲۹؛ الفصول المهمة، ص ۱۴۱.

۲- اتعاظ الحنفاء، ص ۵.

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۵۶.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۳۵

جمع‌بندی و قضاوت میان دیدگاه‌ها

به دو قرینه، احتمال بسیار زیادی وجود دارد که دیدگاه یکم درست بوده و در نتیجه، «نام» ابوبکر بن علی علیه السلام همان «عبدالله» باشد.

قرینه اول

برخی مورّخین «ابوبکر بن علی علیه السلام» را به جای «عبدالله بن علی علیه السلام» در شمار فرزندان «أم البنین» ذکر کرده‌اند^۱ و این اشتباه - به احتمال زیاد - ناشی از آن بوده است که از نظر آنان، «نام» ابوبکر بن علی علیه السلام نیز «عبدالله» می‌باشد.

قرینه دوم

جمع کثیری از مورّخین «محمّد الأصغر» را فرزندی غیر از «ابوبکر بن علی علیه السلام» و حتی از مادری غیر از «مادر ابوبکر بن علی علیه السلام» لیلی بنت مسعود^۲ دانسته‌اند.

۱ - ابن قتیبه (ابومحمّد عبدالله بن مسلم، ۲۷۶ هـ): الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۶؛ ابن عیث (ابوعمر و یوسف بن عبدالله، ۴۶۳ هـ): العقد الفريد، ج ۴، ص ۳۸۵؛ باعونی (شمس الدین ابوالبرکات محمّد بن احمد، ۸۷۱ هـ): جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲ - کلبی (ابومنذر هشام بن محمّد، ۲۰۴ هـ): جمهرة النسب، ص ۳۱؛ ابن سعد (محمّد بن سعد، ۲۳۰ هـ): الطبقات الکبری، ج ۳ - ۱، ص ۱۱؛ طبری (محمّد بن جریر بن یزید، ۳۱۰ هـ): تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۱۵۴؛ ابن جوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ۵۹۷ هـ): المنتظم، ج ۵، ص ۶۹؛ ابن قدامه (ابومحمّد عبدالله بن احمد، ۶۲۰ هـ): التبيين، ص ۱۳۷؛ سبط بن جوزی (یوسف ابن عبدالرحمن، ۶۵۴ هـ): تذکرة الخواص، ص ۵۴؛ ابن کثیر (ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، ۷۷۴ هـ): البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۸۷.

نتیجه‌گیری

همان طور که گفتیم، یکی از رایج‌ترین دلایل انتخاب یک کُنیه، همراهی عُرفی آن با یک اسم معین و یا مطلوبیت این همراهی نزد مردمان یک عصر خاص، می‌باشد.

برای مثال، در عُرف عرب - به‌ویژه شیعیان -، کُنیه «ابوالحسن» با نام «علی» همراهی و مطلوبیت دارد.

لذا این احتمال به‌طور جدی وجود دارد که نام «عبدالله» نیز پس از به خلافت رسیدن خلیفهٔ اوّل^۱، با کُنیه «ابوبکر» قرین گردیده و به همین دلیل، این کُنیه از سوی «اطرافیان» که این همراهی مورد پسندشان بوده، بر فرزند حضرت علی علیه السلام اطلاق شده است.

۱ - خلیفهٔ اوّل، ابوبکر، عبدالله بن عثمان می‌باشد.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۳۷

یادآوری

در میان عرب، انتخاب کُنیه برای فرزندان، در انحصار پدرش نمی‌باشد و دیگران نیز - به جهات گوناگونی - می‌توانند بر روی یک فرد کُنیه بگذارند.

به عبارت دیگر، در بسیاری موارد، پدر در کُنیه گذاری فرزندش هیچ دخالتی نداشته و رسم عرب، به دیگران این اجازه را می‌دهد که در کُنیه گذاری بر روی یک فرزند، دخالت نمایند.

احتمال این دخالت نیز، به ویژه در مواردی که «نام و کُنیه‌ای در کنار هم متعارف شده‌اند یا این همراهی، مطلوب اطرافیان می‌باشد» بسیار زیاد است.

در نتیجه:

نمی‌توان به طور قاطع ابراز کرد که حضرت علی علیه السلام کُنیه «ابوبکر» را برای فرزند خویش برگزیده‌اند.

چه کسانی کُنیۀ «ابوبکر» را بر فرزند حضرت امیر علیه السلام نهادند؟

جهت شناخت «اطرافیان» امیرالمؤمنین علیه السلام که به احتمال زیاد کُنیۀ فرزند ایشان را «ابوبکر» نهاده‌اند، نخست باید سال تولّد «ابوبکر بن علی علیه السلام» را بیابیم.

سپس باید به رفتارشناسی دقیقی از «اطرافیان» حضرت علی علیه السلام در سال‌های نزدیک به تولّد «ابوبکر بن علی علیه السلام» دست پیدا کنیم.

سال تولّد «ابوبکر بن علی علیه السلام»

از جمع‌بندی میان دو سند تاریخی ذیل می‌توان گفت:
«ابوبکر بن علی علیه السلام» در سال ۳۵ هجری، یعنی در نخستین سال خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام، به دنیا آمده است.

سند شماره ۱

هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً.^۱
وی [در هنگام مرگ] بیست و پنج سال داشت.

۱- ابن‌فندق (ابوالحسن علی بن ابی‌القاسم، ۵۶۵ هـ): لباب الاتساب، ج ۱، ص ۳۹۹.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۳۹

سند شماره ۲)

وَأَبُوبَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ^۱.

و ابوبکر بن علی [علیه السلام] به همراه حسین [علیه السلام] به قتل رسید.

رفتارشناسی «اطرافیان» حضرت امیر [علیه السلام] در سال‌های ۳۵ - ۴۰ هجری

که به‌طور عمده از «لشکریان» آن حضرت [علیه السلام] تشکیل می‌گردید.

یکی از گویاترین سندهای معتبر تاریخی که «پژوهشگران» بدان

استناد جسته‌اند، ماجرای ذیل می‌باشد:

نمونه اول)

چون خوارج از کوفه بیرون رفتند، یاران علی [علیه السلام] نزدش آمدند
و با او بیعت کردند و گفتند: ما دوستان دوست تو و دشمنان
دشمن تو هستیم.

حضرت با آنان شرط کرد که بر سنت رسول خدا [صلی الله علیه و آله] عمل کند.
ربیعہ بن ابی شَدَّاد خَثْعَمی که در جنگهای جمل و صفین در
رکابش جنگیده و پرچمدار قبیله خثعم بود، نزد حضرت [علیه السلام]
آمد.

حضرت [علیه السلام] به او گفت: بر اساس کتاب خدا و سنت
رسول خدا [صلی الله علیه و آله] بیعت کن.

۱ - ابن سعد (محدث بن سعد، ۲۳۰ هـ): الطبقات الکبری، ج ۳ - ۱، ص ۱۱.

و نیز، ر. ک: ابن عبد ربه (احمد بن محمد بن عبد ربه، ۳۲۸ هـ): العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۵؛ ابن حزم
(ابو محمد علی بن احمد، ۴۵۶ هـ): الجمهره، ج ۱، ص ۲۸؛ هیثمی (ابوالحسن بن ابی بکر، ۸۰۷ هـ):
مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷.

ربیعہ گفت: بر اساس سنت ابوبکر و عمر.
حضرت علیؑ به او فرمود: وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر بر خلاف
کتاب خدا و سنت رسول خداﷺ عمل کرده باشند، از حق
به دور بوده‌اند.

سپس ربیعہ با حضرت بیعت کرد.^۱

آنچه ملاحظه شد، دورنمایی از رفتارشناسی «اطرافیان»
حضرت علیؑ پس از جدا شدن گروه خوارج از جمع سپاهیان
حضرت امیرؑ می‌باشد.

همچنین «پژوهشگران» در مسیر دست‌یابی به رفتارهای
«اطرافیان» حضرت علیؑ قبل از فتنه خوارج، به سند تاریخی ذیل
استناد جسته‌اند:

(نمونه دوم)

أَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ در ارتباط با انتخاب ابوموسی اشعری برای
حَکَمِیَّت، به حضرت علیؑ گفت:
این ابوموسی است، فرستادهٔ مردم یمن به نزد رسول خدا
و متولی غنایم ابوبکر و کارگزار عمر بن خطاب.^۲

اسناد تاریخی فوق، به روشنی از گرایش و علاقهٔ جمع‌کثیری از
اطرافیان حضرت علیؑ به خلیفهٔ اول و دوم حکایت دارد؛ اطرافیانی که
سربازان سپاه او را تشکیل می‌دادند و حضرت علیؑ با اتکا به نیروی
نظامی آنان به جنگ با معاویه برخاسته بود.

۱ - علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی (ترجمهٔ محمّد سپهری - چاپ اول)، ص ۱۷۵ -
۱۷۶؛ به نقل از: ابن قتیبه (ابومحمّد عبدالله بن مسلم، ۲۷۶ هـ): الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۴۶.
۲ - همان منبع، ص ۱۷۶؛ به نقل از: ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳۰.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۴۱

جمع‌بندی

همین برخوردها را می‌توان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراض امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دخالت «لشکریان» - در زمینه کُنیه گذاری بر فرزندش - به شمار آورد؛ چرا که ابراز کوچک‌ترین مخالفتی در این زمینه، می‌توانست انسجام سپاه آن حضرت (علیه السلام) را از هم بگسلد و زمینه را برای پیروزی سپاه معاویه فراهم آورد.

عثمان بن علی علیه السلام، سومین فرد از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام که مورّخین، نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده‌اند اسناد و مدارک معتبر تاریخی، سخن گفتن درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام «عثمان» را بسیار سهل و آسان نموده‌اند. هیچ ارتباطی میان نام خلیفه سوم (عثمان بن عفان) و نامگذاری فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام به «عثمان» وجود ندارد.

شاهد اول

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هـ) از قول امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌نویسد:

إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ بِاسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ.^۱
همانا او را به اسم برادرم عثمان بن مظعون نامگذاری نمودم.

۱ - مقاتل الطالبیین، ص ۵۵.

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده * ۳۴۳

شاهد دوم)

العبيدلی، ابوالحسن محمد بن ابی جعفر (متوفی ۴۳۵ هـ) درباره
مجاهدین جنگ بدر می‌نویسد:

مِنْهُمْ عَثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ الَّذِي سَمَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ ابْنَ
أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ابْنَهُ بِاسْمِهِ.^۱

از جمله آنان عثمان بن مظعون می‌باشد؛ همو که امیر مؤمنان
علی بن ابی‌طالب عليه السلام فرزندش را به اسم او نامگذاری نمود.

نتیجه پایانی

شهادت حضرت زهرا (ع) افسانه نیست

برخی با دست یازیدن به همین شبهاتی که به نقد و بررسی آنها پرداختیم، سعی در زیر سؤال بردن شهادت مظلومانه حضرت فاطمه زهرا (ع) دارند، چنانچه ابراز شده:

«افسانه شهادت حضرت فاطمه زهرا:

برخی آگاهانه یا ناآگاهانه شهادت حضرت فاطمه را عنوان می‌نمایند، تا از این رهگذر مظلومیت اهل بیت پیامبر را به اثبات برسانند... در صورتی که بررسی روابط دوستانه حضرت علی و حضرت عمر و ازدواج حضرت عمر با ام‌کلتوم دختر گرامی حضرت علی و نامگذاری حضرت علی تعدادی از فرزندان خویش را به نامهای ابوبکر، عمر و عثمان و مشورت‌های مهم حضرت عمر با حضرت علی در مورد امور خلافت، قضاوت‌ها، احکام و... نشانه همکاری صمیمانه و ارتباط دوستانه میان آن بزرگواران و بیانگر خلاف این ادعا است.»^۱

۱ - عبدالعزیز نعمانی: مقاله «حضرت فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت»، مندرج در مجله ندای اسلام (زیر نظر حوزه علمیة دارالعلوم زاهدان)، شماره ۳، پاییز ۷۹، ص ۶۸. لازم به ذکر است که در شماره هفتم این نشریه (پاییز ۸۰) در بخش سرمقاله، توضیحی درباره مقاله فوق به چاپ رسید که به فرآزهایی از آن اشاره می‌نماییم: «مجله ندای اسلام ارگان حوزه علمیه‌ی اهل سنت و سخنگوی آن است... خوانندگان استحضار دارند که در شماره‌ی سوم مجله (شماره‌ی پاییز ۷۹) مطلبی درباره‌ی سرور زنان بهشت، دخت گرامی حضرت خاتم النبیین ام‌الحسن و الحسین حضرت فاطمه زهرا به قلم یکی از نویسندگان اهل سنت در مجله چاپ و منتشر گردید.

انگیزه‌ی اصلی نوشتن آن مقاله از این قرار بود که در روزنامه‌ها، مجلات و صدا و سیما مطالبی عرضه می‌شد که در آن به صراحت آمده بود که حضرت فاطمه زهرا بلافاصله بعد از رحلت جانگداز

شهادت حضرت زهرا علیها السلام افسانه نیست * ۳۴۵

«امام جمعه اهل سنت زاهدان، در بخشی دیگر از خطبه‌ها با عنوان این موضوع که مسایل بسیاری در تاریخ است که از روی بغض نوشته‌اند، افزود:

آنچه امروز مطرح می‌شود و یا نوشته می‌شود مورد قبول ما نیست و طبق عقیده‌ی ما حضرت فاطمه در بستر (خویش) وفات نموده و کسی ایشان را به شهادت نرسانده است...

امام جمعه اهل سنت، محبت بین خلفای راشدین و حضرت فاطمه و اهل بیت را مورد اشاره قرار داد و موضوع خواستگاری حضرت عمر از ام‌کلتوم دختر حضرت علی و فاطمه را نشانه‌ی محبت بین آن بزرگواران و علاقه‌ی خلفا نسبت به خاندان رسول اکرم عنوان نمود.^۱

«امام جمعه اهل سنت زاهدان در خطبه‌های جمعه مورخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۳ به مناسبت وفات حضرت ابوبکر صدیق و حضرت فاطمه و آغاز خلافت حضرت عمر فاروق مطالبی درباره‌ی فضایل صحابه کرام و ارتباط حسنه ایشان با یکدیگر، خصوصاً با اهل بیت آن حضرت بیان کردند... ایشان در ادامه با اشاره به روابط و همکاری صحابه کرام با یکدیگر و احترام گذاشتن آنها به خاندان حضرت رسول اکرم خاطر نشان کردند: اصحاب پیامبر با هم یکی بودند.

سیدنا علی، سیدنا ابوبکر، سیدنا عمر و سیدنا عثمان با هم روابط حسنه

حضرت رسول الله مورد تعرض و بی‌حرمتی حضرت ابوبکر و حضرت عمر فاروق واقع شده و سپس به شهادت رسیده است.

لذا علمای اهل سنت و مجله‌ی «ندای اسلام» از هر طرف مورد فشار واقع شدند که موضع صریح اهل سنت را در خصوص رحلت حضرت فاطمه زهرا بیان دارند.

که در نهایت یکی از نویسندگان اهل سنت مطلبی علمی و تحقیقی پیرامون حضرت فاطمه زهرا ارائه نمود و عقیده و نظر اهل سنت را مبنی بر این که حضرت فاطمه زهرا با آن که درجه و رتبه‌اش از همه زنان عالم و شهدا برتر است ولی رحلتش به صورت طبیعی بوده و...»!

۱ - عبدالحمید اسماعیل زهی: مجله‌ی ندای اسلام، شماره ۶، تابستان ۸۰، ص ۷۰.

و همکاری خوبی داشتند و بین آنها فاصله و شکافی وجود نداشت.
حضرت ابوبکر و عمر، اهل بیت و خویشاوندان رسول الله را بر
خویشاوندان خود ترجیح می دادند...

خطیب جمعه اهل سنت زاهدان در خصوص وفات حضرت فاطمه زهرا
که در چند سال اخیر تحت عنوان شهادت از آن یاد می کنند و آن را
تبلیغ می کنند، فرمودند:

عنوان کردن شهادت و تبلیغ کردن آن به این صورت نه به نفع اسلام
است و نه به نفع فریقین شیعه و سنی.

این تنها نظر بنده نیست بلکه علمای روشن شیعه و سنی موافق مطرح
کردن این مسئله نیستند و ما نباید این مسائل را به این شکل بیان
کنیم...

تا همین چند سال پیش خبری از این مسئله نبود.^۱

در حالی که بررسی های صورت گرفته در این نوشتار، کذب
ادعاهای فوق را به روشنی به اثبات می رساند.

۱ - همو: مجله ندای اسلام، شماره ۱۸، تابستان ۸۳، ص ۸.

شهادت حضرت زهرا(ع) افسانه نیست * ۳۴۷

هشدار:

چنین رویکردهایی که سعی در دوستانه جلوه دادن روابط خلفا و خاندان وحی(ع) دارد و ابراز می‌دارد:

«نگارنده ادعا و اثبات می‌کند... که روابط حضرت علی(ع) و خلفای ثلاث دوستانه بوده...»^۱

«تبری در جای خود، در مورد دشمنان شناخته شده محمد و آل محمد(ص) جاری است نه در مورد کسانی که حضرت علی(ع) ۲۵ سال با آنان کمال مساعدت و معاضدت و همکاری و همیاری را داشته است.»^۲

به تدریج به این سو پیش خواهد رفت که در جامعه شیعه نیز در پاسخ به این سؤال که:

«علت درگذشت آن حضرت چه بود؟ آیا مرگ طبیعی بود؟»^۳

با این جواب مواجه شویم:

«حضرت زهرا(س) پس از رحلت حضرت رسول(ص) چندان غمگین شد که شب و روز می‌گریست و چندان دلسوخته و لاغر و نحیف و به شدت بیمار شد که پس از اندک مدتی رحلت فرمود...»^۴

۱ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، موزخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۲ - همو: روزنامه آفتاب یزد، موزخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۳ - دکتر جواد محدثین: مقاله مندرج در روزنامه جام جم، موزخ ۳ شهریور ۱۳۸۰.

[این مقاله در پاسخ به شبهات محمد جواد حجتی کرمانی نگاشته شده و او را به پاسخ‌گویی به پرسش فوق فراخوانده است.]

۴ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، موزخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

و یا درباره سابقه تاریخی مجالس عزاداری و سوگواری بر مصائب
حضرت زهرا علیها السلام با این تحلیل انحرافی مواجه می شویم:
«سفارت انگلیس! به طور غیرمستقیم بانی می شد تا هر روز و هر شب
بعد از نماز در مساجد، روضه پهلوی شکسته فاطمه زهرا - سلام الله علیها -
با آب و تاب بسیار! خوانده شود...»^۱

این نوشتار را با یادآوری فتوای مرجع عالیقدر

آیه الله العظمی تبریزی

درباره تردیدکنندگان در شهادت حضرت زهرا علیها السلام به پایان می بریم.

متن نظر ایشان بدین شرح است:

«بِسْمِهِ تَعَالَى، لَا يَجُوزُ تَأْيِيدُ مَنْ يَشْكُ فِي شَهَادَةِ
الزَّهْرَاءِ علیها السلام وَلَا نَعْتَقُدُ بِفَقَاهَتِهِ؛ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ فَقِيهًا لَاطْلَعَ
عَلَى الرِّوَايَةِ الصَّحِيحَةِ الْمُصَرَّحَةِ بِشَهَادَتِهَا علیها السلام وَ سَائِرِ
الرِّوَايَاتِ الْمُتَعَرِّضَةِ لِسَبَبِ شَهَادَتِهَا علیها السلام،
وَاللَّهُ الْهَادِي إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ»^۲

۱ - عبدالکریم بی آزار شیرازی: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه بر چاپ سوم)، ص ۲۰.

۲ - آیه الله العظمی المیرزا جواد التبریزی: ظلمات فاطمة الزهراء علیها السلام (مركز البحوث العقائدية،

دار الصدیقه الشهیده)، ص ۳۰.

